

پابلو فرش دستباف تبریز - طرح روستای ایران



## علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه‌های ایالتی و فدرال

- + جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
- + امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
- در دادگاه‌های ایالتی و یا فدرال
- + حل اختلافات بیمه گر با شرکت‌های بیمه

(408) 332-5885

## شان انصاری

مشاور سرمایه‌گذاری در املاک

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن  
در امور خرید و فروش املاک در پی‌یریا

با بیش از ۳۰ سال تجربه

(408) 529-4574

www.ShawnAnsari.com



DRE #0188988



# SHAWN ANSARI PRESENTS

## شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن در امور خرید و فروش املاک در بی ایریا  
با بیش از ۳۰ سال تجربه

### Expertise You Need, Results You Can Count On!



SOLD - Represented Seller  
Portola Valley



SOLD - Represented Seller  
Saratoga



SOLD - Represented Seller  
Santa Clara



**Shawn Ansari, Realtor**

MS, e-PRO, Certified SRES, SFR, Probate



SOLD - Represented Buyer  
Brooke Acres, Los Gatos



SOLD - Represented Buyer  
Burgoyne, Mountain View



SOLD - Represented Buyer  
Oak Drive, Menlo Park

## (408) 529-4574

[www.shawnansari.com](http://www.shawnansari.com)

[Shawn.Ansari@Compass.com](mailto:Shawn.Ansari@Compass.com)

DRE: 01088988

COMPASS

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Numbers 01079009 and 01272467. All materials presented herein is intended for information purposes only and is compiled from sources deemed reliable but not verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

THE LAW OFFICES OF  
CAROLINE J. NASSERI

(408)298-1500

وکيل تصادفات و صدمات بدنی  
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri  
Attorney at Law

## کارولین ناصری

وکيل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا  
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

دسترسى به معالجات پزشکی،  
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت  
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،  
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: [cnasserri62@yahoo.com](mailto:cnasserri62@yahoo.com)

Fax:(408)278-0488

Website: [carolinenasserilaw.com](http://carolinenasserilaw.com)

675 North First Street, San Jose, CA 95112

# جنبش زنان در سالی که گذشت

مریم فومنی

جنبش زنان در سالی که گذشت، چهره‌های متفاوت از قبل داشت. در فضای پس از سرکوب خیزش «زن، زندگی، آزادی»، جنبش زنان از شیوه‌های فعالیت پیشین فاصله گرفته است و با روش‌هایی جدید به تلاش برای برابری جنسیتی ادامه می‌دهد. در حالی که افراد و گروه‌های شناخته‌شده جنبش زنان از امکان فعالیت جمعی علنی محروم‌اند، زنان در سه بستر مختلف برای دستیابی به برابری و آزادی می‌کوشند. بعضی از آنها که لزوماً پیوند سازمان‌یافته‌ای با یکدیگر ندارند، به شکل فردی اما با الهام گرفتن از حرکتی جمعی، چراغ مقاومت را در زندگی روزمره روشن نگه داشته‌اند، بعضی دیگر از پشت میله‌های زندان مقاومت می‌کنند و بعضی نیز با تشکیل گروه‌های محلی زیرزمینی و چراغ‌خاموش در پی سازمان‌دادن به گونه‌ای دیگر از اقدامات جمعی هستند.

**زنان بی‌حجاب در خیابان، مقاومت ادامه دارد:** به رغم مجازات‌ها و تهدیدها، زنان بی‌حجاب همچنان در خیابان‌ها هستند و حکومت نتوانسته است که آنها را به تن دادن به حجاب اجباری وا دارد. مهم‌ترین تغییر شاید این باشد که پس از ۳۸ سال، حکومت دوباره در مقابله با زنان از واژه «بی‌حجاب»



استفاده می‌کند. از سال ۱۳۶۴ با سرکوب شدید مقاومت زنان در برابر حجاب اسلامی، وقتی دیگر زن بی‌حجابی باقی نمانده بود، اصطلاح «بدحجاب» وارد ادبیات رسمی حکومت شد. حالا اما نه تنها رعایت پوششی در حد همان زنان بدحجاب به آرزوی حکومت تبدیل شده، بلکه در بسیاری از موارد صرفاً از زنان می‌خواهند یا آنها را مجبور می‌کنند که فقط چیزی روی سرشان ببندازند. بهای عبور از این خط قرمز از دست دادن جان، اخراج از محل کار، تعلیق از دانشگاه، بازداشت، بازجویی، شلاق، جریمه‌های گزاف نقدی، توقیف خودروی شخصی، ممانعت از استفاده از خدمات عمومی، جلوگیری از ورود یا بیرون رانده شدن از بانک‌ها و بیمارستان‌ها و ادارات دولتی و رستوران‌ها و کافه‌ها و بسیاری از دیگر شکل‌های توهین و تحقیر و مجازات بوده است.

از میان هزاران زنی که با مقاومتی روزمره می‌گویند به عقب برنخواهند گشت، فقط آنانی را می‌شناسیم که فرصتی برای بلند کردن صدایشان داشته‌اند، زانی همچون: آرمیتا گرواند که حاضر نشد دوباره به زیر حجاب برود و سرانجام پس از ۲۸ روز اغما در آبان‌ماه جان باخت. نسرين ستوده، منظر ضرابی و همه زانی که بی‌حجاب به مراسم خاکسپاری آرمیتا رفتند، بازداشت شدند و زیر بار حجاب نرفتند. نوشین

## در خواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۸۰ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

## ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز: مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۲۲۱-۸۶۲۴-(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳-(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,

SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

صفحه ۱	آگهی
صفحه ۲	اخبار - فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	اسطوره سیزدهم فروردین (بهرام فره وش)
صفحه ۵	آگهی
صفحه ۶	طنز در رمان و داستان کوتاه (حسن جوادی)
صفحه ۷	نقد ادبی ژورنالیستی (ایرج پارسى نژاد)
صفحه ۸	آگهی
صفحه ۹	اخبار
صفحه ۱۰	گاندی کیست؟ (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	زندگی و پیدایش کولیان (هماگرامی فره وش)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	آگهی
صفحه ۱۵	آگهی
صفحه ۱۶	نقد و بررسی فیلم
صفحه ۱۷	آگهی
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	آگهی
صفحه ۲۱	اخبار
صفحه ۲۲	اخبار
صفحه ۲۳	آگهی
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	اشتباه در اشتباه (سیروس مرادی) - داستان
صفحه ۲۸	آگهی
صفحه ۲۹	اخبار
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	شناخت ذهن و کنترل آن (رامین کریمی)
صفحه ۳۳	نگاهی به جهان بینی فردوسی (رسول سرخابی)
صفحه ۳۴	جدول
صفحه ۳۵	اطلاعات حقوقی در ایران - فال - نیازمندی ها
صفحه ۳۶	انگلیسی با لهجه فارسی (فیروزه جزایری دوما)
صفحه ۳۷	آمریکا (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	داستان (ابوالقاسم حالت)
صفحه ۳۹	خاطراتی از هنرمندان (پرویز خطیبی)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	اخبار
صفحه ۴۲	دلتوشته
صفحه ۴۳	ساخت و اجرای طراحی دکوراسیون (هستی موسوی)
صفحه ۴۴	نوجوانی، عصر چالش های درونی (میثم پایی مطلق)
صفحه ۴۵	داستان
صفحه ۴۶	اخبار
صفحه ۴۷	اخبار
صفحه ۴۸	دنباله مطالب
صفحه ۴۹	دنباله مطالب
صفحه ۵۰	دنباله مطالب
صفحه ۵۱	دنباله مطالب
صفحه ۵۲	دنباله مطالب
صفحه ۵۳	دنباله مطالب
صفحه ۵۴	دنباله مطالب
صفحه ۵۵	دنباله مطالب
صفحه ۵۶	دنباله مطالب
صفحه ۵۷	دنباله مطالب
صفحه ۵۸	دنباله مطالب
صفحه ۵۹	دنباله مطالب
صفحه ۶۰	انگلیسی





# LOS GATOS MEMORIAL PARK & DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

*Celebrating Life, One Story at a Time*

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆Funeral Services ◆Immediate Need ◆Pre Planning ◆Burial Services ◆Cremation Services



*The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.*

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆Prearranging freezes the cost at today's prices ◆Payment plans are available

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه: فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

ابوریحان بیرونی از «برنشتن کوسه» ذکری می کند و آن چنان بوده است که: «آذرماه به روزگار خسروان اول بهار بوده است و به نخستین روز از دی از بهر فال مردی بیامدی کوسه، برنشته برخری و به دست کلاگی گرفته، و به بادبیزن، خویشتن باد همی زدی و زمستان را وداع همی کردی و ز مردمان بدان چیزی یافتی و به زمانه ما به شیراز همین کرده اند...». و این برنشتن کوسه، نوعی رسم کارناوالی است که نوع دیگر آن هنوز در برخی از شهرها و روستاهای ایران به ویژه هنگام سیزده نوروز، معمول است و آن، چنان است که مردی قسمت قدیمی و خلفی خری یا اسبی را که از پارچه و کاغذ ساخته شده است بر پیش و پس خویش می بندد و خود را به شکل موجودی افسانه ای در می آورد که قسمت بالای آن چهره انسان و قسمت پائین آن به شکل خری یا اسب است و دف زنان می رقصند و خر را می رقصانند. این شکل کارناوالی که نماینده حلول ارواح است در بسیاری از سرزمین های اسلاوی امروزی هم دیده می شود و جوانان به هنگام جشن بهار خود را باین سان می آریند تا نمایشگر ورود ارواح به زمین باشند. در برخی از سرزمین های اسلاوی یک دوره دوازده روزه جشن های کارناوالی در آغاز سال نو وجود دارد که ریشه عمیق هند و اروپائی دارند. در این جشن ها مردم با ماسک های حیوانات گوناگون که نماینده ارواح هستند می رقصند و بنابر فولکور این سرزمین ها، دوازده روح پلید در تمام مدت سال ستون هائی را که دنیا بر آنها قرار گرفته است می جوند و هنگامی که ستون ها در شرف فرو افتادن هستند، سال به آخر می رسد و ارواح خبیث برای جشن و شادی به روی زمین می آیند و در مدتی که مشغول رقص و شادی هستند، ستون های جهان به خودی خود مرمت می شوند و به حال نخستین در می آیند و جهان فرو نمی ریزد. این ارواح در روز سیزدهم سال نو باز به زمین فرو می شوند تا کار خود را از سر گیرند. بنابراین دوازده روز آغاز سال روزهای پراهمیتی هستند و وظیفه مهمی را در نگاه داشت جهان و زندگی بشری دارند و روز سیزدهم آغاز زندگی عادی انسان هاست. بنابراین اعتقاد اسلاوی روز سیزدهم می بایستی روز جشن نجات جهان و دوره تکامل جدید ستون های جهان باشد و دور نیست که جشن سیزده نوروز ایرانی نیز از این اعتقاد هند و اروپایی مابه گرفته باشد. در اساطیر ایرانی عمر جهان هستی دوازده هزار سال است و عدد دوازده از بروج دوازده گانه گرفته شده است و پس از این دوازده هزار سال دوره جهان بسته می شود و انسان هایی که در جهان هستی وظیفه آنها جنگ در برابر اهریمن است.

پس از این دوازده هزار سال، پیروزی نهائی بر اهریمن می یابند و با ظهور سوشیانت آخرین نیروی اهریمنی از میان می رود و جنگ اورمزد بر ضد اهریمن با پیروزی پایان می یابد. از آن پس دیگر جهان مادی وجود نخواهد داشت و آدمیان به جایگاه ابدی خویش به عالم مینو باز می گردند. با دانستن این مقدمه می توان گفت که نخستین دوازده روز جشن زایش انسان ها گویا تمثیلی از این دوازده هزار سال زندگی و زایش انسان هاست و روز سیزدهم تمثیلی از هزاره سیزدهم می تواند باشد که آغاز رهاپیش از جهان مادی است و از این رو روز سیزدهم می تواند روز بازگشت ارواح به مینو و روز بزرگ رامش کیهانی باشد.

در متون کهن فارسی ذکری از بیرون شدن از خانه ها و به صحرا رفتن در روز سیزدهم فروردین نشده است. در جشن های بهاره ساسانی رسم بر این بود که در روز ششم نوروز محصولی را که بر روی دوازده یا هفت ستون خشتی کاشته بودند با نوای موسیقی و رقص و بازی جمع می کردند و آنها را میان تالارهای کاخ می پراکندند و ستون ها تا مهر روز از فروردین ماه یعنی روز شانزدهم باقی می ماند. رسم جشن و شادی روز ششم فروردین ماه هنوز در میان زرتشتیان ایران برجاست و در روز ششم فروردین که به نام روز زایش زرتشت جشن گرفته می شود، زرتشتیان ایران به شادی و رامش می پردازند و به گشت صحرا و بیابان می روند. اما چنان که گذشت مراسم روز سیزده با وجود آن که در متون فارسی نیامده به طور سنتی در میان قوم ایرانی باقی مانده است و قدمت آن به پایه نوروز و هنگام تدوین تقویم اوستائی می رسد. توجیه دیگری که برای مراسم سیزده نوروز می توان کرد این است که روز سیزدهم سال نو گویا در دوران های کهن، روز ویژه طلب باران بهاری برای کشتزارهای نو دمیده بوده است. می دانیم که روزهای ماه در ایران قدیم هر یک نامی ویژه داشت و هریک از روزها متعلق به ایزدی بود و امور آن روز به او سپرده شده بود. روز سیزدهم ماه متعلق به ایزد تیر یا «تیشتری» بود. این ایزد که در اوستا یشت و ستایشی دلکش دارد، ایزد باران است و همان شعرای یمانی است. این ایزد همواره به صورت اسبی، با دیو خشکی و خشکسالی که دیو «پوش» نام دارد در جنگ و کشمکش است و اگر شکست یابد آب می خورند و گیاه می خشکد و خشکسالی می شود و اگر پیروز شود، سرچشمه آب ها به نیروی اسبی روان می گردند و سرزمین ها از سال خوب و خوش بهره مند می شوند.

دنیاله مطلب در صفحه ۵۹



## اسطوره سیزدهم فروردین

نقل از کتاب «جهان فروری»

اثر زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

رسم بیرون رفتن از خانه در روز سیزدهم فروردین ماه و آن روز را به شادی و خرمی و خوشی گذراندن از رسوم دیرین ایرانی است و آخرین قسمت از مجموعه رسم های جشن بهاری است که با شب سوری (یا سرخی) و آتش افروزی آغاز می شود و پس از برگزاری مراسم سال نو، در روز سیزده فروردین پایان می یابد. رسوم شب سوری و گاهی در برخی از روستاهای ایران، رسوم جشن سده، دوره جشن بهاری را می گشاید و سیزده نوروز آن را پایان می دهد. این جشن با آیین های مذهبی آغاز می شود و با شادی و خنده که نوعی تزکیه نفس و جزء آداب دینی است همراه است. خنده و شادی در این روزها معنای تمثیلی فرو ریختن اندیشه های تیره و پلید را دارد. اندیشه های تیره ره آورد اهریمن و فرزندان اوست و انسان در جشن آغاز سال از همه اندیشه های بد تهی می شود. دشمنی ها را فرو می گذارد و نهال دوستی ها می نشاند و آشتی و روبروسی ها آغاز می شود و این یک تزکیه است، همانگونه که به گرمابه رفتن و شستشو پیش از تحویل سال و خانه تکانی و گردگیری خانه که از رسوم دیرینه است، نوعی آیین تطهیر است و ایرانی با تطهیر ظاهر و تزکیه درون به پیش باز نوروز و سال نو می شتابد. خنده و شادی در جشن های بهاری ملل دیگر هند و اروپائی گاه جزئی از مراسم دینی است و باید انجام شود و یکی از هدف های مراسم قدیم کارناوالی که در جشن های بهاری انجام می شده و می شود، پدید آوردن شادی در نهاد مردمان است که بقایای آن در مراسم میر نوروزی و حاجی فیروز هنوز برجای مانده است. در میان ملل هند و اروپایی به ویژه ملت های اسلاوی، هنوز جشن بهار با مراسم با شکوه کارناوالی برگزار می شود و قراینی تاریخی در دست است که می رساند جشن بهاره ایرانی نیز روزگاری همراه با مراسم کارناوالی بوده است.



Shiva Moozoun  
Attorney at Law

## شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



- ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست ♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE
- ♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی برای اشخاص و شرکت ها ♦ تصادفات ♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق
- ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت ♦ اشتباهات پزشکی

- ♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals & small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate
- ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Personal Injury
- ♦ Immigration Services ♦ Medical Malpractice

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

51 E. Campbell Ave., Campbell, CA 95008



# پیام شایانی

وکیل تصادفات و صدمات بدنی

800-261-1314

**Payam Mark Shayani, ESQ**

Accident Attorney

Auto, Motorcycle, Pedestrian  
Slip & Fall, Work Injury

- تصادفات رانندگی
- صدمات ناشی از کار
- زمین خوردگی
- صدمات منجر به مرگ
- حمله حیوانات

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات  
دریافت صدها میلیون دلار خسارت  
با ۹۹٪ موفقیت



**(916) 442-9999**

980 9th St., 16th Floor  
Sacramento, CA 95814

**(408) 777-8867**

2880 Zanker Road, Suite 203  
San Jose, CA 95134

**(925) 777-0432**

425 Market St., Suite 200  
San Francisco, CA 94105

بودم. این را دیگر کسی نمی تواند انکار بکند. یادتان هست وقتی که مجلس را به توپ بستند؟ من یکی از سرجنیان های انقلاب بودم. همان شب، آسید جمال مرحوم که نور از قبرش باره، منو شبانه تو خونه خودش پناه داد. (۱) وقتی با مستبد می نشست می گفت: «قربان همان دوره شاه شهید! قربان همان دوره خودمان.» (۲) حاجی آقا همان قدر از بلشویسم بی اطلاع بود که از فاشیسم، اما گمان می کرد که اگر روزی پای روس ها به تهران برسد، بی درنگ املاک و دارایی او را غصب می کنند و زن و بچه اش را به چهار میخ می کشند. (۳) وقتی می فهمد که دموکراسی جدید مملکت باز رنگی از فساد و حيله های قدیمی دارد می گوید: «اگر این دموکراسی است من تمام عمر دموکرات بوده ام.»

حاجی آقا خسیسی است که از امثال هارپاگون و باباگرانده گوی سبقت می برد. او در حیاط بیرونی می نشیند و ناظر تمام کارهای اهل خانه است. وقتی که نوکرش یک چارک آلو برای خورش می خرد آنها را می شمارد و چون هسته چهارتا آلو در خورش کم می آید، دعوی راه می اندازد که مپرس. می گوید: «چون خدا بنده های خودش را می شناسد که چقدر دزد و دغلند، هسته توی آلو گذاشته تا بشه شمرد.» (۴) زش زبیده را سر چند تا پیاز چنان می زند که زن بدیخت ناقص می شود. دلبستگی اساسی حاجی به پول است. «پول معشوق و درمان و مایه لذت و وحشت او بود و یگانه مقصودش در زندگی به شمار می رفت.» (۵)

می گفت: «اگر توی دنیا پول داشته باشی افتخار، اعتبار، شرف، ناموس و همه چیز داری. عزیز بی جهت می شی، میهن پرست و باهوش هستی، تملقت را می کنند و همه کار هم برایت می کنند. پول ستارالعیوبه» (۶) به پسرش می گفت: «توی دنیا دو طبقه مردم هستند: بچاپ و چاپیده. اگر نمی خواهی جزو چاپیده ها باشی، سعی کن که دیگران را بچاپی. سواد زیادی لازم نیست، آدم را دیوانه می کند و از زندگی می اندازه. فقط سر درس حساب و سیاق دقت کن. چهار عمل اصلی را که یاد گرفتی کافی است تا بتوانی حساب پول را نگهداری و کلاه سرت نره.» (۷) او معتقد بود که «زندگی یعنی: تقلب، دروغ، تزویر، پشت هم اندازی و کلاه برداری. زیرا جامعه او روی این اصول درست شده بود و هر کس بهتر می توانست کلاه بگذارد و سمبل کاری بکند، بهتر گلیم خود را از آب بیرون می کشید.» (۸)

حاجی ابوتراب مثل آفتاب پرست رنگ عوض می کند و با هر طبقه ای باب طبع آن حرف می زند، چون می خواهد وکیل مجلس شود. از شاعر جوانی به نام منادی الحق می خواهد که قصیده ای در مورد «دموکراسی» بسازد تا او بتواند در موقع خاص آن را بخواند، ولی شاعر که از نیرنگ ها و حقه بازی های حاجی به جان آمده، شدیداً او را مورد انتقاد قرار می دهد: «تو وجودت دشنام به بشریت است، نباید هم که معنی شعر را بدانی اگر می دانستی غریب بود. تو هیچ وقت در زندگی زیبایی نداشتی و ندیدی و اگر هم دیدی سرت نشده. یک چشم انداز زیبا هرگز تو را نگرفته، یک صورت قشنگ یا موسیقی دلنواز تو را تکان نداده و کلام موزون و فکر عالی هرگز به قلبت اثر نکرده. تو تنها اسیر شکم و زیر شکمت هستی. حرص می زنی که این زندگی ننگین که داری در زمان و مکان طولانی تری بکنی.» (۹) آسوده باش! من دیگر حرفه شاعری را طلاق دادم. بزرگترین و عالی ترین شعر در زندگی من از بین بردن تو و امثال تو است که صدها هزار نفر را محکوم به مرگ و بدیختی می کنی و رجز می خوانی.» (۱۰) بعضی از منتقدان معتقدند که این قسمت داستان «تصنعی» (۱۱) است و با بقیه داستان که فوق العاده منسجم و خوب پرورده شده است هماهنگی ندارد، و به نظر می رسد این هدایت است که از زبان شاعر جوان حرف می زند. در دنیای پر از ظلم، فساد و ریاکاری داستان، که همه از «قواعد» جاری تبعیت می کنند، هدایت می خواهد به پا خیزد و حقایق را بگوید. به علاوه اثر این نطق اخلاقی و آتشین روی حاجی آقا خیلی جالب وصف شده است. در ضمن هدایت سخنگوی طبقه جوانی می شود که دیگر نمی خواهند حکومتی چون رژیم رضاشاهی را بر مسند قدرت ببینند. منادی الحق (۱۲) می گوید: «هفتاد سال است که مردم را گول زدی، چاپیدی، به ریش شان خندیدی، آن وقت پول های دزدی را برده ای کلاه شرعی سرش بگذاری... گمان می کنی پشت در پشت به این ننگ ادامه خواهی داد؟ اشتباه است. اگر تا یک نسل دیگر سرنوشت این مردم به دست شماها باشد نابود خواهند شد.» (۱۳)

دین و سیاست نقش عمده ای در داستان هدایت دارند، ولی بیشتر از این دو، هدف نویسنده مطالعه و تحلیلی است از شخصیت حاجی ابوتراب. او در دهلیز حیاط بیرونی می نشیند و به رتق و فتق امور می پردازد و اشخاص مختلف و حتی رجال مهم را نیز در آنجا پذیرایی می کند، و در ضمن دائماً مواظب کارهای افراد فامیل خودش نیز هست.

دنیاه مطلب در صفحه ۵۸

## طنز در رمان و داستان کوتاه

بخش پنجم  
دکتر حسن جوادی



اثر طنز دیگری که در همان سال ۱۳۱۲ از هدایت چاپ شد علویه خانم است که شرح سفر عده ای مرد و زن از طبقات پایین اجتماع به مرقد مطهر امام رضا است. همان طور که زائرین در چهار ارابه منزل به منزل پیش می روند، هدایت با استادی تمام، اختلافات، دعواها، دسیسه ها و رفتار آنها نسبت به یکدیگر را نقاشی می کند. قهرمان داستان علویه خانم است که ادعای تقوا و پارسایی بی حدی دارد، ولی در واقع پتیاره ای است که جز بدخواهی و کینه توزی کاری ندارد. علویه خانم یکی از تیپ های بی نظیری است که هدایت با هنرمندی خاصی آفریده است و از طریق نشان دادن او جهالت، خرافت و تقوای ریایی چنان شخصیت هایی را به استهزا می گیرد.

حاجی آقا (۱۳۲۴)، شاید برجسته ترین اثر طنز هدایت باشد، که در آن پیش از علویه خانم به تحلیل و نقاشی خصوصیات قهرمان رمان پرداخته است، و آن سرگذشت حاجی تازه به دوران رسیده و ریاکاری است که برای جا کردن خود در مجامع اشرافی تهران، عنوانی اشرافی برای پدر مرحومش اختراع می کند، و برای رسیدن به مقاصد خود و افزودن به مال و منالش، دسیسه هایش حد و حصری نمی شناسند. برای پلیس جاسوسی می کند، مال بینوایان را می خورد، و از همه مهمتر واسطه برای کسانی می شود که می خواهند به مقامی، یا وکالتی یا وزارتی برسند. حاجی آقا سخت شیفته رضاشاه و هیتلر است، و چون متفکین به تهران می رسند فکر می کند که طبیعتاً دنبال او خواهند آمد و به اصفهان فرار می کند. بعد از استعفا رضاشاه از سلطنت به تهران بر می گردد و شروع به بدگویی از سفاکی و ظلم رضاشاه می کند و می گوید هرچه مملکت داشت او به باد داد، و خلاصه «آزادی خواه» بنامی می شود. به طرفداران مشروطه می گوید: «من خودم پیش قراول آزادی



## دکتر فرانک پورقاسمی متخصص و جراح پا

- ♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- ♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

♦Foot related diseases ♦Bunion, Callus, Corn ♦Hammer Toe, Ingrown Toe Nail ♦Sports Medicine & Injuries ♦Heel Pain & Diabetic Foot Care ♦Ankle Arthroscopy ♦Pediatric Foot Conditions ♦Flat Feet & Orthotics ♦Skin & Nail Conditions

### Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032



مجموعه مقالات پراکنده خود را در مجلات در کتابی با عنوان طلا در مس، در شعر و شاعری فراهم آورد و در ۱۳۴۷ انتشار داد. آنچه در این مقالات جوانان دوستدار ادبیات را در آن زمان می فریفت، نام و آثار منتقدان معروف در غرب و کمتر شناخته شده در ایران بود که نویسنده از آنها یاد می کرد.

هرچند بررسی مقالات طلا در مس، جز مطالبی خام و نادرست و آشفته و پرباشان، که از سر هیجان و شتابزدگی در دفاع از مسئولیت شاعر و نویسنده بر قلم نویسنده رفته بود، چیزی حاصل نمی شد، اما به هر حال از لحاظ واقعیت تاریخی لازم بود که با شکیبایی و حوصله و باریک بینی به جزئیات مقالات پرداخته شود. در اینجا، به عنوان نمونه، بررسی خود را از مقاله ای درباره فریدون توللی می آورم. خوانندگان علاقه مند می توانند بررسی مرا از مقالات دیگر، در کتابی در دست انتشار ببینند و بخوانند.

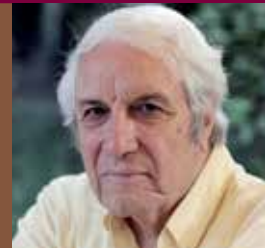
مطالبی که براهنی درباره فریدون توللی و شعر او با عنوان «نماز میت بر جسد رمانتیزم» آورده نمونه ای است از تصوراتی که او و جماعتی از نویسندگان زمانه، با تمایل به مکتب رئالیسم اجتماعی و تعهد و مسئولیت در مقابل رمانتیزم داشتند. گمان ایشان این بود که شعر و هنر رمانتیزم، در خدمت دلبستگی های بورژوازی احساساتی و بی درد غافل از رنج خلق زحمتکش است. از این رو بود که از آثار شاعرانی که از احساسات عاشقانه انسانی سخن می رانند با نفرت یاد می کردند و تظاهر این نفرت را در گفتار و نوشته هاشان، اگر نه به صورت پر خاش و اعتراض، که به شکل هجو و هزل، با الفاظی از قبیل «احساسات سوزناک»، ظاهر می کردند. غافل از این که در اروپا رمانتیزم (Romantisme و در انگلیسی رمانتیزم (Romanticism)) نهضتی بود در ادبیات و هنر که در پی تحولات فکری و فلسفی در اروپا رواج گرفت و گذشته از ادبیات در هنرهای تجسمی و موسیقی نیز ظاهر شد.

پیروان این نهضت در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم می کوشیدند که همه قواعد و قراردادهای و صورت های بیانی مکتب کلاسیسم را، که مانع درک طبیعت و لذت بردن از آن می دانستند، از پیش پا بردارند و شاعر و هنرمند را آزاد گذارند تا آنچه را که حس می کند، بی هیچ مانع و قیدی هنری و اجتماعی، بیان کند. به عبارت دیگر، پیروان رمانتیک احساسات و تخیل را بر عقل برتری می دادند و با موانعی که در مقابل بیان عواطف و احساسات و تخیل خود می دیدند، مقابله می کردند. آنها تأکید بر عقل را محدودکننده ذهن و ضمیر هنرمند می دانستند و بر شور و هیجان و تخیل هنرمندانه تأکید داشتند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

## نقد ادبی ژورنالیستی

دکتر ایرج پارسی نژاد



در پی نشر کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی، در معرفی و تحلیل آثار نخستین منتقدان ادبی ایران، (میرزا فتحعلی آخوندزاده، آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان، زینالعابدین مراغه ای، طالبوف تبریزی، احمد کسروی، صادق هدایت) و در ادامه آن رساله های منفردی را درباره علی دشتی، پرویز ناتل خانلری، احسان طبری، نیما یوشیج، محمدتقی بهار، فاطمه سیاح، عبدالحسین زرین کوب و محمدرضا شفیعی کدکنی فراهم آورده ام.

معیار من در گزینش اشخاص یاد شده تأثیری بود که هر یک از ایشان، بر کنار از تمایلات سیاسی و فلسفی، در جریان تاریخ نقد ادبی ایران داشته اند. کوشیدم که داوری من درباره هر یک از منتقدان صرفاً بر ارزش ذاتی و تأثیر تاریخی آنها استوار باشد و از عقیده ها و سلیقه های شخصی دور بماند. گویا خوشبختانه خوانندگان هوشمند هم این واقعیت را دریافتند. با این همه در دیدارهای جمعی و فردی بعضی غفلت مرا از «نقد ژورنالیستی» یادآور می شدند که در دهه چهل در نقد شعر و داستان در نشریات آن زمان رایج بود. اما واقعیت این است که این نوشته ها بیش از آن که از ارزیابی و سنجیدگی عالمانه و نقادانه برخوردار باشد، منعکس کننده عقیده ها و سلیقه های اجتماعی و سیاسی روز بود و طبعاً از اغراض شخص و هیاهو و پر خاش برکنار نبود. نقد ادبی ژورنالیستی مطالبی است جنجالی در موضوع ادبیات با ظاهری انتقادی، اما بی هیچ مایه ای از کشف ضعف و قوت اثر، با زبانی ولنکار و نادرست و آشفته و سرشار از تکرار و پرگویی و درازنویسی، اما به هر حال واقعیتی است که در جریان نقد ادبی نوپای ما، از نظر تاریخی، نمی توان آن را نادیده گرفت. معروفترین این نوع از نقد ادبی ژورنالیستی، نوشته هایی است از رضا براهنی که

## دکتر فتنه هوشداران کایروپراکتر

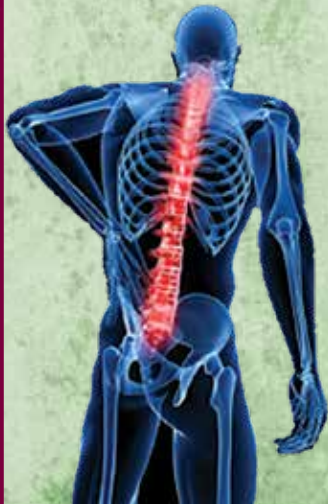
تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی، صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسایل پزشکی

*Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life*

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:



Fataneh Hooshdaran, D.C.



- ♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد
- ♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست
- ♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism
- ♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara  
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677

2797 Park Ave., Suite #103  
Santa Clara, CA 95050



# کیک و شیرینی بی بی

مجله ترین و جدیدترین کیک های عروسی، نامزدی، تولد و جشن های شما.  
تازه ترین انواع شیرینی تر، خشک و میوه ای با مرغوب ترین مواد اولیه اروپایی.



**(408) 247-4888**

**441 Saratoga Ave., San Jose, CA 95129**





بسیار فراتر و شدیدتر از قتل است و هم نهاد متهم کننده، یک دولت نیست، بلکه حقیقت‌یاب بین‌المللی تاسیس شده از سوی شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد است. جمهوری اسلامی پیش‌تر از تاسیس چنین هیاتی درباره اسرائیل و از سوی همین شورا حمایت کرده بود و از این‌رو، غیرقانونی خواندن آن از سوی حکومت ایران، عملی سیاسی است که فاقد ارزش حقوقی خواهد

بود. جنایت علیه بشریت در زمره بزرگترین و عمده‌ترین جنایات‌های بین‌المللی است که به دلیل تاثیر ویرانگری که بر انسان و انسانیت می‌گذارد، عاملان و مرتکبان آن را می‌توان تحت تعقیب بین‌المللی قرار داد. جرایم بین‌المللی، جنایات‌هایی است که وجدان بشر را جریحه‌دار می‌کند و درباره عواقب آن نگرانی جهانی وجود دارد. درست مانند آنچه پس از فروپاشی یوگسلاوی سابق در منطقه بالکان رخ داد و در سال‌های اخیر، توسط حکومت «معمّر قذافی» در لیبی، یا حکومت اسلامی موسوم به داعش و حکومت بشار اسد، در سوریه به وقوع پیوسته است.

رسیدگی به این جنایت به دلیل شدت آن، هرگز مشمول مرور زمان نمی‌شود و مظنونان و متهمان آن تا پایان عمر باید تحت تعقیب باشند. به همین دلیل، هیات حقیقت‌یاب بین‌المللی در گزارش خود به دولت‌های دموکراتیکی که در آن کشور حاکمیت قانون برقرار کرده‌اند، توصیه کرده و خواسته است که مظنونان ارتکاب جنایت علیه بشریت در جمهوری اسلامی ایران را مطابق اصل صلاحیت جهانی تحت تعقیب قضایی قرار دهند و اعلام کرده که پرونده این افراد توسط هیات آماده شده و می‌تواند به‌عنوان سند، به دادگاه ارائه شود. به عبارت دیگر، هیات حقیقت‌یاب بین‌المللی، اسناد لازم برای ارائه به دادگاه را علیه مظنونان ارتکاب جنایت علیه بشریت علیه معترضان مسالمت‌جو ایرانی آماده کرده و همه شرایط برای برگزاری دادگاه رسیدگی به این جنایات فراهم است.

دنباله مطلب در صفحه ۴۹

## گزارش هیات حقیقت‌یاب، بی‌سابقه‌ترین سند تاریخ جمهوری اسلامی

فرامرز داور

گزارش هیات حقیقت‌یاب مستقل بین‌المللی که شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد درباره ایران تاسیس کرده، سرانجام گزارش مکتوب در ارزیابی سرکوب خونین اعتراضات شهریور ۱۴۰۱ به بعد در ایران را ارائه کرده و مقام‌های سیاسی، نظامی، امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی ایران و در راس آن «علی خامنه‌ای» را، متهم به ارتکاب «جنایت علیه بشریت» کرده است.

در این سند، برای اولین بار در تاریخ جمهوری اسلامی ایران، مقام‌های ارشد حکومت از سوی یک نهاد تاسیس شده توسط سازمان ملل متحد، از راس نظام حاکم یعنی «علی خامنه‌ای»، همراه با فرماندهان سپاه، بسیج، نیروی انتظامی، مقام‌های قوه قضاییه شامل رییس و دادستان کل کشور، دادگاه‌های انقلاب اسلامی، کیفری و شورای عالی فضای مجازی، به ارتکاب «جنایت علیه بشریت» متهم شده‌اند.

این گزارش، فشرده‌ای از اعمال جنایتکارانه‌ای است که از ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ آغاز شده، اما دارای سابقه‌ای به عمر تاریخ جمهوری اسلامی است که تا پیش از این، به‌شکل مدون و مستند نشده و عنوان جنایت علیه بشریت بر آن قرار نکرده بود. منظور از جنایت علیه بشریت، رفتارهای جنایتکارانه سازمان‌یافته‌ای است که خارج از مخصصات مسلحانه و بیرون از دایره جنایت جنگی و در واقع در زمان صلح، عمدتاً علیه جمعیت غیرنظامی ارتکاب می‌شود. قتل‌های فراقضایی، اعدام و دستگیری خودسرانه، شکنجه، وارد کردن آسیب‌های روانی و جسمی و جنسی و محروم کردن افراد از حقوق بنیادین خود که به‌صورت سازمان‌یافته، عامدانه و گسترده انجام شده باشد، جنایت علیه بشریت نام دارد.

علی خامنه‌ای و برخی دیگر از مقام‌های جمهوری اسلامی، پیش‌تر در پرونده ترور مخالفان در رستوران میکونوس آلمان و بمب‌گذاری در مرکز یهودیان آرژانتین، به ارتکاب جنایت قتل متهم شده‌اند، اما این برای اولین بار است که هم عنوان مجرمانه

## دکتر علی اسماعیلی

### دندانپزشک و جراح ایمپلنت‌های دندانی

۲۰ سال تجربه در درمان و آموزش در دانشکده‌های دندانپزشکی ایران و آمریکا

Clinical Assistant Professor at University of the Pacific, San Francisco



Dr. Ali Esmaili DDS

♦ دندانپزشکی عمومی ♦ جراحی ایمپلنت‌های دندانی ♦ جراحی کشیدن دندان و پیوند استخوانی

♦ General Dentistry ♦ Dental Implants ♦ Surgical Extractions & Bone Graft



Thursday & Saturday 9:00AM – 6:00 PM

Tel: (408) 320-2849

Text: (408) 549-4840

info@nobleprodental.com

www.nobleprodental.com

2150 The Alameda San Jose, CA 95126

شناسند و با زیرکی ها و هوشمندی هایش آشنایی دارند به هیجان می آیند. گاندی در سن ۶۱ سالگی خود را برای یک راه پیمایی که طول آن ۳۸۵ کیلومتر است آماده می کند. تعداد ۷۸ نفر از هوادارانش که در پایگاه او «اشرام» با وی هم نشینند و آزمایش های سخت بدنی - روانی را از سر گذرانیده اند، برای این راه پیمایی تاریخی آماده اند. گاندی، بنابر روش مبارزه خود پیش از آغاز این نافرمانی قانونی، فرماندار کل (نایب السلطنه انگلستان) را از سرپیچی خود آگاه می کند. در نامه دوم مارس ۱۹۳۰ به او می نویسد: «در مذهب وی آزار دیگران حتی آزار کسانی که به ملتش بزرگترین آزارها را رسانیده اند، جایی ندارد به وعده های انگلیس در مورد استقلال هند وفا نشده و مردم ناچار از نافرمانی شده اند. خشونت در کار نخواهد بود اما سرپیچی از قانون نوعی خطر جویی است.» در پایان نامه می افزاید: «بدون خطر جویی پیروزی در کار نخواهد بود، و از او می خواهد از راه هایی آرامش جویانه به مردم انگلستان بفهماند چه ستم ها بر ملت هند رفته است. در پایان نامه یادآور می شود که تا بیش از ده سال پیش کورانه در خدمت دولت بریتانیا و مردم انگلیس بوده است. هدف نوشتن از نامه را نه ترسانیدن بلکه آگاهانیدن از اقدام یک مبارزه سیاسی می نامد. در نامه گاندی به فرماندار کل هند، بازتاب فلسفه، اخلاق، مذهب، روش و هوشمندی این رهبر فقیران و در ماندگان دیده می شود.

در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۳۰ راه پیمایی تاریخی گاندی و هوادارانش آغاز می شود. این رهبر خردمند که در انجام دادن «کارهای نمائشی» استادی زبر دست است، صحنه این نمایش هیجان انگیز را با هوشمندی بسیار آراسته است. روزنامه های هندی و اروپایی برای پخش این خبر آماده اند. گاندی و راه پیمایان پرشورش از شهر بزرگ «احمد آباد» به راه می افتند. مردم از این راه پیمایی آگاهند و شور و هیجان بسیار برپا می شود. گاندی شتابی برای رسیدن به کرانه اقیانوس ندارد. هر روز بین ۱۵ تا ۲۵ کیلومتر راه پیمایی می کند. در مسیر راه پیمایی و در سرزمین صدها هزار دهکده، دهقانان به راه پیمایان خوشامد می گویند و گروهی نیز به آنان می پیوندند. گرچه زامداران هند در آغاز به این راه پیمایی پوزخند می زنند، اما رفته رفته فشار لب های شان به یکدیگر بیشتر می شود. داستان این راه پیمایی بزرگ در روزنامه ها منتشر می شود و پیوسته آوازه آن بالا می گیرد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۹

## گاندی کیست!

بخش پانزدهم

دکتر احمد ایرانی



راه پیمایی تاریخی گاندی برای آغاز دوره تازه ای از نبرد خود با امپراتوری بزرگ بر روی کم اهمیت ترین دشواری ملت هند انگشت می گذارد و از مردم می خواهد تا از پرداخت مالیات نمک سرپیچی کنند. رهبران سیاسی هند از این که گاندی برای دستیابی به کار عظیم استقلال هند به چنین دشواری جزیبی روی آورده پوزخند می زنند. حتی نهر در این ناباوری و شگفت زدگی چون دیگران است. اما گاندی می داند که توده های مردم هند تا چه اندازه به نمک نیازمندند. گر چه در زمان خرید نمک مالیات اندکی می پردازند اما همین مالیات بر درآمد آنان سنگینی می کند. این رهبر «هندشناس» و «هند پیما» در سفرهای خود در این شبه قاره، توده های مردم را بهتر از سایر رهبران سیاسی کشور می شناسد. او می داند که فهمیدن پرداختن مالیات نمک برای مردم هند بسیار آسان است و می داند که مبارزه ای بزرگ را می توان با گامی کوچک آغاز کرد تا رفته رفته ترس مردم فرو ریزد و مبارزه همگانی و توده ای شود.

گاندی به ملت هند و هوادارانش می گوید تولید نمک نباید در انحصار انگلیسی ها باشد. هند، اقیانوس و دریاها بسیار و کرانه های فراوان دارد. مردم هند باید خودشان از آب دریا نمک بگیرند. تولید و فروش نمک باید در سراسر هند آزاد باشد. وی به مردم می گوید برخلاف قانون، دولت به تولید نمک خواهد پرداخت و با سرپیچی از فرمان دولت این نمک را خواهد فروخت. زمانی که اعلام می کند از پایگاه خود در احمد آباد پای پیاده تا ساحل اقیانوس راه خواهد رفت و در آنجا به تولید نمک خواهد پرداخت، واکنش های گوناگون پدید می آیند. مقام های دولتی با خوشحالی تمام، خنده تمسخر سر می دهند. بسیاری از رهبران سیاسی او را خام اندیش و غیر سیاسی می نامند. اما بسیاری از هواداران و اطرافیان که او را می



WWW.AMINIRANIANLAW.COM



# شکوفه امین

وکیل سابق دادگستری

♦ انتقال قانونی پول از ایران به آمریکا OFAC معاف از پرداخت مالیات

♦ تهیه وکالتنامه و ارسال آن به ایران

♦ تنظیم وصیتنامه ایرانی و صلحنامه

♦ اخذ شناسنامه و گذرنامه ایرانی

♦ ثبت ازدواج، طلاق، و فوت

(۷۲۸۲-۶۴۲) (۸۱۸)

(۰۰۳۰-۶۴۲) (۷۱۴)

با ذکر نام ماهنامه پژواک ۱۰٪ تخفیف بگیرید



# Gabeh Rug Gallery

با ۴۰ سال تجربه و با ارائه بهترین سرویس و خدمات

مجموعه ای از بهترین فرش های دست باف (تبریز، نائین، کاشان، قم، تابلو فرش و غیره)

متخصص در شستشوی فرش های دست باف و ارزشمند



رفوگری،  
لکه و رنگ برداری،  
براق شور

*Wash  
&  
Repair*

خرید، فروش  
و  
معاوضه

*Buy, Sale  
&  
Trade-ins*

برآورد و  
قیمت گذاری  
جهت بیمه

*Expert  
Appraisals  
for Insurance*

**(408) 876-9495**

*By Appointment Only*

*3911 Stevens Creek Blvd, Suite 201, Santa Clara, CA 95051*

که از کولی ها در آن یاد شده، کتابی است که یک نفر راهب آلمانی در سال ۱۱۲۲ میلادی، به رشته تحریر در آورده است. آنطور که می گویند، مهاجرت عمده کولی ها به کشورهای اروپایی در قرن چهاردهم صورت گرفته است که علت آن را گریز از مسیر لشکریان امیر تیمور گورکانی می دانند. براساس تحقیقات و پژوهش هایی که در اسناد و مدارک تاریخی به عمل آمده است، این موضوع روشن شده که کولی ها در هجرت خویش از سرزمین شان هند، به دو گروه وسیع تقسیم شده اند. گروهی از میان سرزمین ها و کشورها عبور کردند و گروهی دیگر راه ساحل دریا را در پیش گرفتند. گروهی که از داخل سرزمین ها عبور کردند در آسیا و آسیای غربی ماندند و در این قاره وسیع سرگردان شدند. گروه دیگر که راه ساحل دریا را انتخاب کردند از بلوچستان و جنوب ایران و صحرای عربستان و ساحل دریای سرخ و صحرای سوریه عبور کردند و سپس به ارمنستان رفتند و مدتی در آنجا ماندند. می گویند به یادگار همین توقف است که برخی از لغات کولی ها در زبان ارمنی ها یافت می شود و بعد، آنان از راه دریا و مجمع الجزایر اژه وارد اروپا شدند. البته، برخی از دانشمندان معتقدند که کولی ها از راه مصر و اسپانیا وارد اروپا گردیده و در آنجا پراکنده شده اند. اسناد تاریخی نشان می دهد که کولی ها در سال ۱۴۱۷ در ساحل رود آلپ ظاهر شده و حمایت نامه ای نیز از پادشاه هنگری و بوهم به نام Sigismund در دست داشته اند.

کولی ها در وهله اول در کشور مجارستان و سپس در آلمان و سوئیس و ایتالیا اقامت نمودند، ولی پیش قراولان آنها در سال ۱۴۲۷ میلادی، در فرانسه، ظاهر شدند. تعدادشان یکصد و بیست تن بوده است و ادعا می کرده اند که از مسیحیان مصر هستند و از ظلم و جور مسلمانان آنجا به اروپا گریخته اند. آنها با سفارش نامه ای که از پاپ در دست داشته اند، وارد شهر پاریس می شوند. یکی از نویسندگان فرانسوی درباره کولی ها که در سال ۱۴۲۷ میلادی وارد پاریس شده اند چنین می نویسد: «گوشه های شان را سوراخ کرده، حلقه های نقره ای از آن آویخته اند و رنگ موهایشان مشکی است. زندهای شان در غایت پلیدی و بی عفتی هستند و اغلب به کف بینی و فالگیری می پردازند». براساس اشارات مختصری که در کتاب های شرقی از جمله کتاب های ایرانی شده است، سابقه پیدایش کولیان را در ایران بسیار طولانی تر و پیشتر از اروپا نشان می دهد. در متون قدیمی ایرانی روایاتی است که نشان می دهد نخستین دسته های مهاجر کولی در روزگار ساسانیان وارد ایران گردیده اند. مولف «انجمن آرای ناصری» چنین می نویسد: «شاپور، هنگام بستن بند شوشتر، چند هزار از این طایفه را از کابل به خوزستان و شوشتر آورد. روز، مردان ایشان عملگی کردند و شب، زنان ایشان به کار رقاصی و هم بستری مردم به سر می بردند». در زمان حکومت ساسانیان در ناحیه سند و در بلوچستان، مردمی چادر نشین و بیابان گرد، می زیسته اند که امروزه در همه کشورهای آسیا و اروپا پراکنده و حتی از آنجا به شمال آفریقا نیز رفته اند.

ایرانیان قدیم ایشان را به دو گروه تقسیم کرده بودند. گروهی را «جت» می گفته اند که این کلمه را تازیان به «ژط» بدل کرده اند و گروهی دیگر را «سایجی» یا «زایجی» می گفتند، زیرا که سایج و زایج نام قدیم جزیره سوماترا بوده و ایشان از آنجا به هند و در اواخر دوره ساسانی از هند به ایران آمده اند و در خلیج فارس پراکنده شده اند و دسته هایی از ایشان، به اروپا و دیگر کشورهای جهان رفتند. گروهی از این اقوام، بیابان گرد و چادر نشین بوده و بیشتر گذران شان فراهم کردن وسایل سرگرمی و لذت و خوش گذرانی مردم بوده است و در آغاز در ایران «لولی» نامیده می شده اند و این کلمه در زمان ما «کولی» گفته می شود. پادشاهان ساسانی به موسیقی اهمیت فراوان می داده اند. در دربار این سلاطین همیشه موسیقی دانان بزرگ آن زمان، جمع بوده اند و در مجالس عیش و عشرت های مجللی که برپا می کرده اند این موسیقی دانان شرکت می کرده اند و همواره، در طول سلطنت پادشاه، جزء نزدیکان او محسوب می شده اند. در زمان بهرام پنجم مقام موسیقی دانان و نوازندگان بالاتر رفت و بهرام ایشان را بسیار گرامی می داشت و به خاطر این توجه در زمان وی موسیقی دانانی از هندوستان به ایران آمدند که به آنان لولیان می گفتند. در این زمان موسیقی هندی به ایران، راه پیدا کرد. البته، در روایات ایرانی آمده است که این نوازندگان را که تعدادشان نیز زیاد بوده است، بهرام پنجم برای تفریح و خوشامد مردم کشور خود از هندوستان به ایران آورده است.

روزی بهرام به قصد شکار از کنار نهر آبی گذر کرد، دید عده ای از مردمان کنار نهر نشسته و به شراب خواری مشغولند. بهرام گفت: «سردسته این مردمان را پیش من آورید». آنان سردسته مردمان را پیش بهرام بیاوردند.



## زندگی و پیدایش کولیان (بخش اول)

سخنی کوتاه در مورد کولی ها (غربتی ها): در میان مجلدات پژوهشی که در مورد فولکور و آداب و رسوم ایران زمین زیر نظر همسر دکتور بهرام فره وشی صورت پذیرفته بود و وی سفارش چاپ و نگهداری آن را بر من واگذاشته بود و من خود را مدیون انجام این سفارش می دانستم، روزی دفتتری را یافتیم با نام کولی ها که برابیم جالب بود. تحقیقی بود با همیاری پژوهشگری ارجمند به نام آقای م. مقدسیان و با یاری روانشاد فریدون رهنما و گروه روایانی که مجموعه نقل قول های ایشان فراهم آمدن مجموعه را میسر ساخته بود. روایانی که کهنسال که فرهنگ سرزمینی را سینه به سینه محفوظ داشته اند تا امروز به ما بسپارند و آنچه که این درخت پُر بار را برپا داشته است ریشه در آن دورها دارد. من زمانی نزدیک به دو سال برای آماده سازی و یراستاری و تصحیح و گاه پژوهشی دوباره در مورد نوشته ها پشت سر گذاشته و گاهی با تردید و وسواس در مورد درست و نادرست بودن یک لغت یا یک مطلب، وقتی بس طولانی را از دست می دادم و خود هفته ها به کنکاشی دوباره می پرداختم، تا بالاخره این دفتر به صورت کتابی با نام کولی ها (غربتی ها) در سال ۱۳۸۶ یعنی هشت سال پیش به چاپ رسید و آنچه که در این نوشته به نظر می رسد قسمت هایی از این کتاب است که به صورت نوشته هایی دنباله دار از این پس در اینجا منعکس می شود. سیاس ما فرزندان ایران زمین بر بزرگانی که بُن مایه حفظ و نگهداری آن فرهنگ کهن هستند.

کولیان چادر نشین اند و همیشه در حال کوچ و جابجا شدن هستند و در روی زمین سرگردان. در عین این که به هیچ سرزمینی تعلق ندارند، ولی مال همه سرزمین ها هستند. سقف شان از چادر و چشم انداز شان بیابان ها و دشت ها و کوه ها بوده است. پس برای پی بردن و آگاهی از سابقه تاریخی و چگونگی پیدایش آنها نمی توان از تپه های ماقبل تاریخ و آثار بدست آمده سراغ گرفت و چون با معماری بیگانه اند و همیشه در طول تاریخ طولانی خویش، در زیر چادر زندگی کرده اند، آثار باستانی وابسته به آنها از قبیل سنگ نوشته ها و حجاری های باستانی و آتشکده و بنا وجود ندارد که بتوان با گذشته شان آشنا شد. کولی ها قبرستان نیز ندارند، هر جا که برسند و کسی از آنان زندگی را ترک گوید، در همان جا به خاکش می سپارند. پس گشتن به دنبال قبرستان های قدیمی برای به دست آوردن اسکلت ها و اندازه گیری از آنها و بعد نتیجه گیری از آن، کار بیهوده ای است. تنها برای پی بردن به تاریخچه کولی ها و چگونگی پیدایش شان باید به مطالعه اسناد و مدارک و کتب قدیمی، و دیگر، به تیره شناسی آنها پرداخت.

کولی ها تیره ای از مردم هند شمالی بوده اند که در دوران های کهن، سرزمین خویش را رها ساخته، در سرتاسر جهان پراکنده شده و در هر مکان و محلی به مناسبتی آرامی یافته اند، این چکیده تحقیقات دانشمندان مردم شناس و تیره شناس است که مورد تایید همگان قرار گرفته است. در کتاب های اروپایی قرن دوازدهم هم مطالب دقیقی، پیرامون کولی ها نوشته شده است و کهن ترین کتابی

## فرامرز رفیع زاده

کارگزار مستقل و متخصص در امور بیمه مدیکر

با اخذ قرارداد از شرکت های خصوصی  
ارایه دهنده بیمه مدیکر در ایالت کالیفرنیا

Medicare Advantage Plans  
Medicare Supplement Plans  
Medicare Prescription Drug Plans

(408)-309-7006

Email: Faramarz@Medicareforcalifornians.com



Faramarz Rafizadeh  
Independent Insurance Agent

مشاوره رایگان و فروش بیمه مدیکر  
در سرتاسر ایالت کالیفرنیا

CA License# OH15555





خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا  
شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین



**Islamic Services Offered by ICCNC** (Via ZOOM)



**Islamic Burial:** ICCNC provide burial services in accordance to the Islamic laws.

Please contact the office for details **(510-832-7600)**



**Marriage:** Islamic marriage ceremony and recitation of "Khutbeh Aghd" at ICCNC or via ZOOM.

ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washigton D.C.



**Accepting Islam:** ICCNC helps the individual interested in giving "Shahada" and become a Muslim.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612    www.iccnc.org    (510) 832-7600  
info@iccnc.org or    facebook.com/ICCNCORG    Telegram: @iccnc



برنامه های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه های می و جون ۲۰۲۳

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612    www.iccnc.org    (510) 832-7600  
info@iccnc.org    facebook.com/ICCNCORG    Telegram: @iccnc

## کلاس های دکتر عبدالکریم سرش

کلاس های علم و دین و یا گفتار دفتر ششم مثنوی: هر یکشنبه، ساعت ۱۱ صبح، از طریق زوم و یوتوب  
کلاس های گزینش و شرح کیمیای سعادت غزالی: اولین شنبه هر ماه، ساعت ۵ بعد از ظهر، از طریق زوم و یوتوب

نماز جمعه در مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا از ساعت یک بعد از ظهر

درخواست مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا برای اهدای انواع پوشاک،  
کیسه خواب، پخش مواد غذایی و احتیاجات روزمره به بی خانمان ها.

[suzaun.hirbod@iccnc.org](mailto:suzaun.hirbod@iccnc.org)

برای دریافت اطلاعات دیگر برنامه های این مرکز، لطفاً به دفتر و یا وبسایت مرکز مراجعه شود!

وبسایت [www.iccnc.org](http://www.iccnc.org)    کانال تلگرام @iccnc

برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۷۶۰۰-۸۳۲ (۵۱۰) تماس بگیرید و یا با ایمیل [info@iccnc.org](mailto:info@iccnc.org) مکاتبه کنید



# Harmony's Floral & Gifts

*Welcome to our Blooming Paradise,  
where we celebrate new beginnings with elegance & style*

به گالری گل و هدایای هارمونی خوش آمدید،  
محیطی که هر شکوفه‌ای داستانی که با روح و جان شما ارتباط دارد را روایت می‌کند.



با نزدیک به نیم قرن تجربه در امور طراحی و گل آرایی، کارکنان مجرب ما آماده هستند تا در هر مناسبتی به تمام نیازهای شما پاسخگو باشند!

عروسی، سفره عقد، مهمانی و جشن ها، بر میتصوا، بت میتصوا، مراسم سوگواری و کلیه مناسبت های دیگر

## Specialist Arrangements for Any Occasion

Floral Arrangements for Weddings, Funerals, Corporate Parties & Events

با ذکر نام ماهنامه پژواک  
**Free Delivery**  
(تا شعاع ۱۰ مایلی)

سفارشات مطابق با  
سلیقه و بودجه شما

**Online Order**  
[www.harmonysfloristandgifts.com](http://www.harmonysfloristandgifts.com)

با ورود به کلاب هارمونی، تا ۶۰٪ از تخفیف های ویژه ما برخوردار گردید



info@harmonysflorist.com ❖ www.harmonysflorist.com

# (408) 229-3113

405 Saratoga Ave., #50, San Jose, CA 95129





# ETMINAN MARKET



## Hot Food Special

زرشک پلو بامرغ



\$16.99

باقالی پلو با ماهیچه



\$18.99

چلو خورشت فسنجان



\$18.99

چلو خورشت قیمه بادمجان



\$14.99

چلو خورشت قورمه سبزی



\$14.99

## روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه

### BBQ KABOB

کباب کوبیده



Ground Kabob  
\$5.99

جوجه کباب زعفرانی



Zafrani Chicken Kabob  
\$7.99

کباب تیکه ای (چنجه)



Shish Kabob  
\$9.99

1373 Kooser Rd. San Jose CA 95118  
(408) 622 - 6778

## نقد و بررسی فیلم «مقیمان ناکجا»

منتقد: میثم کریمی

نویسنده و کارگردان: شهاب حسینی

**هنرپیشگان:** پریناز ایزدیار، شهاب حسینی، آرمان درویش، احمد ساعتچیان  
**نقد فیلم:** فیلم «مقیمان ناکجا» اقتباسی است از یکی از نمایشنامه‌های اریک امانوئل اشمیت به نام «مهمان سرای دو دنیا». به نظر می‌رسد که خود آقای اشمیت هم فیلم را دیده باشد، چراکه در ابتدای ویدئو نوشته‌ای بر روی صفحه نقش می‌بندد مبنی بر این



که این نویسنده فیلم را تماشا کرده و پیامی هم برای سازندگان آن ارسال کرده است! اثر جدید شهاب حسینی (البته فیلم در سال ۱۳۹۶ ساخته و در سال ۱۴۰۲ منتشر شده است)، بیشتر از این که یک فیلم سینمایی باشد، یک تله تئاتر محسوب می‌شود. فیلمی که با لوکیشن ثابت، بیش از دو ساعت و نیم به کند و کاو شخصیت‌ها می‌پردازد و سعی دارد به ذهن و زندگی هر کدام از آنها وارد شده و انگیزه‌هایشان پس از این که با تجربه مرگ آشنا شده اند را بیان نماید. شخصیت‌هایی که تیپ‌های متفاوتی هستند و در برگردان سینمایی سعی شده که با شرایط جامعه ایران نیز وفق پیدا کنند. «مقیمان ناکجا» سعی کرده به طور دقیق و با اشاره به جزئیات، شخصیت‌هایش را به تماشاگر معرفی نماید و در راستای حفظ روح اصلی متن پیش برود. ما می‌دانیم که اغلب آثار اشمیت به انسانیت و معنویت می‌پردازد و سعی دارد انسان ناآگاه نسبت به داشته‌هایش را با خودش مواجه کند. از این جهت، فیلم نیز در همین راستا قدم برداشته و سعی کرده شخصیت‌هایش را با گذشته‌های شان مواجه نماید تا به این درک برسند که آیا هنگام بازگشت به زندگی بار دیگر مسیری که طی شده را پیش خواهد گرفت یا خیر. این رویکرد ستایش برانگیز بوده، اما مشکل این جاست که هنگام اقتباس سینمایی می‌بایست اتمسفر و شخصیت‌پردازی، متناسب با آنچه که هنر سینما به آن تأکید دارد، به مخاطب ارائه شود. متأسفانه «مقیمان ناکجا»، اجرای تئاتری دارد و برخی از بازیگران فیلم نیز به نوعی، لنز دوربین را با صحنه تئاتر اشتباه گرفته‌اند و بازی‌های اغراق شده و بیگانه با فضای سینما ارائه کرده‌اند. بازی‌هایی که بر روی صحنه تئاتر می‌تواند ستایش‌های فراوانی را به همراه داشته باشد، اما زمانی که نوبت به سینما می‌رسد، نیازمند تغییراتی در اجراست که در نسخه سینمایی دیده نمی‌شود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

استون، ستاره بی‌چون و چرای فیلم است و بازی او به طور قطع یکی از درخشان‌ترین بازی‌های سال سینمایی که گذشت لقب می‌گیرد که در نتیجه او برنده جایزه اسکار بهترین بازیگر نقش اول زن شد. دیگر بازیگران فیلم از جمله مارک رافالو نیز عملکرد فوق‌العاده‌ای در مقابل دوربین داشته‌اند و در مجموع می‌توان گفت که «بیچارگان» در بخش بازیگری، یکی از درخشان‌ترین آثار سال به شمار می‌رود.

«Poor Things» مانند اکثر آثار لانتیموس، در بخش فرم اثری درخشان به شمار می‌رود. فیلمی که جزئیات فنی آن از موسیقی گرفته تا فیلم‌برداری و رنگ آمیزی در بالاترین سطح قرار دارند و می‌تواند توجه هر علاقه‌مندی به سینما را به خود جذب کند. با این حال، رویکرد محتوایی فیلم قابل‌بحث است و احتمالاً نظرات متفاوتی را در بین علاقه‌مندان به سینما رقم خواهد زد. فیلمی که به طور آشکارا در جهت حمایت از جامعه زنان ساخته شده اما در دقایقی، مسیری شعاری را پیش می‌گیرد و فراموش می‌کند که هنر سینما نه شعار، بلکه ارائه زبان تصویر برای انتقال مفهوم است، مفهومی که حداقل از لانتیموس انتظار داشتیم آن را به بهترین و بی‌نقص‌ترین شکل ممکن ارائه نماید.

## نقد و بررسی فیلم «بیچارگان» (Poor Things)

منتقد: میثم کریمی

کارگردان: یورگوس لانتیموس

**هنرپیشگان:** مارک رافالو، ویلم دفو، رامی یوسف، کریستوفر ابوت  
**نقد فیلم:** «Poor Things» برخلاف ساخته پیشین لانتیموس یعنی «سوگلی» که بیشتر مولفه‌های موردعلاقه هالیوود را یک می‌کشد، بیشتر با سبک و سیاق آثار لانتیموس نزدیک شده است. اثری که در آن فرم نقش به سزایی دارد و روایت داستان با پیچیدگی‌های روایی و با ارجاعات تاریخی و فرهنگی فراوان همراه هستند. داستان فیلم درباره دختر بچه‌ای (اما استون) به نام «بلا» است. بلا توسط خالقش (ویلیام دفو) به دنیا آمده است و اگرچه جثه یک انسان بالغ را دارد، اما از لحاظ ذهنی، کودکی است که به طور مداوم در حال یادگیری و شناخت دنیاست. شناختی



که باعث می‌شود تجربیات گوناگونی کسب کند. «بیچارگان» به خوبی با بهره‌گیری از زبان تصویر، در طول فیلم، سوژه و شخصیت‌های خود را پرورش می‌دهد و از این حیث می‌توان گفت که به طور قطع، یکی از هنرمندانه‌ترین آثار سال به شمار می‌رود. با این حال، اگر چه «Poor Things» از لحاظ فرم، اثری برجسته و شایسته ستایش است، اما در بخش محتوا رویکردهایی دارد که می‌توان به آن انتقاداتی وارد دانست. «بیچارگان» به طور مشخص، به دنیای مدرن انتقاد دارد و ساز و کاری فمینیستی در پیش می‌گیرد تا دنیا را از دیدگاه یک کودک (با جثه‌ای بزرگسال) ببیند. کودکی که هیچ درکی از قواعد دنیای مردانه و زندانی که در این دنیا برای زنان ساخته شده ندارد. «بلا» در طول قصه از طریق ارتباط با مردان و جامعه، متوجه چارچوب‌هایی می‌شود که از سوی مردان برای زنان ساخته شده است. چارچوبی که چنانچه زنان از آنها تبعیت نکنند، به عنوان یک انسان سطح پایین از آنها یاد خواهد شد. با این حال، در این مسیر «بلا» به طور کامل خود را از این قوانین مستثنی می‌کند و به همین جهت، مردان هم شیفته او می‌شوند. مردانی که تا پیش از این با زنان فراوانی ارتباط داشتند، اما ناگهان خود را درگیر کسی می‌بینند که نتوانسته‌اند بر او چیره شوند و به همین جهت، دلباخته او می‌شوند.

با این حال، نگاه لانتیموس به جامعه زنان در بخش میانی فیلم دچار چالش می‌شود. جایی که علاوه بر توضیح طولانی فیلمساز، تأکید بر جنسیت و روابط جنسی، پیش از آنچه که نیاز است، به تصویر کشیده شده و این در حالی است که مسائل سیاسی از جمله «ظهور سوسیالیسم» نیز به داستان وارد می‌شود. شاید بهتر می‌بود که به جای تأکید مکرر بر ارتباط جنسی «بلا» با افراد مختلف، فیلم بیشتر به شخصیت‌های مکمل از جمله همسر سابق می‌پرداخت تا فرصت بیشتری برای شناخت و متعاقباً نتیجه‌گیری نهایی فیلم مهیا می‌شد.

(این پاراگراف پایان فیلم را لو می‌دهد) اما پایان‌بندی فیلم نیز تا حدودی بحث‌برانگیز است. جایی که «بلا» در حالی که به نظر می‌رسد بر دنیا و ساز و کارش چیره شده، گوشه‌ای نشسته و در حال کتاب‌خواندن است و در آن سو، همان مردانی که قوانین محدود کننده برای زنان ترسیم کرده‌اند، در قامت یک گوسفند مجدداً متولد می‌شوند! پایان‌بندی که احتمالاً موردپسند گروه‌های فمینیستی خواهد بود، اما برای یک اثر به کارگردانی لانتیموس، یک عقب‌گرد آشکار محسوب می‌شود.

«Poor Things» اما از لحاظ بازیگری قطعاً در رده بهترین‌های سال قرار می‌گیرد. اما



FAMOUS  
KABOB

# رستوران فیمسی کباب

رستوران فیمسی کباب با تغییرات داخلی و دکوراسیون جدید و با غذاهای بسیار خوشمزه، با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت، آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است



کترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

[www.famouskabob.com](http://www.famouskabob.com)

(916) 483-1700

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825



# یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

## Indoor & Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

**The sandwiches are deliciously authentic!**

- \* Breakfast & Brunch
- \* Omelettes
- \* Sandwiches
- \* Salads
- \* Coffee & Tea
- \* Fresh Juices
- \* Dessert
- \* Milkshakes



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



**(408) 666-1229**

Mondays -Sundays 8:00am - 8:00pm

[www.yeganehbakery.com](http://www.yeganehbakery.com)

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with **DOORDASH**



## منطقه فضول آباد

### بابای من لیاقت تعریف نداره!

- ♦ هم لجبازه، هم خسیس.
- ♦ فقط به پول فکر می کنه.
- ♦ لذت می بره به دلار خرج نکنه.
- ♦ برای من زورکی به بستنی می خره.
- ♦ همیشه می ناله از بی پولی.
- ♦ مامان میگه دروغ میگه، رئیس حسابداریه.
- ♦ من کیف درست مدرسه ندارم.
- ♦ نمی داند کدام درسم خوبه و کدام بد.
- ♦ خانه ما مهمان نیما.
- ♦ همه وسایل خانه ما کهنه است.
- ♦ شب ها میگه زود بخوابید برق مصرف نشه.
- ♦ مامانم میگه من بدبخت ترین زن دنیام. راست میگه.

خودمان می رفتیم و غذا می خریدیم. زیاد نماندیم. برگشتیم ایران، مینوی اهل سیاست نبود: مجتبی مینوی پژوهشگر نامدار، علاقه ای به بحث سیاسی نداشت. جز آن که از قلدری و زورگویی بیزار بود و به شدت از رژیم آلمان هیتلری و روسیه استالینی تنفر داشت. رژیم انگلستان را می پسندید چون معتقد بود که آزادی فرد در آنجا به حد اعلی رسیده و راه قلدری بسته است و جان و مال مردم از تعرض مصون است. ایران را دوست داشت و به زبان و فرهنگ ایران عشق می ورزید و این عشق و شیفتگی با آب و گل او عجین شده بود. از بیانات اوست: «عشق من و قلب من و جان من همواره مصروف ایران و متوجه ایرانیان و اسیر زبان و ادب فارسی است. دلم می خواهد به هموطنان خود ادبیات و زبان خودشان را بشناسانم و ادبیات و حکم عالم را معرفی کنم و آنها را به راه معرفت و حکمت بکشم (نقل از کتاب نیما تا روزگار ما جلد سوم)

## مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی  
فریمان- کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



**برادران دونه:** پسران همسایه ما در بندرعباس بودند. نام شان مجید و حمید بود. مجید یکسال از برادرش بزرگتر بود و هر دو باریک اندام، سبزه رو و لنگ دراز بودند. در ورزش دو، محال بود در مدرسه کسی به گردشان برسد. راه رفتن دوست نداشتند، همیشه می دویدند، حتی گاهی با هم مسابقه دو می گذاشتند. بهم آفرین ها می گفتند. کم کم معروف شدند به برادران دونه و درس خوان. درجه یک هم بودند. در خانه مثل دخترا به مادرشان کمک می کردند. مادرشان حصیرباف قابلی بود و چیزهای مختلف بلد بود بافد زد. بطور اتفاقی یک مربی ورزشی عرب از شیخ نشینان به بندرعباس آمد و تعریف این برادران را شنید. هر دو در آن زمان به سن ۱۹ و ۲۰ رسیده بودند. مربی برای آنها آینده خوبی در ورزش دو پیش بینی می کرد هر دو را با موافقت پدرشان با خود به آن شیخ نشین برد و به فدراسیون ورزش دو معرف کرد. آنها را که امتحان کردند و دیدند بی نظیرند. با آنها قراردادهای خوبی بستند.

**کاش همه مثل این خلبان ایرانی بودند:** هر جور بود از وطن زدم بیرون به امید حمایت دوستی در نیویورک. وقتی به مقصد رسیدم از فرودگاه به خانه دوستم زنگ زد. تلفن خانه اش اصلا زنگ نمی زد. ناچار با حالتی پریشان و بلا تکلیف گوشه ای نشستم. ناگهان به خلبان ایرانی آمد طرفم. به نظرم بلا تکلیفی مرا احساس کرده بود. علت پریشانم را برایش گفتم. فوری به تاکسی خبر کرد و به راننده اش گفت: «این جوان را ببر به آدرسش. اگر دوستش بود که هیچ، ولی اگر نبود، برش گردون بیارش پیش من، صد دلار هم به من داد. بخت یار شد و دوستم خانه بود. تلفنش را قطع کرده بودند. حکایتی جور دیگر. استادی داشتیم در هجوم کرونا گرفتار شد و جان باخت. می گفت: «به سال با زرم رفتیم آمریکا پیش برادرم. ساعتی که از فرودگاه به خانه اش رسیدیم ظهر بود و سخت هم گرسنه بودیم، ولی از ناهار و پذیرایی خبری نبود. ناچار رفتیم خوابیدیم. عصر برادرم گفت: «داداش قهوه می خوری؟» روزهای دیگر

## Cupertino Florist For Every Occasion

با ۶۰ سال سابقه درخشان و با سبکی کاملاً متفاوت در طراحی گل ها



Wedding



Birthday



Anniversary



Funeral



Any Occasion

20% off any order  
for a limited time

Whether you love a look that's Elegant & Natural, Chic & Modern,  
or Rustic & Organic, our Designs are tailored to fit your style

فروش و کاشت درخت  
و گیاه در منازل شما

Tel: (408) 252-3560 \* Fax (408) 252-5788

Same Day  
Delivery

info@cupertinoflorist.com \* www.cupertinoflorist.com

7280 Coronado Drive, San Jose, CA 95129

Hours:  
9am - 7pm  
7 Days a week

# انور بازار با مدیریت جدید ایرانی

## Anwar Bazaar & Bakery

عرضه کننده انواع مواد غذایی،

گوشت و مرغ حلال، لبنیات، میوه و سبزیجات تازه، حبوبات، نان بربری داغ و تازه

تمامی مایحتاج شما زیر یک سقف



سوسیس و کالباس، خشکبار و تنقلات ایرانی و افغان، برنج و چای در مارک های متنوع



نان بربری داغ و تازه ۷ روز هفته

کباب در روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه از ساعت ۱۱ به بعد

(408) 559-6175

از ۹ صبح تا ۸ شب

2626 Union Ave, San Jose, CA 95124



## نوروز، خانه‌تکانی و بار مضاعف کار خانگی بر دوش زنان

مریم دهکردی

کردن و سر جای خود گذاشتن لباس‌ها ظاهراً یک شست‌وشوی ساده به نظر می‌رسد اما مستلزم چند ساعت وقت است. تمیز کردن کابینت‌ها، گردگیری جاهایی که خاک نشسته، به نظر یک گردگیری ساده است و هیچ‌وقت به چشم کسی نمی‌آید. شستن و مرتب کردن ملحفه‌های روی تخت، کشیدن روتختی و تمیز کردن شیشه‌ها و پنجره‌ها، کارهایی هستند که هر روز انجام می‌شوند اما اثرش را شاید احدی جز کننده کار متوجه نشود.

این فهرست را «آمنه» می‌شمارد، زنی که در شهری مرطوب زندگی می‌کند و می‌گوید تا صبح می‌تواند به فهرست کارهای پنهان خانگی که وقت زیادی از زنان را می‌گیرد و به چشم هیچ‌یک از اهالی خانه نمی‌آید، اضافه کند: «فکر می‌کنند مرتب بودن کابینت‌ها، تمیزی داخل کسوها، برق افتادن شیشه ادویه‌ها، تمیز نگه داشتن یخچال و فریزر و بالای کمد‌ها، زیر تخت‌ها، لک نداشتن کوسن‌ها، لرج نبودن جا صابونی و کپک نداشتن حمام در شهری که مرطوب است، خود به خود اتفاق می‌افتد.» او که مادر یک کودک نوپا است، می‌خندد و می‌گوید: «این که سطل زباله خانه بو نمی‌دهد، همیشه کیسه زباله موجود است، نمک و روغن و سایر اقلام هیچ‌وقت تمام نمی‌شوند، پشت تابه‌ها سیاه نیست و لک روی سرامیک‌ها و لک رو لباس‌های شسته که بعد از خشک شدن رفع می‌شوند، این که آخر شب خوراکی‌ها بیرون نمی‌مانند، هیچ وقت چیز خطرناکی در ارتفاعی که دست بچه به آن برسد وجود ندارد، اثر غیب است!»، **خانه‌تکانی نکردن هم یک گزینه است:** «رویا»، یکی دیگر از زنان شاغلی که کارهای خانه را هم خودش انجام می‌دهد می‌گوید بار اضافی خانه‌تکانی در آستانه نوروز را از دوش خود برداشته است: «من هر هفته پنج‌شنبه‌ها که روز تعطیل است و همسرم خانه نیست، یک تمیزکاری هفتگی می‌کنم، از لباس‌شویی و شست‌وشو و اتوکشی تا گردگیری و جاروبرقی کشیدن که همیشه باید زمانی که همسرم نیست، انجام شوند، چون از سر و صدای جارو بدش می‌آید! جابه‌جا کردن وسایل و شست‌وشوی سرویس‌های بهداشتی و هر کاری که فکر کنید را انجام می‌دهم. در چنین شرایطی، خانه‌تکانی بار زیادی روی دوشم نمی‌گذارد، مثلاً شست و شوی فرش یا ملحفه و پتوهایی که در طول سال شسته شده‌اند یا مرتب کردن کمدهایی که هر هفته مرتب می‌شوند. من سال‌ها است کارها را به همین روال عادی انجام می‌دهم و به خاطر خانه‌تکانی، سر تا پای خانه را از نو نمی‌شویم.»

دنیاه مطلب در صفحه ۵۲

«خونه تکونی کردی؟» این سوالی است که در آستانه نوروز خیلی‌ها از هم‌دیگر می‌پرسند. رسمی که در گذشته از شستن فرش‌ها در حیاط خانه شروع می‌شد تا پاک کردن گوشه به گوشه، حتی پنهان‌ترین جاهای محل سکونت خانواده‌ها. می‌خواست یک خانه چهار اشکوب باشد یا زیرزمینی اجاره‌ای در یک خانه دوره ساز و قدیمی. بسیاری در گذشته بر این باور بودند که دم عید اگر خانه را از گرد و غبار سال قبل نتکانی، رکود و نکبت با تو به سال بعد می‌آید. خانه‌تکانی شاید به ظاهر رسمی خوشایند باشد اما در غیاب همراهی و همدلی در انجام امور خانه با زنان، می‌شود بار اضافی بر دوش آنها. چه زنان خانه‌دار باشند و چه شاغل، خانه‌تکانی به نوعی «باری اضافی» بر دوش آنها است.



بسیاری از فعالان حقوق زنان در سال‌های گذشته تلاش کرده‌اند با تمرکز بر تولید محتوایی که بر زبانه نبودن کار خانگی تاکید دارد، اندکی از بار اضافی انجام امور خانه و فرزند را از دوش زنان بردارند اما به نظر می‌رسد چنین تلاش‌هایی در برابر صدها سال فرهنگ گفتمان مردسالار، هنوز راه درازی در پیش دارند تا به نتیجه مطلوب برسند. این گزارش در گفت‌وگو با زنان از اقصای مختلف، به این پرسش پاسخ می‌دهد: «خانه‌تکانی چه باری بر دوش شما می‌گذارد؟»

کار خانگی یک وظیفه تمام وقت و ۲۴ ساعته بدون درآمد، مرخصی و استراحت است. زنانه تلقی کردن کار خانگی، تقریباً در همه نقاط جهان دیده می‌شود. حتی امروز که بسیاری از زنان پا به پای مردان در خارج از منازل کار می‌کنند و یا حتی با ایجاد یک کسب و کار خانگی به اقتصاد خانواده کمک می‌کنند، باز هم انتظارات از زنان برای گرداندن امور خانه تعدیل نشده‌اند.

**خانه‌تکانی از نگاه سحرناز، یک زن خانه‌دار:** «سحرناز»، زن خانه‌دار ۳۸ ساله ساکن رامهرمز در استان خوزستان است، شهری با اکثریت جمعیت «بختیاری» که تفکرات مردسالارانه در برخی خانواده‌های آن بسیار پررنگ است. سحرناز می‌گوید: «دختر خانه مادر و پدرم که بودم، سهم من و خواهرها و مادرم از نوروز و میهمانی، فقط خانه‌تکانی بود و بگذار و بردار برای میهمان‌ها. دو خواهر و سه برادر بودیم. پدرم نگهدار بود و بیرون از خانه خیلی خسته می‌شد. وقت‌هایی که خانه بود، طرفش نمی‌رفتیم. اما برادرهایم که بی‌کار بودند، چه در دوران نوجوانی و چه بعدها، در جوانی، قبل از ازدواج حتی در سخت‌ترین کارها و جابه‌جایی سنگین‌ترین چیزها دست به سیاه و سفید نمی‌زدند.»

سحرناز که ۱۲ سال قبل ازدواج کرده است و یک دختر و یک پسر دارد، می‌گوید همین باعث شد از هر دو فرزندش به یک اندازه انتظار کمک در کارهای خانه را داشته باشد: «هنوز هم در بر همان پاشنه می‌چرخد. هنوز هم خانه‌تکانی تنم را می‌لرزاند، چون شوهرم از سر کار که می‌آید، جلوی تلویزیون دراز می‌کشد. حتی لیوان آبی که می‌خورد را توی سینک بر نمی‌گرداند. وقتی در شرایط عادی اعتراض می‌کنم، می‌گوید: «از صبح بیرون بوده‌ام و خسته‌ام، تو توی خانه بودی، کارت همین است دیگر!» یک‌بار گفتم کارگر بگیریم برای کارهای سنگین‌تر کمکم کند، با تعجب گفت: «دوتا تیر تخته پاک کردن و دستمال و تی کشیدن کمک می‌خواهد؟» متأسفانه همسرم هم مثل برادرهایم بزرگ شده است، اما من نمی‌خواهم پسرانم را آن‌طوری بار ببوارم. به هر دو یاد داده‌ام حق ندارند به هم امر و نهی کنند. با هم و با من همکاری می‌کنند. امیدوارم رفتار غلط اطرافیان در سال‌های آینده و وقتی پسرانم نوجوان شدند، زحمت‌هایم را هدر ندهد.»

کارهای پنهان خانگی از نگاه آمنه، یک زن خانه‌دار: «شستن و رفوکردن، اتو زدن و تا

کار را به کاردان بسپارید!  
دفتر «خدمات آسمان»  
با مدیریت «لیدا کوچصفهانی»



- ✓ دریافت حقوق SSI و دریافت مزایای دولتی Calfresh ، CAPI
- ✓ دریافت حقوق پرستاری
- ✓ مدیکر و مدیکل
- ✓ اخذ تابعیت آمریکا (بدون امتحان، برای واجدین شرایط)
- ✓ دریافت گرین کارت از طریق خانواده و ازدواج
- ✓ تنظیم دعوت نامه و تنظیم فرم های اداره مهاجرت
- ✓ تمدید گرین کارت
- ✓ اخذ ویزای نامزدی
- ✓ اخذ پاسپورت سفید
- ✓ ترجمه اسناد و مدارک
- ✓ امور مربوط به دفتر حفاظت منافع (وکالتنامه، تجدید گذرنامه و غیره)

Not a Law Office

(408) 269-7283

Lida.asemanservices@gmail.com

1777 Hamilton Ave., Suite 2350, San Jose, CA 95125

## «خورشید همچنان می‌دمد» و طالبان بر سر و باروی شهر پرسیه می‌زنند

طیبه عثمانی

دوستم برای این که صحبت ادامه یابد، حرفی از کتاب «خورشید همچنان می‌دمد» به میان کشید. به نظر شکیبیا، همینگوی با بیان عریان عواقب جنگ جهانی را به تصویر کشیده است. من صحبت‌های او را شنیدم، سرم را به نشانه‌ای تأیید با بسیاری از صحبت‌هایش تکان دادم. از هم خداحافظی کردیم، بدون اینکه احساس کنم حالم بهتر شده است و از زندگی لذت می‌برم.

در راه بازگشت به خانه، نمی‌خواستم به سربازان حکومت طالبان نزدیک شوم. هر چند دوست ندارم، نگاهم به آنها بیافتد، اما تعداد آنها در شهر کابل آن قدر زیاد است که هر طرف دیده می‌شود. من وقتی نگاهم به آنها می‌افتاد، به یاد گاوبازی در رمان «خورشید همچنان می‌دمد»، می‌افتادم.

«خورشید همچنان می‌دمد» در واقع زندگی گروهی از مهاجران آمریکایی و بریتانیایی را دنبال می‌کند، که در جستجوی زندگی خود هستند. آنها به عنوان کسانی که از جنگ جهانی آسیب دیده‌اند، به سرخوردگی، زندگی یک‌نواخت و میان‌تهی دچار گشته‌اند. همینگوی برای آنها اصطلاح «نسل گم‌شده» را به کار برده است. نسل گم‌شده همینگوی، برای مبارزه با وضعیتی که جنگ بر آنها تحمیل کرده، به «پامپلونا» ایتالیا می‌روند تا هیجان و لذت گاوبازی را از نزدیک حس کنند. گاوبازی در این رمان، در واقع استعاره‌ای از مبارزات شخصیت‌ها و بی‌رحمی زندگی است.

این رمان همینگوی در سال ۱۹۲۶ یعنی، هشت سال پس از ختم جنگ جهانی اول چاپ شده است. او رمانش را پس از ختم جنگ نوشت، در روزگاری که احساس می‌شد، مردم و ملت‌ها از شر جنگ نجات یافته‌اند. به همین دلیل است که همینگوی پوچی، بی‌جهتی و بی‌تکلیفی نسلی را به تصویر می‌کشد و آن نسل را نسل گم‌شده می‌نامد.

در افغانستان، اما ۹۸ سال پس از نشر «خورشید همچنان می‌دمد»، وضعیت دیگری بر ما در حال تکرار شدن است. نسل گم‌شده همینگوی، رها شده بود، در راهی به تماشای گاوبازی رفته بودند. من و شکیبیا و هم‌نسلان ما، اما در میانه جنگ و تسلط طالبان گیر مانده‌ایم. در رمان همینگوی، همچنان که خورشید می‌دمد، آدم‌های رمان‌های او به مشاهده گاوبازی می‌روند. در روزگار ما همچنان که خورشید می‌دمد، طالبان بر سر و باروی شهر کابل پرسیه می‌زنند. گاوبازی در رمان همینگوی، کم‌دی است که معنای استعاری دارد، در کابل این روزها اما حقیقت تراژیک بر ما جریان دارد.

خورشید پشت ابرها پنهان شده است. دانه‌های برف یکی پس از دیگری بر زمین فرود می‌آیند. شدت برف باری و ابرهایی که در فاصله‌ای نزدیک با بام‌های خانه‌ها در کابل قرار گرفته‌اند، فضا را تاریک و دلگیر کرده است. گاهی هم صدای آژیر موتر طالبان، به گوش می‌رسد.

باریدن برف را همیشه صحنه‌ای دل‌انگیز پنداشته‌اند، اما صادقانه بگویم من زیبایی، پشت این فضای سنگین و دانه‌های سفیدی که پی هم بر پیش پنجره اطاقم می‌نشینند را حس نمی‌کنم. احساس بیهودگی و یک‌نواختی، مرا با نسل پس از جنگ جهانی در رمان «خورشید همچنان می‌دمد»، نوشته ارنست همینگوی پیوند زده است.

مدتی پیش از احساس بی‌تکلیفی و دلگیری، پیامی به شکیبیا گذاشتم تا همدیگر را ببینیم و خلق ما خوش‌تر شود. مدتی پیش‌تر برایش پیشنهاد کرده بودم تا رمان «خورشید همچنان می‌دمد» را بخواند. گویا حال شکیبیا شبیه من بود، بدون درنگ با نشست دوستانه موافقت کرد. یک ساعت بعد پشت میز کوچک و چهارکنجی نشسته بودیم. بخار که از پیاله‌های چای سبز ما بر می‌خواست، به وضوح قابل مشاهده بود. از پشت پنجره‌های رنگی می‌شد، دیدی به عابران در بیرون انداخت.

آدم‌ها سر به زیر، این سو و آن سو می‌رفتند. به وضوح دیده می‌شد که عده‌ای زیادی بدون هیچ عجله‌ای، گویا مثل ما از سر بی‌تکلیفی و یک‌نواختی قدم بر می‌داشتند. من و دوستم همین‌گونه که چای می‌خوردیم، دست‌هایمان را دور پیاله‌های چای می‌چسبانیم تا گرم شود. هر کدام به نوبه خود تلاش می‌کردیم گفت‌وگوی مان را زنده نگهداریم. این روزها در کابل، همه جا و همه چیز یک‌نواخت و خسته‌کن شده است. این یک‌نواختی بر هر گروهی به یک مقیاس سایه انداخته، اما برای زنان و دختران این یک‌نواختی بیشتر است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳



### پیام شایانی وکیل تصادفات و صدمات بدنی

Payam Mark Shayani, ESO  
Accident Attorney

800-261-1314

وکیل تصادفات Lyft & Uber

Lyft & Uber Accident Attorney

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات  
و دریافت صدها میلیون دلار خسارت با ۹۹٪ موفقیت



(916) 442-9999

980 9th St., 16th Floor  
Sacramento, CA 95814

(408) 777-8867

2880 Zanker Rd., Suite 203  
San Jose, CA 95134

(925) 777-0432

425 Market St., Suite 200  
San Francisco, CA 94105



**NEW!** سوپر کوپرتینو **Super Cupertino** **NEW!**

عرضه کننده خشکبار، برنج، سبزیجات خشک،  
حبوبات، لبنیات، چای، ادویه، سبزیجات و میوه جات تازه، انواع نان و...



هدف ما جمع آوری کلیه مواد غذایی ایرانی زیر یک سقف با سرویس عالی و قیمت های مناسب، همراه با انواع کباب ها و خوراک های خوشمزه ایرانی

**قبول کیتینگ**

**(408) 775-9725**



هفت روز هفته از ساعت ۱۰ صبح تا ۸:۳۰ شب

7335 Bollinger Rd., Suite E, Cupertino, CA 95014



ناهار و شام را با انواع کباب ها و خوراک های خوشمزه در رستوران پرشین کباب در شهر زیبای کوپرتینو میل کنید!

**کیتینگ پذیرفته می شود!**

پخت انواع کباب در منزل شما

هفت روز هفته از ساعت ۱۰ صبح تا ۸:۳۰ شب

**(408) 257-1900**

7335 Bollinger Rd., Suite D, Cupertino, CA 95014

408 257 1900

**رستوران پرشین کباب**

**NEW!**  
**جدید!**

**Persian kebabs  
Restaurant**



7335 Bollinger road  
Cupertino CA 95014





سلمانی اوسا ممد تا موهای مان را از ته بتراشد. اوسا ممد تا خواهد سرمان را بتراشد صد جای گل و گردن مان را زخم و زبلی می کرد و پنبه کاری اش می فرمود! آنوقت ربه می شدیم و همراه پدر مان می رفتیم حمام عمومی. من از انعکاس صدای حمام و آن خزینه جوشانش می ترسیدم. پدرم دست من و برادرم را می گرفت و پرت مان می کرد توی خزینه. توی خزینه ای که آبش تن و بدن مان را می سوزانید. حالا نوبت کیسه کشی بود. آنجا زیر آن طاق کاشیکاری مفرنس، آقا جواد دلاک مثل شمر ذی الجوشن ایستاده بود و کیسه به دست منتظر مان بود تا ما را همچون گنجشکی بینوا زیر پنجه های فولادین خود بگیرد و چنان پوستی از ما بکند که تا یکماه نتوانیم گردن مان را تکان بدهیم.

دلشوره های قبل از عید امان مان را می برید. شب ها خواب و راحت نداشتیم. مدام دلشوره داشتیم نکند لباس عید مان تا شب عید حاضر نشود. سلامی که هر روز به آقا رضا می کردیم مدام چرب تر و خاضعانه تر می شد. آقا رضا دیگر قبله آمال ما شده بود. بنظرمان قدرت و هیبت آقا رضای خیاط از شاه و صدر اعظم و کدخدا رستم هم بیشتر بود. چه عزت و احترامی به نافش می بستیم خدا می داند. دیگر از مصائب نوروز باید از مصیبت درد انگیزی به نام «مشق شب» یاد کنم که تعطیلات سیزده روزه نوروزی مان را به کام مان زهر می کرد. باید دویست سیصد صفحه مشق می نوشتیم.

بعد از تحویل سال و دید و بازدید های عمه جان و خاله جان و دایی جان و عمو جان، تصمیم می گرفتیم شب ها بنشینیم مشق های مان را بنویسیم. باید «علم الاشیا» را از بر می کردیم. باید می دانستیم منچوری کجاست و چقدر مساحت دارد و پایتختش کجاست و همسایگانش چه کشورهایی هستند و رودخانه هایش کدامند! هیچکس هم نبود بپرسد آخر ای بنده خدا! دانستن نام رودخانه های منچوری چه دردی از دردهای جوانک ده دوازده ساله بینوا را درمان می کند؟ اصلا منچوری کدام خراب شده ای است؟! باید روز تولد و مرگ کمبوجیه و هوخشتره و بهرام چوبین و جنگ های بی پایان شان با روم و چین و ماچین و فتح قسطنطنیه را حفظ می کردیم! ده دوازده روز یکی توی سر خودمان می زدیم، یکی سر هوخشتره، اما نمی توانستیم این قسطنطنیه لاکردار را درست تلفظ کنیم.



غم بود، اما کم بود: یکی دو ماه قبل از نوروز، پدر و مادر راه می افتادند و می رفتند بزازی آقای خیر خواه. می خواستند برای مان رخت و لباس تازه بخرند. بیست تا قواره پارچه را زیر و رو می کردند و پارچه ای را انتخاب می کردند که ما نه از رنگش خوش مان می آمد نه از چهار خانه هایش، اما حرف حرف آنها بود. ما را چه به این غلط کاری ها! از آنجا می رفتیم خدمت آقا رضا که سر گذرمان خیاطی داشت. از فردایش هر روز صبح موقع رفتن به مدرسه یک سلام بالا بلندی تحویل آقا رضا می دادیم و یک عالمه هم پیزر لای پلاننش می چپاندیم بلکه به فضل الهی! کت و شلوارمان را قد و قواره خودمان بدوزد نه قد و قواره رستم دستان!

از همان روزی که پارچه را تحویل آقا رضا می دادیم تا شب عید، مدام دلشوره داشتیم. دل توی دل مان نبود که نکند آقا رضا بد قولی بکند و شب عیدی بی لباس بمانیم. آیا لباس مان شب عید حاضر می شود یا نه! صد بار باید می رفتیم و می آمدیم و آقا رضا کت مان را روی بدن مان «پروب» می کرد و هی با یک تکه صابون روی پارچه خط می کشید و اینجا و آنجا را سنجاق می کرد. تا دم دمای تحویل سال دل توی دل مان نبود که نکند لباس پلوخوری مان شب عید حاضر نشود!

بعد نوبت خریدن پیراهن بود. پیراهنی برای مان می خریدند که یقه اش سه چهار نمره از گردن مان گشادتر بود. آخر باید به فکر فردا هم می بودند! پیراهنی می خریدند که برای عید سال بعد هم به کار بیاید. حالا باید می رفتیم مغازه کفاشی آقای کشور دوست کفش می خریدیم. کفش های مان هم یکی دو نمره از پای مان بزرگ تر بود. باید یک عالمه پنبه تویش می تپاندیم تا بتوانیم لنگان لنگان قدم برداریم. یکی دو روز قبل از عید نوبت سر تراشیدن و حمام رفتن مان بود. می رفتیم

## S & S Tire And Auto Repair

### Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special  
Get \$5 OFF on  
Regular Oil Change

Oil Change Special  
Get \$10 OFF  
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at  
[www.sstireandautorepair.com](http://www.sstireandautorepair.com)

Established in 1996

(408) 738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1



(Processed Food) علاقه فراوانی به نمک دارند. همانطور که اشاره شد بدن انسان نیاز مبرم به المنت سدیم (نمک) دارد. بدون سدیم اعصاب قادر نیستند که امواج عصبی را از خود عبور دهند و عضلات هم نمی توانند به راحتی منقبض شوند. آب بدن تدریجا دفع می شود که منجر به بیماری شده و گاهی نیز مرگ به همراه دارد. نمک طعم های دیگر نظیر ترش بودن، تلخ بودن و یا شیرین بودن غذاها را تحت تاثیر قرار می دهد. مثلا اضافه کردن نمک به شکلات طعم تلخ آن را از بین می برد.

صنایع غذایی اعلام کرده اند که وقتی میزان نمک در غذاهای از قبل تهیه شده کم می شود، فروش آنها نیز پایین می آید. نظیر ترشی خیار، کنسروها، پنیر، زیتون، پیترزا و عصاره های میوه هایی که طعم خوبی ندارند و زودتر فاسد می شوند.

نمک اولین ادویه ای بوده است که بوسیله انسان های اولیه کشف شده است و آن را از تبخیر آب دریا بدست می آورده اند. بسیاری از قسمت های زمین که اکنون خشک شده اند قبلا در اعماق دریا بوده و به همین دلیل خاک آنها شور است. نمک اولین بار در شهر Salzburg در کشور اتریش از معادن بدست آمد و به همین دلیل این شهر را بنام شهر نمک می گویند.

ارزش نمک در ابتدا بقدری زیاد بوده است که حقوق سربازان و یا کارگران را با نمک پرداخت می کرده اند که بعدا آنها آن را به فروش رسانده و به آن Salari-um می گفته اند و کلمه Salary از این کلمه لاتین گرفته شده است. در قبل از میلاد مسیح نمک حال مقدس به خود نیز گرفت و اگر روی زمین می ریخت فرد منتظر یک خبر بد بود. اما اهمیت نمک فقط بخاطر طعم آن نبود عمل Preservative آن بسیار اهمیت داشت. زمانی که غلظت نمک در آب بالا می رود (آب شور) این آب در تماس با باکتری ها و قارچ ها، آب داخل آنها را به بیرون می کشید و باعث مرگ آنها می شد که به آن پدیده Osmosis می گویند. به همین دلیل هنگام گلو درد، ابن سینا به مریض های خود می گفت آب نمک را در دهان غرغره کنند. همین طور در قدیم افراد یخچال نداشتند تا برای نگهداری غذاها و گوشت از آن استفاده کنند و برای مدتی گوشت را در آب نمک نگهداری می کردند که به میکروب آلوده نشود. فراموش نکنید که میزان مصرف نمک در روز از ۶ گرم نباید بیشتر باشد. با مصرف معتدل نمک سعی کنید فشارخون را کنترل کنید.



## نمک و فشارخون

نمک یک ماده ای است که برای ادامه حیات انسان ضروری است. نام شیمیایی آن سدیم کلراید می باشد. بدن انسان همیشه سعی در ثابت نگه داشتن میزان سدیم خون می کند. چنانچه میزان سدیم در خون بالا رود، آب بیشتری در خون باقی می ماند تا غلظت سدیم را در حال متعادل نگهداری کند. در این حالت حجم و میزان

خون بالا رفته و قلب بایستی بیشتر کار کند تا خون اضافی را در بدن به حرکت در آورد. در نتیجه میزان فشاری که به رگ ها وارد می شود، فشار خون بالا رفته و در اثر تداوم آن منجر به سکت های قلبی و مغزی می شود. در صورت داشتن فشارخون بالا، افراد باید در مصرف نمک



خودداری کنند. در اثر کم مصرف کردن نمک، فشار خون پائین می آید چون آب بدن کمتر می شود.

رژیم کم نمک نه تنها برای بیماران با فشارخون بالا، بلکه برای همه افراد مفید است. بسیاری از افراد دچار بیماری فشارخون بالا هستند ولی آگاه نیستند، چون بیماری فشارخون بالا یک بیماری است که خود را نشان نمی دهند تا این که به مراحل خیلی بالاتر برسد. این بیماری را بنام Silent Killer نام گذاری کرده اند.

در کشور آمریکا مصرف غذاهای پر نمک نظیر چیپس، پیترزا، و هات داگ باعث شده است که بسیاری از مردم دچار فشارخون بالا شوند و به همین دلیل با تمام منافعی که نمک برای انسان دارد، مصرف روزانه آن نباید از ۶ گرم بیشتر شود. عنصر سدیم یک المنت خارج سلولی است و افراد در اثر عرق کردن آن را از دست می دهند که آن همراه با آب از دست دادن بدن بوده و ممکن است فرد را به Dehydration مبتلا کرده که باعث عوارض گوناگونی می شود.

**اهمیت و منافع نمک:** نمک طعم خوبی به غذا می دهد و بسیار ارزان است. یک ماده محافظت کننده (Preservative) می باشد و صنایع غذاهای از پیش تهیه شده

## معرفی کتاب

### Nutrition Topics for Healthcare Professionals



در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

ناشر: شرکت AuthorHouse

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان

## Ali Driving & Traffic School

### کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving  
Saves Lives



Safety is our most  
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جرمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 394-5249 ◆ (408) 370-9696



# سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 ♦ (408) 455-2330



*Soheila Rezae*  
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند

با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



*Soheila.Realtor@gmail.com*

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA



## ریخت شناسی شاعران

علیرضا بهنامی فر

در این نوشته به بررسی شاعران از دیدگاه تیپ های ایده آل می پردازیم. شاعران معمولاً به چند تیپ خاص قابل دسته بندی هستند.



**شاعران اینترتی:** این دسته در محیط مجازی پیشتر از محیط حقیقی شناخته شده اند و کلاً در محیط مجازی زیست می کنند. به جای غذا دیتا می خورند و وبلاگ پس می دهند. اینترت در زندگی این شاعران جای خانواده و دوستان شان را پر می کند.

**شاعران صاحب کتاب:** تفاوت این شاعران با شاعران بدون کتاب از زمین تا زیر زمین است. هر شاعر با چاپ کتاب، پای در دنیای

جدیدی می گذارد، گویی تازه از بطن مادرش متولد می شود. شاعر است و کتابش. بدون چاپ کتاب شما حتی نمی توانید سرتان را پیش در و همسایه بالا بگیرید و بگویید شاعر هستید. شاعران صاحب کتاب شاعران اولوالعظم! محسوب می شوند.

**شاعران کتاب ساز:** این شاعران اگر صبح از خواب بیدار شوند و کتاب تازه ای تولید نکرده باشند، دچار افسردگی و پاپس فلسفی می شوند. این موجودات به اندازه موهای سر شما کتاب دارند. اینان تقریباً خودشان هم کتاب های شان را نمی خوانند.

**شاعران جزوه ای:** این شاعران هیچ کتابی از خودشان به چاپ نمی رسانند و علاقمندان شان فقط می توانند شعرهایشان را در جزوات و جنگها و مجلات و مجموعه شعرها بخوانند.

**شاعران نیمه سارق:** این شاعران شعر دارند ولی گاهی هم ناخنکی به شعر دیگران می زنند و شعرهایی که دوست دارند را به نام خودشان مصادره می کنند. شعرهای دزدی در شعر این شاعران با زیرکی، بومی سازی می شود و شعرهای شاعران دیگر فرم محیط شعری جدید شاعران نیمه سارق را به خودشان میگیرند.

**شاعران سارق:** اینان مانند کبک عمل می کنند. شعرهای معروف شاعران را در محافل خصوصی و عمومی به نام خود می خوانند، بدون این که به روی خود بیآورند. گاهی پیش آمده یکی از این اشخاص، شعر حافظ یا سعدی یا نیما را به نام خود خوانده و بعد از اعتراض سایرین، اعلام نموده اند: «آن شاعران بی معرفت شعر مرا دزدیده بودند و قرنهای پیش به نام خود خوانده بودند. شانس آوردند که من آن روزها به دنیا نیامده بودم وگرنه دستشان را رو میکردم»

**سارقان سارق:** این سارقان شعر سرقتی، شاعران سارق را گاهی در رسانه های جمعی می بینند و می شنوند و شعری که خود سرقتی است را به نام خود می خوانند. اینها را شاه دزد هم می نامند.

**شاعران اهل کتاب:** این شاعران اهل کتاب و مطالعه هستند. اینها موجودات نادر و کمیابی هستند. معمولاً شاعران حتی کتاب خودشان و دوستانشان را هم نمی خوانند، ولی اینان هر کتاب خوب یا بدی که وارد بازار می شود را با ولع می خوانند و شعرهای آن را حفظ می کنند.

**شاعران بی شعر:** هیچکس تا به حال از این شاعران شعری نشنیده است، ولی همه جا اینان به عنوان شاعر معروف و مشهورند. حتی نعوذ بالله در وجود خدا می توان شک کرد ولی در شاعر بودن اینان نمی توان شک کرد. شک در شاعر بودن اینان مساوی کفر محسوب می شود.

**بانوان شاعر:** تعداد اینان کم و محدود است، ولی باعث رونق تمام محافل شعری محسوب می شوند. معمولاً بعد از ازدواج از تعدادشان به شدت کاسته می شود. طوری که می توان گفت تنها دشمن طبیعی شان ازدواج است.

**شاعران مردمی:** اینان همیشه بر روی دوش مردم سوارند و هیچوقت از دوش مردم پایین نمی آیند تا مردم هم اسراحتی کنند.

**شاعران داور:** این شاعران، داور تمام جشنواره و کنگره های داخلی و خارجی هستند. برخی از آنان شغل داور و کمک داور فوتبال را هم به عهده دارند.

**شاعران مجری:** این اشخاص با مزه ترین و جذابترین موجودات روی کره زمین هستند یا حداقل خودشان اینطور فکر می کنند.

**شاعران طنز:** خندانان مردم، مسئولان، صاحبان صنایع سبک و سنگین، سرمایه گذاران و... مختلف جزو وظایف اینان است.

دنباله مطلب در صفحه ۳۹

## اشتباه در اشتباه

سیروس مرادی



«مقصود بیک» اصلاً یادش نمی آمد اسم اصلی اش در شناسنامه چه بوده است. از وقتی در جوانی باقالی فروشی کوچکی را در سر پل تجریش، نزدیک ورودی کوچه مقصود بیک راه انداخت، همه به او گفتند «مقصود بیک». زمستان و تابستان کلاه پشمی گردی بر سر می نهاد. تابستان ها مشتری کم می شد، اما به هر حال باریکه درآمدی داشت و امورات خانواده را می چرخاند. سال ها قبل وقتی به دلیل سختی زندگی در شهرستان، به تهران آمد، به طور کاملاً اتفاقی در دفترخانه ای در میدان تجریش (میدان قدس فعلی) به عنوان آبدارچی استخدام شد. هنوز یک سال از شروع کارش نگذشته بود که دفترخانه دار پیشنهاد منبع درآمد جدیدی برایش مطرح کرد.

هر روز روزنامه رسمی کشور به دفترخانه می آمد. همه کسانی که انحصار وراثت داده و مدعی میراث خواری شخص متوفی بودند، از نظر قانونی باید مشخصات فرد فوت شده همراه با مدعیان قانونی وراثت، در روزنامه رسمی و یا هر روزنامه کثیر الانتشار دیگر چاپ می شد تا اگر وراثت دیگری، مثلاً از همسری که متوفی دور از چشم زن اولش داشته به دادگاه مراجعه و مستندات خود را عرضه کنند، شاید بتوانند از ماترک تازه در گذشته سهمی ببرند.

پیشنهاد حاج ناظر دفترخانه دار خیلی ساده بود. «مقصود بیک» رسماً خود را فرزند فرد ثروتمند تازه در گذشته از زن صیغه ای جا میزد. در اغلب موارد دلایل کافی نمی توانستند در مورد ادعا به دادگاه ارائه دهند، اما معمولاً میراث خواران با توجه به سهم الارث زیادی که قرار بود نصیب شان بشود با پرداخت پولی از «مقصود بیک» اقرار نامه می گرفتند که اعتراض و ادعای خود را پس بگیرد. مبلغ اخاذی شده که بیشتر اوقات قابل توجه بود، پنجاه پنجاه بین حاج ناظر و «مقصود بیک» تقسیم می شد. اعتراض «مقصود بیک» روند تقسیم ارث را با مشکلات قانونی مواجه می کرد. وراثت معمولاً بی صبر و شتاب زده می خواستند هرچه زودتر سهم خود از ماترک در گذشته را گرفته و سر و صورتی به زندگی فعلی خود بدهند. بنابراین پرداخت مبلغ ادعائی «مقصود بیک» راه راه عاقلانه محسوب می شد.

همه چیز طبق برنامه پیش می رفت. «مقصود بیک» درآمدهای این چنینی را پس انداز و یک خونه کوچک نقلی اوقافی خرید. طبق روال همیشگی حاج ناظر به «مقصود بیک» اطلاع داد که «یک خرپول در سن ۹۲ سالگی در سعداآباد در گذشته و به بهش میاد فرزند حدود ۴۰ ساله ای مثل تو داشته باشه». بعد اضافه کرد: «طرف تاجر بوده و اغلب به شهرهای مختلف سفر می کرده. تو ادعا کن که مادر تو را عقد رسمی نکرده و تنها صیغه محرمیت خوانده بودند و مرتب به شما در شهر محل سکونت سر میزد و خرجی می داد و ... بقیه داستان هم مثل روال جاری». تصویری هم از حاجی تازه در گذشته به «مقصود بیک» نشان داد و گفت: «این هم عکس بابات».

«مقصود بیک» از همون اول احساس کرد که وراثت این حاج آقا رفتار متفاوتی دارند و نم پس نمی دهند. پسر بزرگ حاجی رسماً از دادگاه درخواست کرد که «مقصود بیک» را به پزشکی قانونی فرستاده و سن دقیق او را مشخص کنند. «مقصود بیک» و از او بدتر حاج ناظر اصلاً متوجه جریان امور نشدند. پزشک قانونی سن «مقصود بیک» را بین ۳۸ تا ۴۰ سال ارزیابی کرد که به چهره اش می خورد. همان فرزند ارشد، پاکت مهر و موم شده ای را به رئیس دادگاه داد که وقتی خواند چهره در هم کشید. «مقصود بیک» و حاج ناظر در آستانه از دست دادن منبع تلکه و درآمد راحت خود بودند. در سند تقدیمی به دادگاه با توجه به مستندات پزشکی تصریح شده بود که تازه در گذشته از حدود ۴۷ سال پیش بر اثر تصادف مقطوع النسل شده و دیگر استعداد باروری و پدر شدن نداشت.

شخصی که دنبال اثبات این ادعا بود خیلی آرام به «مقصود بیک» و حاج ناظر گفت که بهتر است اقرار نامه ای دال بر پس گرفتن ادعاهای کذب خود به دادگاه ارائه دهند و گرنه وی می تواند رسماً از آنها به اتهام اخاذی شکایت کند. بعد از آن حادثه، «مقصود بیک» لبو داغ و باقالی را در همه ایام سال به مشتریان عرضه و از کار در دفترخانه منصرف شد. اغلب روزها «مقصود بیک» پیش مشتریانش از مسائل مالی شکایت و به همه می گفت یک منبع عالی درآمد را به دلایلی از دست داده است. توضیح بیشتری هم نمی داد.

# CITIZENSHIP DAY 2024

## SAN JOSE



امكان ثبت نام پس از تکميل ظرفيت وجود ندارد

### شنبه ۲۰ ماه آوريل

ظرفيت محدود است. عجله كنيد

**رايگان** مشاوره ي حقوقی - جزوه های آموزشی  
کمک جهت تکميل فرم سيتيزن شيپي

### ۳ مرحله ي آسان

- ۱ ثبت نام كنيد
- ۲ واجد الشرايط باشيد  
نتايج به ايميل ارسال ميشوند
- ۳ کمک بگيريد



### ثبت نام (669) 223-0730

به فارسی و انگلیسی  
[e-immigrate.info](http://e-immigrate.info)

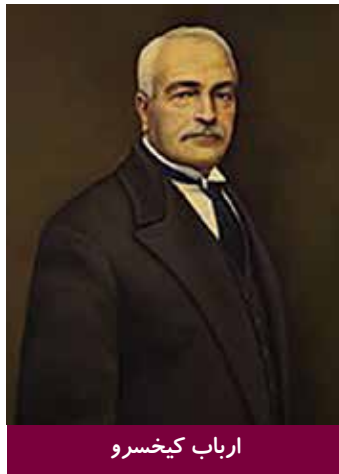
### PROJECT NEW CITIZEN



Project New Citizen is organized by the Santa Clara County Citizenship Collaborative, est. 1997







ارباب کیخسرو

کار به درستی پیش رفت و از مسیو گدار فرانسوی خواسته شد تا نقشه‌ای برای این کار تهیه کند، و پس از تصویب طرح و نقشه گدار، دوباره کار ساخت آرامگاه شروع شد. اجرای این طرح نیز مشکلاتی داشت اما پس از هشت سال سرانجام ساخت آرامگاه به پایان رسید. با پایان ساخت آرامگاه جشن هزاره فردوسی با مدیریت کیخسرو شاهرخ و با حضور ۴۰ ایران‌شناس خارجی و ۴۰ نفر از دانشمندان و ادیبان ایرانی و خارجی در تهران و طوس برگزار شد. از این نشست به‌عنوان اولین اجتماع علمی ایران در دوران مدرن یاد می‌شود.

**کودکی ارباب کیخسرو:** ارباب کیخسرو در سال ۱۲۵۴ خورشیدی در کرمان متولد شد. او در خاطراتش می‌نویسد: «نام پدرم شاهرخ پوراسکندر پورگشتاسب پوربهمن معروف به «زریبت» و نام مادرم فیروزه دخت خسرو صندل، هر دو از اهل کرمان بودند. پدرم را ندیده‌ام زیرا هنگامی که در رحم بودم، او به بمبئی رفته و در مراجعتش از بمبئی بلافاصله مریض و مرحوم شده. پدرم تاجر بود و نجوم می‌دانست. خانواده ما خانواده علمی و همه متبحر در (غالباً) علم نجوم و در خدمات دولتی بوده‌اند. چنان‌که بهمین، خزانه‌دار کریمخان زند، و گشتاسب، خزانه‌دار لطفعلی‌خان زند و بعد مقرب آغامحمدخان قاجار بوده است و بهمین را به این جهت اسم «زریبت» داده‌اند که گویند پیوسته طلاهای خود را محض ناامنی در خاک پنهان می‌کرده است و گاهی بیرون می‌آورده جلو آفتاب می‌گذارد که پوک و پوسیده نشود، چون پوک را زرتشتیان کرمان «پیت» می‌گویند، از این جهت به این اسم نامزد شده، سلسله‌نامه‌ای در خانواده ما بوده که نژادمان را به بهرام گور، پادشاه ساسانی، می‌رساند.»

با این سابقه خانوادگی اما خانواده ارباب کیخسرو جز خانه‌ای که ۳۷۵ ریال فروخته شد و چند جلد کتاب چیزی از مال دنیا نداشتند و او به همراه برادرش رستم که دو سالی از کیخسرو بزرگ‌تر بود، در مکتب‌خانه ملامزرگان، عموی پدرش دو سالی درس خواند و به گفته خودش «کمی سواد پیدا کردیم» و بعد از آن «مادرمان ما را برای کمک معاش به اجیری داد، برادرم را نزد خالوی خودمان «رستم» از قرار سالی پنج تومان و من سالی سه تومان. برادرم را به پیله‌وری به بلوک کرمان فرستادند و من در خود کرمان در حجره تجارتي خالوی خودم اردشیر بودم که به سختی می‌گذراندم.»

دوازده ساله بود که مادرش شوهر کرد و کیخسرو نامه‌ای به عموی خود میرزا افلاطون نوشت که در تهران زندگی می‌کرد تا آنها را به تهران ببرد. با فروش خانه خرج راه تهیه کردند و به تهران آمدند. بعد از ورود به تهران «وارد مدرسه شبانه‌روزی آمریکایی شدیم که آن موقع M. Samuel Ward رئیس آن بود.»

او با برادرش چهار سال در این مدرسه شبانه‌روزی بودند که وبا در تهران شایع شد و او به همراه برادرش در مریض‌خانه آمریکایی مشغول کار شدند و «با انعاماتی» که گرفته بود در شانزده سالگی به هند رفت و در مدرسه عالی سرجمشید جی جی جی بایی مشغول تحصیل شد. یک سال بعد با هدایت انجمن خیریه پارسیان هند به مدیریت مدرسه زرتشتیان کرمان با حقوق سالی ۳۶۰ ریال انتخاب شد. به کرمان برگشت و کارش را در کرمان شروع کرد. مدتی بعد از بازگشتش به کرمان در هجده سالگی با فیروزه دختر کریم دادفرهی ازدواج کرد و تا سال ۱۳۰۵ که فیروزه در برلین درگذشت، آنها ۳۲ سال با هم زندگی کردند. به گفته کیخسرو شاهرخ «سعادت و خوشبختی من تا موقعی بوده که عیالم مرحومه فیروزه فرهی حیات داشته، بعد از او روزگار خوشی نداشته‌ام.»

**مدرسه‌سازی در کرمان:** او ده سال در کرمان مدیریت مدرسه را در دست داشت و سه مدرسه پسرانه و سه مدرسه دخترانه در آن شهر ساخت. کیخسرو شاهرخ می‌نویسد: «زمانی که برای اولین بار به کرمان بازگشتم، فقط یک مکتب‌خانه در محله زرتشتی وجود داشت. این مکتب‌خانه از یک اتاق با دیوارهای خشتی بدمنظر تشکیل می‌شد که نه فرش داشت و نه صندلی. حتی فاقد یک مستراح تمیز بود. من به بازسازی و تعمیر مدرسه کمک کردم و این اولین باری بود که چنین کاری در آن صورت می‌گرفت. بعد از تشویق یکی از افراد فامیلم، جمشید جهانگیر، سه مدرسه دخترانه ساختم، سه مدرسه پسرانه نیز تأسیس کردم. من شخصاً سرپرستی همه این مدارس را، علاوه بر تدریس به عهده داشتم.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

## ارباب کیخسرو، سیاستمدار پاک دست زرتشتی

پرویز نیکنام

ارباب کیخسرو شاهرخ در خاطراتش می‌نویسد: «حرفه من بعد از مدرسه رفتن، مدیریت مدرسه و معلمی بوده است و بعد از تجارتخانه ارباب جمشید سمت دبیری و سردبیری داشته و سپس نمایندگی مجلس و شرکت تلفن را عهده‌دار گردیدیم که در زندگانی خود عشق و علاقه به تجارت هیچ نداشتم. میل مفرد من اولاً در خدمت معارف و تأسیس مدارس، ثانیاً سیاست و انجام خدمات عمومی و ترتیب کار اداری بوده و از حیث شغل، عمل فلاح را بر هر چیز دیگر رجحان می‌دادم. چنان‌که در قسمت فیروز بهرام و سعیدآباد و هاشم‌آباد که بدبختانه برای خودم ماند، طوری به آبادانی پرداختم که ضرب‌المثل شده. حتی رضاشاه پهلوی روزی فرموده بودند که عمل فلاح را باید از فلانی یاد گرفت. رنج و زحمت شبانه‌روزی را برای انجام وظیفه بر خود هموار می‌کردم که در عوض نیکنمایی بیندویم. مانند دیگران از خزانه مملکت برای تحصیل فرزندانم استفاده نکرده حتی بعد از تربیت، آنها را به دولت تحمیل و داخل خدمات دولتی نکردم. در زمان هرج و مرج و بی‌صاحبی کشور که هر کس می‌توانست برای خود امتیازی تحصیل کند، من نکردم. هر کس اراده کرد با خارجی‌ها ساخت و استفاده نمود. من تنفر داشتم. چنان‌که هنوز انگلیس‌ها با من خوب نیستند. هر مأموریتی از طرف رضاشاه پهلوی یا دولت داده شد تمام را بدون گرفتن حقی انجام داده و حتی از جیب خود متضرر می‌شدم. در خدمات عمومی هیچ اجری نداشتم. هشت سال تمام از ۱۳۰۵ شمسی تا ۱۳۱۳ به خرج خود راه مشهد و طوس را طی کردم تا آرامگاه فردوسی در طوس به پایان رسید، که در ۲۰ مهرماه ۱۳۱۳ جشن هزارمین آن گرفته شد. دوازده سال در اوقات فترت مجلس شورای ملی تمام مسئولیت آن جا را بر عهده داشتم؛ افتخاراً و بلاعوض»

انجمن آثار ملی در سال ۱۳۰۴ با حضور محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، میرزا حسین پیرنیا (مشیرالدوله)، عبدالحسین تیمورتاش (سردار معظم) وزیر دربار، فیروز میرزا (نصرت‌الدوله)، سید حسن تقی‌زاده، حسین علاء، ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، حسن مستوفی الممالک، نظام‌الدین حکمت مشارالدوله، میرزا محمدعلی فرزین و ارباب کیخسرو شاهرخ به عنوان اعضای اصلی تشکیل شد و ارنست هرتسفلد باستان‌شناس آلمانی و آندره گدار معمار و باستان‌شناس فرانسوی نیز به عنوان اعضای افتخاری در این انجمن حضور داشتند. این انجمن در اولین گام تصمیم گرفت تا قبر فردوسی را به گفته ارباب کیخسرو «پیدا و آباد» کند. مسئولیت این کار به عهده ارباب کیخسرو گذاشته شد که خزانه‌دار انجمن آثار ملی بود.

برای کاوش و یافتن قبر فردوسی، ارباب کیخسرو به طوس رفت و شروع به کاوش کرد. ارباب کیخسرو در خاطراتش با اشاره به کتاب‌های تاریخی می‌نویسد که وقتی فردوسی درگذشت «همین که خواستند او را به قبرستان رزن دفن کنند، مردم شورش کرده و علما فتوی و اجازه ندادند فردوسی در آنجا دفن شود، زیرا او را مسلمان نمی‌دانستند و می‌گفتند در شاهنامه به اسلام توهین کرده. لهذا جنازه او را از قبرستان رزن برگردانیده و دخترش در همان باغ شخصی او را به خاک سپرد.» بعد از بررسی و کاوش در باغی که گفته می‌شد از آن فردوسی بوده، بخش برآمده زمین را کردند و به قبر رسیدند و ارباب کیخسرو به تهران برگشت و قرار شد نقشه‌ای برای ساختمان آرامگاه تهیه شود. «نخست آقای پرفسور هرتسفلد نقشه‌ای تهیه نمود. به آقای طاهرزاده بهزاد نیز رجوع شد. ایشان نیز نقشه‌ای تهیه دیدند. نقشه آقای طاهرزاده موجب پسند واقع شد و معادل بیست‌هزار تومان برابر دویست‌هزار ریال مخارج آن برآورد گردید که تمام با سنگ ساخته شود.»

برای تأمین هزینه ساخت آرامگاه فردوسی، ارباب کیخسرو به مجلس پیشنهاد کرد تا نیمی از هزینه یعنی ده‌هزار تومان را از محل صرفه‌جویی اعتبارات مجلس تأمین کند اما (بعضی اشخاص مثل حاجی سیدرضا فیروزآبادی و غیره مخالفت کردند که فردوسی یک نفر شاعر بیش‌تر نبوده و این تجملات را لازم ندارد. مجلس اگر پولی می‌دهد بهتر آن است به مصرف امام‌زاده‌ها و اماکن متبرکه برسد.»

با وجود مخالفت برخی از نمایندگان سرانجام مجلس با تأمین بخشی از هزینه ساخت آرامگاه موافقت کرد و قرار شد بقیه بودجه مورد نیاز نیز از طریق فروش بلیت اعانه و کمک‌های مردمی تأمین شود. ساخت آرامگاه به آقای طاهرزاده بهزاد واگذار شده بود تا او با نقشه‌ای که به تصویب انجمن آثار ملی رسیده بود، آن را بسازد اما

# idents®

## RS FOR SERIOUS INJURIES

### CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



# No Fees

## Until We Win Your Case!

### ettlements & Verdicts



[Powerfulinjurylawyers.com](http://Powerfulinjurylawyers.com)

urg & Brock, dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.





# ACC

POWERFUL LAWYER

## دکتر کامران یدیدی

### وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

### نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

# (888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock, Law Offices of B



## شناخت ذهن و کنترل آن

رامین کرمی - کارشناس ارشد مهندسی از دانشگاه پلیتکنیک تهران  
بخش شانزدهم

داد مدون قبل از رابطه و تا زمانی که منافع مدنظر طرفین تامین شود و رابطه به پایان برسد. برخی دیگر با به هم خوردن تعهدات موظف هر کدام از طرفین قبل از تامین کامل منافع طرفین، که در این حالت اکثرا روابط متناسب با نوع شان با مقداری دلخوری و کشمکش به پایان می رسند. به هر حال بر کیفیت رفتار و شانس ما برای موفقیت در رابطه بعد تاثیر منفی می گذارد. ممکن است فوت هر یک از طرفین به یک رابطه پایان دهد که در روابط عاطفی اثر بد خود را مجددا بر جای می گذارد. به هر حال هم به مدت زمان از قبل مشخص شده و طبیعی پایان یافتن یک رابطه فکر کنید و هم به شکست احتمالی و اتفاقی رابطه قبل از اینکه مشخص کرده باشید، و احتمالش را بدهید، و متناسب با آن، مقتضیات لازم یا تعهدات قانونی لازم را تدارک ببینید تا هم منافع شما از دست نرود هم اینکه دچار دردسر نشوید و ذهناً آمادگی لازم را داشته باشید که دچار شوک نشوید.

**نکته چهارم:** رابطه نیاز به مدیریت دارد، در هر رابطه ای از روابط مالی و رسمی بگیریید تا روابط عاطفی و جنسی که صمیمیت بالایی بین طرفین ایجاد می شود. بستر رابطه باید مدیریت شود و هر دو طرف باید در امر مدیریت رابطه سهیم باشند و آن را به امان خدا نسپارند. برای مدیریت یک رابطه باید بازخوردهای رابطه را خوب سنجید و همواره از رفتار طرفین و شرایط موجود در رابطه سیگنال های لازم را دریافت کرد. رابطه مثل کودکی است که از لحظه ایجاد متولد می شود. گاهی شاد است، گاه گریان است. گاه تب می کند، گاهی حالش خیلی خوب است. گاهی نیاز به تغذیه دارد، گاهی اگر زیاد تغذیه اش بکنی حتما بالا می آورد، رابطه به بلوغ می رسد رشد می کند مسن می شود و می میرد. رابطه مثل یک پرنانز در زندگی شما عمل می کند. یک روز باز می شود و درون آن محاسباتی و اعمالی صورت می گیرد و نهایتاً یک روز بسته می شود. سعی کنید روابط خود را جوری مدیریت کنید که این پرنانز وقتی بسته می شود، حاصل همه اعمال درون آن با معنا و مفید بوده باشد.

**نکته پنجم:** در هر مرحله، رابطه خود را ارزیابی کنید و ببینید مطابق با دسته بندی آخری که صورت گرفت در چه وضعیتی هستید و باید چکار کنید. آیا رابطه همینطور ادامه بیابد موفق است؟ یا نیاز به ترمیم دارد؟ آیا لازم است این رابطه را با رابطه با فرد و شرایط دیگری جایگزین کنید؟ یا مبادا در رابطه خطرناکی هستیم و اساساً نباید وارد این نوع رابطه می شدیم؟

**نکته اول:** اصولاً وقتی وارد یک رابطه می خواهیم بشویم باید با خود، آگاهانه ببیندیشیم که آن رابطه برای ما چه سودی دارد و در عین حال ممکن است چه زیان های احتمالی در ابعاد فردی، اجتماعی، اعتباری و... برای ما داشته باشد. گاهی برای منافع شغلی و کاری و اقتصادی وارد رابطه می شویم، گاهی نیاز عاطفی و همنشینی ما را به یک رابطه می کشاند، گاهی نیاز به ارضای میل جنسی این کشش را منجر می گردد، حتی گاه ما ناچار از هم جواری با کسی هستیم، ولی تشخیص می دهیم اگر یک رابطه محترمانه با آن فرد برقرار کنیم، هم منافع مان بیشتر تامین می گردد و هم آرامش بیشتری خواهیم داشت، مثل فردی که بدون اختیار، با او همکار، هم کلاس و یا همسایه هستیم. در همه اینها ضررها و آسیب های احتمالی در صورتی که رابطه به خوبی پیش نرفت را نیز خوب ببینید.

**نکته دوم:** در رابطه بررسی کنید که فرد مقابل شما در رابطه متناسب با موضوع رابطه و منافع مشترک آیا با ویژگی های اخلاقی، ظاهری یا هر ویژگی دیگری که از نقطه نظر شما بر روی موضوع رابطه موثر است همخوانی دارد یا نه؟ سوابق قبلی او در این قسم روابط چگونه بوده است؟ و صرفاً به خاطر اینکه می توانیم با او منفعت مورد نظر را کسب کنیم و نیازی را برطرف نماییم وارد رابطه با وی نشویم. هر رابطه ای مقتضیات خودش را دارد. برای رابطه اقتصادی طبیعتاً قد و قیافه مهم نیست و سوابق کاری و اعتبار شخص در عمل به تعهدات مهمتر است. برای یک رابطه دوستانه عاطفی موارد از نوع دیگری مهم می باشد و...

سعی کنید اهمیت این نکته را فدای منافع خود در رابطه که از طرف من ذهنی برای شما مهم جلوه داده می شود، نکنید در روابط خود دارای سبک باشید. مهم نیست روابط زیادی داشته باشید اگر از همین ابتدا مطابق الگوی خود روابط را فیلتر کنید. طبیعتاً بعدها دردسر کمتری از روابط ناجور و ناموفق الان خود خواهید داشت.

**نکته سوم:** حتماً قبل از ایجاد هر رابطه ای متناسب با شرایط رابطه به پایان و خاتمه رابطه هم فکر کنید. همه روابط محکوم به تمام شدن هستند. برخی بر اساس قرار

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

# AFFORDABLE CARS AND TRUCKS

خرید اتومبیل با کیفیت بالا و قیمت مناسب، با پرداخت نقدی و یا به صورت اقساط



316 S. MONROE ST, SUITE 150  
SAN JOSE, 95128

TEL: 650-520-6091  
WWW.AFFORDABLECARSANDTRUCKS.NET  
Affordablecarsandtrucks1@gmail.com

تمام مراحل DMV توسط ما انجام می شود

هموطنان و مهاجرین عزیز، با داشتن کردیت خوب یا بد، و با کمترین پیش پرداخت، می توانیم بهترین وام را برای تان درخواست کنیم



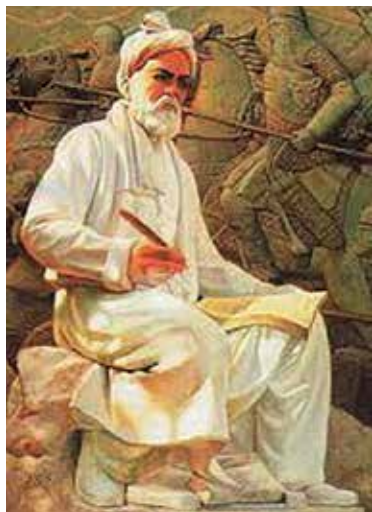
## نگاهی به جهان بینی فردوسی

### رسول سرخابی

وقتی شاهنامه را می‌خوانیم می‌بینیم که یک الگو و ساختار خاصی در بسیاری از داستان‌های آن وجود دارد. داستان‌ها با نام و یاد خداوند شروع می‌شود و به ویژه آنجا که پادشاهی یا قهرمانی می‌خواهد نامه‌ای بنویسد و بفرستد، فردوسی به خدانشناسی می‌پردازد و نامه‌ها معمولاً با ستایش و وصف خداوند آغاز می‌شود. ایمان فردوسی به خدای یکتا در هیچ جای شاهنامه تزلزل نمی‌پذیرد. در متن داستان‌ها و ماجراها فردوسی بر کوشش، پیکار، خردمندی، دادخواهی، دوستی، شجاعت، همیاری و وطن دوستی تأکید می‌ورزد. در پایان بسیاری از داستان‌ها، فردوسی به جهان بینی خود اشاره می‌کند و همچون عمر خیام و شاعران صوفی، دنیا را فانی و زندگانی را گذرا می‌داند. فردوسی این پیام‌ها و آموزه‌های خود را غالباً در ابیات «جهان را چنین ست...» و «چنین ست سرای...» گنجانیده است.

چندی پیش در سیر و مطالعه شاهنامه (تصحیح جلال خالقی مطلق) این ابیات شاهنامه را در آوردم و در این مقاله به برخی نمونه‌های آن اشاره می‌کنم. وقتی این اشعار هزار ساله فردوسی را می‌خوانیم، نگاه مان به زندگی روشن تر می‌شود.

- ۱) جهان را چنین است ساز و نهاد  
ازین در در آید، بدان بگذرد  
که جز مرگ را کس ز مادر نزاد!  
زمانه بر او دم همی بشمرد  
ج ۱، ص ۱۴۵، ابیات ۱۲۶۹-۱۲۷۰
- ۲) چنین ست رسم سرای سپنج  
سرانجام نیک و بدش بگذرد  
همه از پی آز و رزند رنج!  
شکار ست، مرگش همی بشکرد!  
ج ۱، ص ۲۴۲، ابیات ۱۸۸-۱۸۹
- ۳) چنین است رسم سرای سپنج  
بر این و بر آن، روز هم بگذرد  
یکی زو تن آسان و دیگر به رنج  
خردمند مردم چرا غم خورد!  
ج ۱، ص ۲۵۹، ابیات ۱۶۸-۱۶۹
- ۴) جهان را چنین ست ساز و نهاد  
به دردم ازین رفتن اندر وُرب  
اگر دل توان داشتن شادمان  
به خوردن بیارای و بیشی ببخش!  
تو را داد، فرزند را هم دهد  
نبینی که گنجش پر از خواسته ست  
کمی نیست در بخشش دادگر  
جهان را چنین ست ساز و نهاد  
به دردم ازین رفتن اندر وُرب  
اگر دل توان داشتن شادمان  
به خوردن بیارای و بیشی ببخش!  
تو را داد، فرزند را هم دهد  
نبینی که گنجش پر از خواسته ست  
کمی نیست در بخشش دادگر  
ج ۱، ص ۴۵۰، ابیات ۶۹۵-۷۰۱
- ۵) چنین است رسم جهان جهان  
همی با تو در پرده بازی کند  
به رنج درازیم در چنگ آرز  
ز باد آمدی، رفت خواهی به گرد  
که کردار خویش از تو دارد نهان  
ز پُری و از بی‌نیازی کند  
چه دانیم باز آشکارا ز راز؟  
چه دانی که با تو چه خواهند کرد؟  
ج ۱، ص ۴۹۸، ابیات ۷۹۵-۷۹۶
- ۶) چنین است رسم سرای فریب  
چنین بود تا بود گردان سپهر  
گهی بر فراز و گهی بر نشیب  
گهی کیف و زهر است و گه نوش و مهر  
ج ۲، ص ۶۰۳، ابیات ۲۱۸۵-۲۱۸۶
- ۷) در پایان داستان بیژن با منیژه چنین می‌خوانیم:  
نگه کن بدین گردش روزگار:  
ز تیمار و رنجش کند بی گزند  
همه جای ترس ست و تیمار و باک!  
بیفگند خیره به چاه نیاز  
نهد بر سرش بر ز گوهر کلاه  
به نزدیک او شرم و آرم نیست  
بد و نیک را او بود رهنمای  
بی آزار بهتر دل زادمرد!  
ج ۲، ص ۶۸۸-۶۸۹، ابیات ۱۲۷۰-۱۲۷۴
- ۸) جهان را چنین ست آیین و دین  
یکی را ز خاک سیه برکشد  
جهان را چنین ست آیین و دین  
یکی را ز خاک سیه برکشد  
نمانده ست همواره در به گزین!  
یکی را ز تخت کیان درکشد



نه از آن شاد باشد نه زین دردمند  
چنین ست رسم سرای گزند  
گجا آن کیان و گجا آن گوان  
از اندیشه دل دور کن تا توان  
ج ۲، ص ۹۱۳، ابیات ۳۰۹۴-۳۰۹۷  
۹) در پایان داستان جنگ بزرگ  
کیخسرو چنین می‌خوانیم:  
چنین است گیتی فراز و نشیب  
یکی آزر، دیگری با نهیب  
ازو شادمانی و زو دردمند  
نماند به کس چند و چونیش چند  
جهان را چنین ست آیین و سان  
بگردد همی ز آن بر این، زین بدن  
سرای سپنج ست با درد و رنج  
تو با رنج او ناز و خوشی مسنج

ازین کار کیخسرو اندازه گیر  
سوی نیکی و نیک نامی گرای  
چنین بود تا بود کار جهان  
کهن گشته کار جهان تازه گیر  
جزین نیست توشه به دیگر سرای  
گرافه نکردند نامش جهان!  
ج ۲، ص ۹۱۵، ابیات ۳۱۳۰-۳۱۳۱ و ۳۱۳۶-۳۱۴۰  
آری، فکر می‌کنیم که دنیا برای ماست و همه چیز حول و حوش زندگی ما می‌چرخد. فردوسی ما را از این خواب و افسانه بیدار می‌کند و می‌گوید که این جهان خانه عاریتی است، تو مهمان چند روزه در این مهمانسرا (سرای سپنج) هستی. خوش باش و نیکی کن. فکر مکن که جهان می‌گذرد، بلکه این زندگی توست که می‌گذرد و جهان از امثال تو بسیار دیده است. «جهان را چنین است ساز و نهاد».

اشعار شاهنامه برگرفته است از «شاهنامه» ابوالقاسم فردوسی، پیرایش جلال خالقی مطلق، چهار جلد، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۹۶، چاپ دوم.

## Emmanizing



### Emma Atta

Professional Organizer  
Design & FengShui Consultant

با ایجاد نظم و ترتیب

زندگی خود را ساده‌تر کنید!

Simplify your life & reclaim your space with my expert decluttering & dorganizing services.

من با شما همکاری خواهم کرد تا با نظمی که در زندگی شما بوجود می‌آید، نیازها و اهداف شخصی و بیزینسی شما برآورده شود.

Personal & Business  
Professional Organizer Services

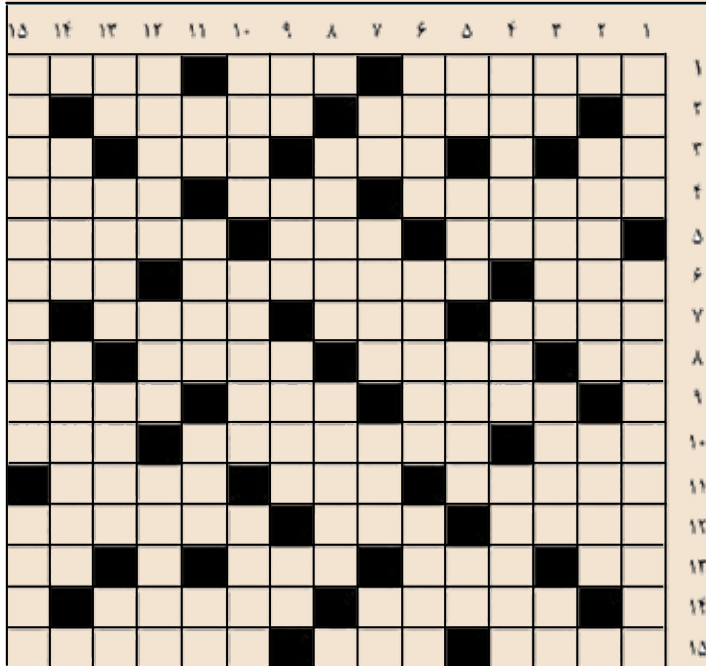
Schedule your FREE consultation today!

emmanizing@gmail.com

(650) 492-3331

# جدول

حل جدول در صفحه ۴۲



از دلنگی ات کجا فرار کنم؟ کجا بروم که صدای آمدنت را بشنوم؟ کجا بایستم که راه رفتنت را ببینم؟ کجا بخوابم که صدای نفس‌هات بیاید؟ کجا بچرخم که در آغوش تو پیدا شوم؟ کجا چشم باز کنم که در منظرم قاب شوی؟ کجایی؟... کجایی که هیچ چیزی قشنگ‌تر از تماشای تو نیست؟ کجا بمیرم که با بوسه‌های تو چشم باز کنم؟... کجایی؟!

## عمودی

- ۱- سلاح آرش- شاعر ایرانی قرن یازدهم و از بنیان گذاران سبک هندی
- ۲- باغ انگلیسی- بی‌صفت
- ۳- یک دست بازی تیس- به اندازه- گل سرخ- تلخ عرب
- ۴- برابر- دشوار شدن- بردش معروف است
- ۵- واحد سطح- ماهی انگلیسی- قطره باران- رفوزه
- ۶- ظرف پذیرایی چای- اتوبوسی هوایی- محل خرید و فروش سهام
- ۷- من و تو- اشرار- سریع- پادگانی در تهران
- ۸- از اجرام آسمانی- دلخوری
- ۹- تکیه دادن- از میوه‌ها- ناقص نیست- کلاه فرنگی
- ۱۰- ممسک- دچار شدن- خشک
- ۱۱- هزار کیلوگرم- اشاره به دور- پرچم و بیرق- برکت برنج
- ۱۲- همگرایی- الکتربسته- سنگریزه‌های درخشان
- ۱۳- رها- آینده- از درختان- علامت تردید
- ۱۴- روایح- حق‌العمل
- ۱۵- داستانی از «تولستوی» نویسنده روسی- خاطر و حافظه.

## افقی

- ۱- دروازه‌بان ملی‌پوش «رنال مادرید»- مزه ناگوار- دوستی و دلبستگی
- ۲- گرمی داشت- استقلال یافته
- ۳- تخم‌مرغ فرنگی- آخرین سوره قرآن- شهر صنعتی آلمان- حرف همراهی
- ۴- بس نیست- گل نومییدی- پالونه
- ۵- از نوشیدنی‌ها- عضو پرواز- آخر و پایان
- ۶- مروارید را درون آن بجویید- مرحوم و مغفور- رفیق و دوست
- ۷- سخت- مسیر- خوراکی کودکانه
- ۸- پول ژاپن- عنصر اصلی الماس- پوشاننده گناهان- چه کسی
- ۹- رئیس- میوه نارس- پادشاه مغولی
- ۱۰- جاده‌ای در راه لواسان- دلیل آوردن برای اثبات- آن طرف
- ۱۱- از عناصر جدول تناوبی- خواب تازی- باهوش
- ۱۲- پوسیده و کهنه- ماه کامل- هوای ابری
- ۱۳- تصدیق انگلیسی- نوعی یقه- خالی و پوچ- علامت جمع فارسی
- ۱۴- درج شده- نرده
- ۱۵- مساعدت- همراه کباب- پیش‌مزد.

## دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر

وکالی سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

*With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.*



Ali Moghaddami

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute



- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202  
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30  
San Jose, CA 95113



## نیازمندیها

### استخدام

یک مجموعه تلویزیونی بین المللی جهت تکمیل کادر خود به یک خانم و یا آقای آشنا با شرایط بازاریابی نیازمند است. داوطلبان مشخصات خود را به آدرس ایمیل ارسال فرمایند.

[info@newsoftheworld.us](mailto:info@newsoftheworld.us)

### استخدام

به یک خانم مهربان، صبور و دلسوز، به طور شبانه روزی و با در اختیار داشتن اتاق شخصی، جهت نگهداری از یک خانم مسن در منطقه سن حوزه نیازمندیم.

۱۱۴۳-۳۱۶ (۹۵۱)

### مهد کودک

محیطی سالم، امن و دوستانه با کلاس ها و برنامه های آموزشی منحصر بفرد بر اساس نیاز هر کودک. تقاطع خیابان کمند و بلاسام هیل در شهر سن حوزه.

۲۰ درصد تخفیف برای شهریه ماه اول ۲۰۷۷-۳۷۸ (۴۱۵)

## اطلاعات حقوقی در ایران

محمد فراهانی - دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی

### ادله اثبات دعوا

این که حق باشماست کافی نیست واثبات حق در دادگاه گاهی بسیار سخت و پیچیده است. در این مقاله به مدارک، مستندات و ادله ای که باید در دادگاه ارائه دهید تا ادعایتان را ثابت کنید می پردازیم.

**ادله اثبات دعوا چیست؟** کسی که به دادگاه مراجعه می کند که یا ادعا می کند حق از او ضایع شده یا ضرری به او وارد شده است. احتمالاً هم درست می گوید ولی تا وقتی که نتواند ادعایش را برای محکمه ثابت کند، با کسی که حق ندارد برای قانون فرقی ندارد. در قوانین ما مثل بسیاری از کشورهای دیگر مبحثی به نام ادله اثبات دعوا وجود دارد. ادله اثبات دعوا، یعنی دلایلی که از نظر قانون گذار برای ثابت کردن ادعا در دادگاه قابل قبول است. حتما در فیلم ها و داستان ها شنیده اید که از دلایل محکمه پسند صحبت می کنند. ادله اثبات همان دلایل محکمه پسند است. در قانون مدنی دلایل اثبات دعوا در ماده ۱۲۵۸ اینطور لیست شده است: اقرار - اسناد کتبی - شهادت - امارات - قسم. در ماده ۱۶۰ قانون مجازات اسلامی هم ادله اثبات جرم عبارت از اقرار، شهادت، قسامه سوگند و علم قاضی است.

دنباله مطلب در صفحه ۴۸

# فال سنارگان

#### دعا

در این ماه، ممکن است بتوانید مقداری پول دربیابید. در این زمان باید از خریدهای مهم خودداری کنید، در غیر این صورت ممکن است در انجام تعهدات خود با مشکل مواجه شوید. برخی از پیشنهادات خلاقانه ممکن است به شما در تکمیل یک پروژه مهم کمک کند. در سفرهای کوتاه مرتبط با تجارت موفق خواهید بود.

#### بهرمن

باید بر زبان خود کنترل داشته باشید تا از درگیری لفظی با عزیزان خود جلوگیری کنید. با تلاش و سخت کوشی خود، ممکن است بتوانید خانه خود را خریداری کنید. روزهای خوب در افق است و مزایای مالی تضمین می شود. این امکان وجود دارد که شما نیاز به مراقبت از خود و خانواده خود داشته باشید.

#### اسفند

دیگران ممکن است از تمایل شدید شما برای تصمیم گیری در مورد آینده تان آزرده شوند، اما این زندگی شماست و شما هستید که باید زندگی کنید. انتقاد بی جا، نگرانی بیش از حد و ترس ممکن است احساس آزادی و خود انگیختگی شما را محدود کند. تلاش سخت شما ممکن است به سرعت با پاداش هایی که سزاوار آن هستید نتیجه دهد.

#### مهر

از طریق سخت کوشی و تلاش، بسیاری از شما ممکن است مبلغ قابل توجهی کسب کنید. احتمال خوبی وجود دارد که یک گردش خانوادگی ترتیب دهید. شما می توانید با درگیر شدن در درون نگری و درگیر کردن افکار خود در فعالیت های مثبت، از استرس و فشار زندگی روزمره کم کنید. مراقب سلامتی خود باشید.

#### آبان

فداکاری شما به خانواده ممکن است به شما در به دست آوردن عشق و محبتی که می خواهید، کمک کند. هر پروژه ای که در این ماه روی آن کار کنید، ممکن است نتیجه دهد. این ماه ممکن است به عنوان پله ای برای پیشرفت مالی یا حرفه ای شما باشد. توانایی شما برای کمک به نیازمندان ممکن است باعث تحسین گسترده مردم شود.

#### آذر

ممکن است در مسائل مالی خود شکوفا شوید. اگرچه امکان فشار تعهد وجود داشته باشد، اما منابع کافی برای مقابله با مشکلات را دارید. دانش و پشتکارتان به شما کمک می کند تا در رسیدن به اهداف تان موفق شوید. صاحبان مشاغل باید از تصمیم گیری عجولانه خودداری کنند. تصمیمات عجولانه می تواند شما را در آب داغ قرار دهد.

#### تیر

هنگام تصمیم گیری مهم شغلی، صبر کنید. ممکن است به شما فرصت کار در یک کشور خارجی پیشنهاد شود. به احتمال زیاد ارتباط و اشتراک عشق و احساسات وجود خواهد داشت. ممکن است رابطه شما در نتیجه این امر تقویت شود. باید مراقب سلامتی خود بود زیرا این امر می تواند منجر به هزینه های غیرمنتظره شود.

#### مرداد

قبل از رفتن به رختخواب سعی کنید از هر گونه بحث و گفتگوی غیر ضروری خودداری کنید. ناآگاهی یا بی احتیاطی در خوردن ممکن است منجر به مشکلات جدی سلامتی شود. در این ماه، فعالیت بدنی و مدیتیشن ممکن است به شما در حفظ سلامتی خود کمک کند. ممکن است جوایز دلپذیرتری دریافت کنید.

#### شهریور

در این ماه ممکن است شما خانه خود را بازسازی کنید یا ماشین بخرید. سلامت یکی از عزیزان تان ممکن است نیاز به توجه ویژه داشته باشد. این ماه ممکن است پر از گردش های خانوادگی باشد. در انتظار افزایش حقوق و دستمزد همراه با ترفیع باشید. احتمالاً در زندگی حرفه ای خود به پیشرفت چشمگیری دست خواهید یافت.

#### شروالدین

برخی از اختلاف نظرها احتمالاً برای کسانی که در تجارت خانوادگی هستند وجود دارد. مسئولیت های خانوادگی نیز ممکن است به سراغ شما بیاید. مسائل حقوقی ممکن است در این ماه شما را ناامید کند و توصیه می شود فعلاً صبور باشید. با خوردن یک رژیم غذایی متعادل و نوشیدن آب فراوان، از سلامت خود مراقبت می کنید.

#### اردیبهشت

انتظارات خود را با شریک زندگی تان مدیریت کنید. کسانی که می خواهند تشکیل خانواده بدهند ممکن است کمی بیشتر صبر کنند. حفظ نگرش مثبت، خونسردی و برنامه ریزی برای این ماه ممکن است به شما در دستیابی به اهداف تان در زندگی حرفه ای و شخصی کمک کند. زمان با کیفیتی را در کنار عزیزان خود بگذرانید.

#### فرورداد

به احتمال زیاد سفرهای بدون برنامه و مسافت طولانی وجود دارد که می تواند منجر به موفقیت طولانی مدت پروژه خود باشد. در این ماه باید مراقب سلامتی خود باشید. نتیجه مورد انتظار شما از یک شغل یا تجارت خارجی ممکن است به دست آید. هنگام پاسخ دادن باید صبور باشید، این امر می تواند مانع از وارد شدن به یک دعوی بیهوده شود.

## انگلیسی با لهجه فارسی خاطرات یک ایرانی بزرگ شده در آمریکا

نویسنده: فیروزه جزایری دوما ترجمه: غلامرضا امامی (بخش پانزدهم)

### ایرانی ها درخواست کار ندهند!

پدر در هفده سالگی به عنوان دانشجو به استخدام شرکت نفت ایران درآمد. با تلاش خود مراحل ترقی را در شرکت گذراند و سرانجام شد مدیر پروژه ارشد. یک عمر تجربه او در کار پالایشگاه باعث شد به آمریکا بیایم، جایی که او به عنوان نماینده شرکت نفت بر کار پیمانکاران آمریکایی در طراحی یک پالایشگاه در اصفهان نظارت می کرد. بعد از سی سال کار برای آن شرکت، پدر هیچ وقت نگران امنیت مالی آینده اش نبود. اما با وقوع انقلاب ایران زندگی پدر زیر و رو شد. ساخت پالایشگاه های جدید در ایران به تعویق درآمد و یک شبه، تخصص پدر دیگر مورد نیاز نبود. شرکت نفت کارهای متفرقه ای در ایران به او پیشنهاد کرد که هیچ کدام مورد علاقه اش نبود. با نگرانی زیاد تقاضای بازنشستگی پیش از موعد کرد که با بی میلی پذیرفته شد. پدر به توانایی هایش برای پیدا کردن شغلی در آمریکا اطمینان داشت. در کمتر از دو هفته یک شغل مهندسی توی یک شرکت آمریکایی پیدا کرد. تازه داشت کار جدید را شروع می کرد که تعدادی از آمریکایی ها توی سفارت آمریکا در تهران به گروگان گرفته شدند. پدر بیکار شد.

هر روز عصر می نشستیم جلوی تلویزیون و اخبار گروگان ها را دنبال می کردیم. ۴۴ روز انتظار کشیدیم. هر روز که می گذشت تنفر آمریکایی ها بیشتر می شد. تنفری نه فقط از گروگان گیرها، بلکه از تمام ایرانی ها. رسانه ها هم کمکی به بهتر شدن اوضاع نمی کردند. یک روز روزنامه محلی را باز کردیم و دیدیم با تیتیر درشت نوشته: «یک ایرانی از بقالی دزدی کرد» ایران به اندازه هر کشور دیگری خوب و بد دارد، اما به نظر می رسید که هر اوباشی از قضا ایرانی بود، می توانست سهم خودش را از شهرت به چنگ بیاورد. فروشنده ها شروع کردند به عرضه تی شرت ها و

برچسب ماشین هایی که روی شان نوشته بود: «ایرانی ها به خانه تان برگردید». جنایت علیه ایرانی ها افزایش یافت. مردم تا لهجه غلیظ مادر را می شنیدند از ما می پرسیدند: «شما کجایی هستید؟» و البته قصدشان گرفتن دستور پخت دلمه نبود. خیلی از ایرانی ها یک دفعه ترک، روس، یا فرانسوی شدند.

برای تکمیل نگرانی خانواده، مستمری پدر از ایران قطع شد. دولت ایران به او خبر داد که از آن به بعد اگر حقوق بازنشستگی اش، پولی که حاصل سال ها زحمتش بود، را می خواهد، باید برای دریافت آن به ایران برود. بدتر از همه، با وضعیت ناآرام ایران، ارزش مستمری اش به صفر رسیده بود.

پدر در پنجاه و هشت سالگی خود را بیکار و بدون هیچ چشم انداز روشنی می دید. هیچکس نمی خواست یک ایرانی را استخدام کند. پدر به ایران برگشت تا هرچه داشتیم بفروشد. ظرف سه هفته خانه را به یک دهم ارزش قبلی فروخت. یکی از همکارانش چهارده پاقه فرش ایرانی مان را ۱۳۰۰ دلار خرید، و چندماه بعد یکی اش را فروخت ۱۵۰۰ دلار. شاید بزرگ ترین بی عدالتی در موج تنفر از ایرانی ها این بود که ایرانی ها اغلب از تحصیل کرده ترین و موفق ترین مهاجران آمریکا هستند.

اخلاق کاری و دغدغه برای تحصیل، از ما شهروندانی تقریباً ایده ال می سازد. هیچکس نظر ما را درباره این که گروگان گیری کار درستی بود یا نه نمی پرسید، ولی تک تک ایرانی های آمریکا تاوان آن را می پرداختند. به بچه یک گلوله کاغذی پرت می کند، تمام کلاس تنبیه می شوند. برای پدر واقعا آزاردهنده بود که به عنوان شهروند درجه دو با او رفتار شود. اگر یک مهاجر نمونه وجود داشت، کاظم بود. شاید هیچ چیز این را بهتر از وسواس او در رای دادن بیان نکند.

وقتی من در زمان دانشگاه تابعیت آمریکا را گرفتم، پدر تلفن زد و پرسید آیا در انتخابات بعدی رای می دهم؟ جواب دادم: «اگر وقت کنم!» پدر گفت احتمالاً من لیاقت تابعیت را نداشته ام. به نظر او هر مهاجر نمونه وجود داشت، کاظم بود. می گیرد و رای نمی دهد، باید برگردد.

سعی کردم عصبانی اش کنم: «پس آمریکایی هایی که اینجا به دنیا می آیند و رای نمی دهند چی؟» جواب داد: «باید آنها را شش ماه بفرستند به یک کشور غیر دموکراتیک. آن وقت رای می دهند.» به پدر گفتم: «این برنامه تبعیدشان کنید» به نظرم زیاد دموکراتیک نیست، چون لابد آزادی های موجود در این مملکت، آزادی بی تفاوت بودن را هم شامل می شود.» تلفن را قطع کرد. من رای دادم. دنباله مطلب در صفحه ۵۲

## مریم سالاری

### مربی یوگا

یوگا رقص بین رهایی و تسلیم است.

یوگا سفری است توسط خویشتن، از خویشتن، به سوی خویشتن.

◆ Chair Yoga ◆ Hatha Yoga ◆ Vinyasa Yuga

### با انجام یوگا شما می توانید:

- ◆ شناخت و ارتباط بهتر با بدن ◆ قبول وضعیت جسمی و روحی ◆ بالا بردن نیروی تفکر ◆ شناخت انرژی های درونی
- ◆ تعادل بین چاکراها ◆ هماهنگی بدن، فکر و روح ◆ سلامتی و شادابی برای تمام عمر

برای اطلاعات بیشتر در مورد کلاس ها با من تماس حاصل فرمایید!

(408) 802-8882

<http://mindfullyogagroup.com>

MINDFUL YOGA  
Group





درجه، شغل و واحد نظامی خود را بنویسید و امضا کنید.» من در آن زمان امضایی داشتم که با نقش یک ستاره شروع می شد و با یک ستاره بزرگتر و در انتها به یک حرف پ تمام می شد و زیر آن م نام خانوادگی ام را می نوشتم که برای کسی که در آن مرحله از آزمایش ناظر است، و خط فارسی را هم نمی شناسد، چیزی جز به هم خوردگی مشاعر امضا کننده، معنی نمی داد. بلافاصله از من پرسیدند که حالت چطور است؟ گفتم: «خوبم.» گفتند: «پس این چیست که کشیده ای؟» گفتم: «امضا من است.» گفتند: «باز هم امضا کن.» کردم و گفتند: «باز هم امضا کن.» و هر سه امضا را در ماینیور می دیدند. پوزش خواستند.

ارتفاع را روی بیست و پنج هزار پا، نگاه داشتند و گفتند: «دوباره به آن تصویر که نقش مانند فرش داشت نگاه کنید و بنویسید چه رنگ هایی می بینید؟» به تصویر که نگاه کردیم تغییر کرده بود و مانند آن بود که در گرگ و میش شامگاه به آنها نگاه می کنیم. همه رنگ ها، بنفش شده بودند و تیره تر می شدند. شروع کردند به پرسیدن. از هر کدام سؤالی می کردند و پاسخی می گرفتند که باعث خنده باقی می شد، بدون آنکه پاسخ دهنده بداند که کجایش خنده دار بود. جالب این بود که هر کسی، دیگری را دست می انداخت و ادای دیگری را در می آورد و خیال می کرد که خودش خوب جواب داده. آرام آرام ناخن های مان تیره و تیره تر شدند و لبهای مان هم رو به کبودی نهاد. گفتند: «یک شرح حال از خود را به روی صفحه سفید بنویسید.» صفحه ای که در آن چیزی نوشته نشده بود را برداشتیم و شروع به نوشتن کردیم. احساس می کردیم که چراغ ها را کم سو کرده اند و عمدا محیط را کم نور نموده اند. اما این چنین نبود. از یک چیز ناشناخته، شاد بودیم، اما نمی دانستیم آن چیز چیست. همه لبخند بر لب داشتند و آرامشی که همراه با حالتی چرت زدن بود. شرحی بر روی کاغذ نوشتیم و گفتند: «نام و نشان خود را نیز زیر آن بنگارید.» چشمم به نوشتن دو همکلاسی های دو طرفم افتاد. دیدم دارند با تانی و کند روی کاغذ خطوط کج و کوله ای رسم می کنند که هیچ معنی و مفهومی ندارند و مانند اثر عبور یک حلزون از روی کاغذ، خطوطی نقش شده. ولی من به کار خود ادامه دادم و نمی دانستم که شرح حالی را که می نویسم، همانند همان شرح حال است که بغل دستی هایم می نویسند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷



## مریم حجتیان

راهنمای زندگی - Life Coach  
Certified Professional Coach



Certificate No: 2022-4007

### عضو رسمی فدراسیون بین المللی کوچینگ ICF

انسان های موفق و خوشحال برای رسیدن به اهدافشان همراهی يك کوچ مورد تایید و متخصص را در مسیر زندگی خود انتخاب می کنند.

- کشف رسالت در زندگی
- مدیریت روابط شخصی و عاطفی
- رسیدن به اهداف خود در زندگی
- رسیدن به بخشش خود و دیگران
- رهایی از سر درگمی در کار و حرفه
- مدیریت و کنترل افکار منفی و خشم
- راهکارهای اساسی برای کسب آرامش درونی

حضور و آنلاین

با تعیین وقت قبلی:

 (415) 378 2077

Mhojatiyan@gmail.com



## آمریکا

بخش پنجم  
عباس پناهی

برای بر آورد سقف توان مان در شرایط اکسیژن کم و فشار کم، درست شبیه به ارتفاع های زیاد در آسمان، بدون استفاده از کپسول اکسیژن و لباس های مخصوص در کم فشاری، به ساختمانی رفتم که مانند تانکرهای بنزین ساخته شده بود. اما بسیار بزرگ و با دیواره ای یک پارچه از فولاد، با قطر یک اینچ یا تقریباً دو و نیم سانتی مترو چند لایه با دو بخش مجزا. یک بخش بزرگ، که خلبانان، بدون لباس مخصوص و بدون اکسیژن و مانند این که در اتوبوس نشسته اند، که البته بالای سر هر خلبانی یک دهنی که وصل به کپسول اکسیژن بود، قرار داشت تا در شرایط اضطراری، از آن استفاده کنند. و در هر سمت دیواره آن اتاق مخصوص، یک نیمکت یک سره و طولی بود که ده پانزده نفر در یک سمت و ده پانزده نفر دیگر هم در سمت دیگر، روبروی یکدیگر قرار می گرفتند. این اتاق، توسط یک دیوار فولادی و شیشه ای، به قطر دو اینچ یا پنج سانتی متر، از اتاق پزشکان و متخصصین جدا می شد که با دربی، مانند درب زیر دریایی ها، یا گاو صندوق ها که پس از بسته شدن توسط یک دستگیره چرخ مانند، آبنندی می شوند، مرتبط می گردید. درون آن قسمت، همه چیز مانند شرایط محیط زیست معمولی بود. آنجا، پزشکان و روانپزشکان و متخصصین می نشستند و ناظر بر احوالات و دگرگونی های بینایی و هوشی و بیداری مغزی خلبانان می شدند. همه وسایل آزمایشی، در کنار هر خلبانی گذاشته شده بود و از اتاق متخصصین، با بلندگو با خلبانان گفتگو می شد. درب ها که بسته شدند، ارتباط هوای درون این کپسول بزرگ با بیرون قطع گردید. هوا و فشار، آرام آرام از اتاق شروع به میکیده شدن کردند. یک دستکش لاستیکی از نوعی که برای شستن ظرف ها به کار می رود، بدون هوا، با بندی، به ته آن بسته شده و آویزان بود. و با هر اندازه که از فشار هوا کم می شد، دستکش متورم می گردید و همان مقدار کم هوا که در درون دستکش موجود بود، گسترش میافت و جا باز می کرد. یعنی فشار اطراف کمتر از همان مقدار هوای محبوس در داخل دستکش می گردید. دستگاه های داخل کپسول، مشابه دستگاه های داخل کابین در پرواز بودند. در حینی که دستکش باد می کرد، ارتفاع سنج، هم، اندازه فشار، و هم، ارتفاع آن را نشان می داد. ارتفاع سنج، وقتی ده هزار پایی را نشان می داد، دستکش لاستیکی، به اندازه یک طالبی شده و وقتی پانزده هزار پایی را نشان می داد، به اندازه یک توپ والیبال شده بود. هیچ چیزی اتفاق نیفتاده بود و بچه ها مانند همه وقت های دیگر با هم گپ می زدند و از اینجا و آنجا صحبت می کردند. در این وقت، از اتاق پشت شیشه توسط بلندگو گفتند: «برگه شماره یک را بردارید و به سؤالی های آن، پاسخ دهید.» همه سؤال ها جنبه معما داشت و قصد آن، تشخیص قوه تصمیم گیری بود که در آن ارتفاع، سنجیده شود. مثلاً یکی از سؤالی ها این بود: «هم اکنون فرض کنید تنها نشسته اید و کتاب می خوانید. در باز می شود و یک ببر بنگال به داخل جست می زند و به شما حمله می کند. و در مقابل آن چهار گزینه بود: ۱- شما فرار می کنید. ۲- خود را پنهان می کنید. ۳- شما هم، به آن حمله می کنید. ۴- از خود دفاع می کنید.» و خواسته بود برای هر گزینه که انتخاب می کنیم، توضیح دهیم و دلیل بیاوریم. هر کدام، نظر خود را می نوشتیم و آنها از طریق ماینیور، پاسخ های مان را می خواندند و نمره می دادند. همه سؤالی ها، مانند این، خواهان یک تصمیم گیری نزدیک به درست، در آن ارتفاع که کمبود اکسیژن، مغز را به حالت غلط اندیشی میاورد بودند. پس از آن که این برگه ها پر شدند، ارتفاع را بالا تر بردند و به بیست هزار پا رساندند و مراقبت های شان هم شدیدتر شد. با چندین صفحه از آزمایش های مختلف، تست های هوشی، بینایی و عکس العملی گرفتند. یکی از برگه ها، تصویری که تقریباً، مانند نقش وسط فرش های خودمان، با رنگ ها و طرح های گوناگون بود، و از همه می خواستند که زیر برگه بنویسیم که چه طرح و رنگ هایی می بینیم و همه نوشتیم. ارتفاع را زیاد کردند که کمی بالاتر از بیست هزار پایی بود. سه چهار نفر، چشم شان سیاهی رفت و رو به بیهوشی رفتند که دو نفر، مجهز به لباس و اکسیژن به سرعت آمدند و اکسیژن به آنها رساندند و آنها را به اتاق حایل میان دو اتاق منتقل کردند و در را مجدداً بستند و آن مقدار، جابجایی میان دو هوا را با سرعت جبران کردند که البته فشار اتاق حایل، تقریباً برابر فشار همین اتاق آزمایش بود. ولی پس از بسته شدن در، می توانستند به اتاق ناظرین بگردند. ارتفاع را بیشتر کردند و گفتند: «نام و نام خانوادگی،



را هم قاطی پسته ها کن. تخمه هائی را هم که گفתי خراب است، دور نریز و دوباره با تخمه ها مخلوط کن. از نخودچی کورک هم هرچه مانده بزن دست نخودچی های دو آتشه بو داده درجه یک، در آجیل مخلوط هم پسته و فندق و بادام کمتر بزن، تخمه کدو زیادتر. نرخ های قدیمی را هم بردار و نرخ های جدید را بنویس. مواظب باش گرانفروشی نکنی!

شیرینی فروش که دید آقا رضای آجیلی مشغول انجام وظیفه است، گفت: «خوب منم رفتم که به کارم برسم» او هم رفت در مغازه و شاگردش را صدا کرد: «آهای پسر، بیا ببینم. درست چشم و گوشت را باز کن و بین چه می گویم. امروز دیگر مثل سابق نیست که مردم شیرینی و چربی زیاد دوست داشتند. امروز همه فهمیده اند که از این چیزها مرض قند می گیرند. از این به بعد در شیرینی ها هرچه کمتر شکر بزنی بهتر است. نان خامه ای هم همینطور. خامه اش را کمتر بزن و نانیش را زیادتر کن. به کیک هم دیگر کشمش نزن، فقط سه چهار کشمش رویش بگذار. تخم مرغ هم به شیرینی نزن برای کبد بد است. نرخ های سابق را هم عوض کن و نرخ های تازه را روی شیرینی ها بزن. مواظب باش گران نفروشی!»

در این وقت بقالی بغلی و پلوی پهلویی و چلوی جلویی رسیدند. آنها هم همه تصمیم گرفته بودند که از نرخ های جدید پیروی کنند. شیرینی فروش از رزاز پرسید: «خوب حاج آقا، شما برای مبارزه با ارزان فروشی چه تصمیمی گرفته اید؟» جواب داد: «هر کاری که شما کردید، ما هم همان کار را می کنیم. ما هم روغن ارزان تهیه می کنیم چون اتفاقا سیب زمینی هم کیلویی سه چهار ریال ارزان شده.»

چلوکبابی هم دستور داده بود که از این به بعد در هر بشقاب چلوکباب برنج کمتر بریزند. هر سیخ کباب را هم نازکتر و کوتاه تر بگیرند. با هر چلوکباب هم اگر تابه حال نصف قالب کره می گذاشتند حالا ثلث قالب بگذارند. خلاصه همه نرخ های جدید را زدند و دستوره های تازه را اطاعت کردند. کاسب گردنش از مو باریک تر است و وقتی بازرسان نازنینی به جنگش می آیند که به کمند زلف و شمشیر ابرو و خنجر مژه و ناوک نگاه مسلح هستند، جز این که پرچم صلح برافرازد و سر تسلیم فرود آورد چاره دیگری ندارد. هر که با پولاد بازو پنجه کرد، ساعد سیمین خود را رنجه کرد.

از فردا هر که وارد شیرینی فروشی می شد و مثلا می پرسید: «نان خامه ای کیلویی چند است؟» جواب می داد: «خامه ای ریز ۱۵۰ ریال، خامه ای درشت ۱۳۰ ریال نرخ جدید است و آن طرف هم چادر زده اند و مواظبند که ما گران نفروشیم. اگر شکایتی داری برو زیر چادر.»

در همین وقت آجیل فروش هم داشت به مشتری خود می گفت: «این نخودچی دو آتشه بو داده درجه یک است که تا دیروز قیمتش دوازده تومن بود. حالا ده تومن شده، اگر باز هم حرفی داری برو زیر چادر.»

عصر آن روز من دم یکی از چادرهای بازرسان اتاق اصناف رسیدم و در آنجا دوستی را دیدم که پشت میزی نشسته بود. بعد از سلام و علیک پرسیدم: «حالا از کارت راضی هستی؟» جواب داد: «اوه! خیلی هم راضیم» پرسیدم: «چطور؟ این شغل حقوقش زیادتر است؟» جواب داد: «نه، حقوقش همان است. منتهی کارش کمتر است برای اینکه هیچکس از دست کسبه شکایت ندارد چون هیچ کاسبی گرانفروشی نمی کند.»

## بروزیر چادر!

ابوالقاسم حالت

وقتی که نمی دانم برای چندمین بار باز برای مبارزه با گرانی کمرها را سفت کردند، آقا حسن شیرینی فروش به مغازه پهلویی خود نگاهی انداخت و سرکی کشید و آقا رضای آجیل فروش را که در ته مغازه بود صدا زد و گفت: «آقا رضا، چه کار می کنی؟»

- شکر خدا را می کنم.

- این روزها هوا خیلی پس است، خبر داری یا نه؟

- بله. ولی هوا هر چه هم طوفانی باشد باکی نیست. ما گرگ باران دیده ایم. - این دفعه دیگر این تو بمیری از آن تو بمیری ها نیست. روزنامه نوشته هیئت عالی نظارت بر قیمت ها، نرخ شیرینی و آجیل را تا هفده درصد پائین آورده.

- عجب!

- بله خیلی سخت می گیرند. ماموران اتاق اصناف چهار چشمی مواظبند. نباید دم به تله داد.

- این را به کسانی باید گفت که دم دارند. ما که الحمدلله دم نداریم. مگر توداری؟

- نه. ولی از شوخی گذشته خیلی باید مواظب بود. یک عده از خانم ها هم با مامورین همکاری می کنند.

- فهمیدم. اینها همان ها هستند که تا به حال آدامس می جویدند. حالا باید سماق بکنند.

- مسئله سماق نیست، مسئله چماق است. اینها با پلاکارد سراغت می آیند. - با برانکار؟ چه خوب! لابد لباس پرستاری هم می پوشند که هر جا دیدند مشتری نرخ چیزی وحشت کرد و حالش بهم خورد، به نعش کشی نیفتند و با برانکار حملش کنند.

- نه آقا رضا، حواست کجاست؟ اینجا نوشته که این خانم ها پلاکارد دارند، نه برانکار. پلاکارد گویا یک جور تابلوست که رویش نرخ ها را می نویسند و گل چوب می کنند و جلوی مغازه ها راه می افتند. هر کس هم که گران فروخت اسمش را روی این تابلوها می نویسند و آبروئی برایش باقی نمی گذارند. حالا شیر فهم شدی؟

- بله. می فهمم. خوب هم می فهمم. مثل جاده هراز که تا به حال صد دفعه هی باز و بسته شده، مبارزه با گرانی هم هی شدت و ضعف پیدا کرده، شل کن سفت کن در آورده اند. امروز سخت می گیرند، فردا باز خودشان سست خواهند شد. - بهر حال، امروز روزی است که سخت گرفته اند. اینجا نرخ شیرینی و آجیل، حتی نرخ تخم کدو و تخم جاپونی و کشمش و توت و انجیر خشکه را هم نوشته اند. آن چادر هم که آن روبرو زده اند چادر بازرسان اتاق اصناف است. درست روبروی مغازه ما دکان باز کرده اند. حالا دیگر قضیه «هذا مسجد و هذا منبر» است. مشتری همین که دید جنسی را دو ریال گران خریده فوراً راه را نزدیک می کند. از این طرف خیابان به آن طرف می دود و برای ما مایه می گیرد. آنوقت خر بیار و مرافعه بکن. تا چشم واکنی می بینی هم جریمه داده ای و هم اسمت را توی لیست سیاه انداخته اند.

- خوب حالا که اینطور است ما هم گران نمی فروشیم. ما بچه های حرف شنوی هستیم. درست مطابق همان نرخ هائی که اعلان کرده اند می فروشیم. این که غصه ای ندارد.

آجیل فروش این را گفت و بلافاصله شاگردش را صدا زد: «آهای پسر، بیا ببینم. آن پسته های دهن بسته و فندق های پوکیده را چه کار کرده ای؟ همان آشغال ها که گفتم بریز توی چاه فاضلاب. ریختی یانه؟ اگر نریختی همه را بردار باز از هم سوا کن. فندق هایش را بزن تنگ فندق ها، پسته ها

## ماهنامه پژواک

(408) 221-8624



## خاطراتی از هنرمندان

پرویز خطیبی (بخش چهاردهم)

### آیا «سارنگ» واقعاً خودکشی کرد؟

سارنگ یکی از بهترین شاگردان سال اول هنرستان هنرپیشگی بود که پس از اخذ دیپلم در تئاتر تهران استخدام شده بود. پدرش سید احمد خان، تعزیه خوان دوران ناصرالدین شاه بود که آواز خوش داشت و در زمان خود بسیار معروف بود. سارنگ با صدای بم و رسا، اغلب نقش سلاطین و فرماندهان و خلفا را بازی می کرد، از جمله نقش یزیدین معاویه در نمایش فاجعه رمضان و نقش «شاه صفی» که در واقع شاهکارش بود. سارنگ و صادق بهرامی دو دوست قدیمی و جدا نشدنی بودند. بهرامی عضو وزارت دارائی بود و سارنگ در شهرداری خدمت می کرد. این دو نفر که عشق و علاقه فراوانی به کار تئاتر داشتند در دوران نوجوانی بازیگری تئاتر را در روی تخت حوض خانه دوستان شروع کردند. بعدها بهرامی به وسیله عمویش منشی باشی بهرامی که یکی از بنیانگذاران «کمدی اخوان» بود، برای ایفای نقش یوسف در کودکی انتخاب شد و من این نمایش را در سالن سیرک تهران دیدم. پس از آن بهرامی و سارنگ و «اکبر دستورز» که او هم علاقه مند به بازیگری بود، در سالن کافه شهرداری نمایشنامه کمدی «سه مسافر و یک تخته‌خواب» را به روی صحنه آوردند و بعد که تئاتر دائمی تهران شروع به کار کرد سارنگ و بهرامی رفته رفته مشهور شدند.

سارنگ جوانی شوخ و بذله گو بود. زیاد مطالعه می کرد و اکثر نمایشنامه های خارجی را که به فارسی ترجمه شده بود می خواند و همیشه آرزو داشت ویلهلم تل اثر شیلر را بازی کند. او طبع شعر هم داشت و گاه به خاطر دل خودش اشعاری می ساخت و برای من می خواند، حتی چند بار من و او غزل اشتراکی ساختیم که در توفیق سال های ۲۱ و ۲۲ چاپ شد. سارنگ علاوه بر نقش های جدی، نقش های کمدی را هم خوب ایفا می کرد. مثلاً در نمایش «دردرس تلفن» کسی باورش نمی شد که این کسی که نقش حاملباشی را اجرا می کند همان هنرپیشه ای است که چندی قبل در نقش شاه صفی به روی صحنه آمده است. سارنگ همچنین یک نمایشنامه تک پرده ای به نام «بدگمان» نوشته بود که خودش می گفت: «سوژه آن را از زندگی با همسر اولم که بسیار بد خیال بود گرفته ام، او مردی بود صریح‌اللهجه، خوش صحبت و رفیق باز. اولین شبی که در هنرستان هنرپیشگی مرا با مجید محسنی دید، اصرار کرد که با هم برای صرف شام به رستوران کرامت برویم. وقتی به رستوران رفتیم سارنگ دستور غذا و مشروب داد و آخر سر که موقع پرداخت صورت حساب شد رو کرد به من و گفت: «من اصلاً پول ندارم پول غذا و مشروب را بده برویم.» به او گفتم که «به اندازه کافی پول همراه نیست»، گفت: «اشکالی ندارد، من این جا می نشینم برو از منزل پول بیاور.» خوشبختانه از رستوران تا خانه ما راهی نبود. رفتم و خیلی زود برگشتم. وقتی داشتم صورت حساب را می پرداختم سارنگ به مدیر کافه گفت: «این را فقط به خودت می گویم که من قلم استخوانی را که توی خورش قیمه شما بود یک ماه پیش امضاء کردم. امشب همان استخوان توی خورش من بود!» یک روز دیگر، من و سارنگ با اتومبیل آخرین سیستمی که تازه خریده بودم از جاده پهلوی به تجریش می رفتیم، بین راه سارنگ دستور توقف داد و من ایستادم، بلافاصله از ماشین پیاده شد و پای دیوار یک ساختمان نوساز ایستاد و مشغول قضای حاجت شد. در این وقت صاحبخانه که یک سرهنگ دوم ارتش بود روی بالکن آمد و وقتی سارنگ را در آن حالت دید فریاد زد: «چه می کنی؟» سارنگ گفت: «می بینی که دارم ادرار می کنم، سرهنگ که بیشتر عصبانی شده بود گفت: «پای دیوار خانه من؟ اگر مردی صبر کن تا بیایم پائین و حقت را کف دستت بگذارم.» سارنگ با صدای بلند خندید و داد زد: «هیچ غلطی نمی توانی بکنی.» سرهنگ به اطاق برگشت تا پائین بیاید، سارنگ با سرعت خودش را به ماشین رساند و سوار شد و گفت: «زود باش روشن کن بریم، جالب این که من هر چه استارت زدم آن ماشین نو آخرین سیستم روشن نشد. سرهنگ آمد یقه سارنگ را گرفت و با چوب دستی شروع به کتک زدن او کرد. من فریاد زدم: «آقا چه کار می کنید؟! این سارنگ است.» و سرهنگ هوار کشید که «غلط کرده، کجایش سرهنگ است؟» گفتم: «سارنگ، هنر



هوشنگ سارنگ

بود، با خونسردی گفت: «فایده ندارد، تا حساب را تسویه نکنی از عرق خبری نیست»، سارنگ قسم و آیه خورد که همین امشب قرار است از صندوق تئاتر مبلغی به عنوان مساعده بگیرد و آخر شب به طور قطع حسابش را تسویه خواهد کرد. یحیی خان با اکراه لیوان را پر کرد و به دست سارنگ داد. سارنگ لیوان عرق را لاجرعه سر کشید. در این وقت چشمش به یکی از مشتری ها افتاد که با او سلام و تعارف می کرد. سارنگ پس از سلام و علیک رو کرد به یحیی خان و گفت: «یحیی جان، از حسین آقا پول نگیری ها، بنویس پای من.» یک مرتبه یحیی خان از کوره در رفت و فریاد کشید که «بابا سارنگ تو چند تا پا داری؟ مگر هزار پانی که می گویی بنویس پای من!» اما همانطور که اشاره شد سارنگ در نمایش لیلی و مجنون رل ابن سلام رقیب مجنون را برعهده داشت. این نمایش کمدی را «غلامعلی فکری» نوشته بود و نقش لیلی را «تامارا» رقصه معروف آن زمان بازی می کرد. روزها که من و سارنگ با هم بودیم، من جملات تازه ای به او یاد می دادم که روی صحنه بگوید و باعث خنده بیشتر تماشاگران شود. این بار با توجه به توری که لیلی جلوی صورتش می انداخت و شباهت زیادی با مگس پران اسب های درشگه داشت، به سارنگ گفتم که «امشب وقتی با لیلی عشق بازی می کنی، به او بگو عزیزم، چرا مگس پران جلوی صورتت آویزان کردی؟» و سارنگ هم شب این جمله را روی صحنه تکرار کرد. ناگهان خانم تامارا از جا بلند شد و سیلی محکمی به گوش سارنگ زد. سارنگ که واقعا دردش گرفته بود آمد جلوی صحنه خطاب به من که در بالکن نشسته بودم گفت: «بین چه کارهایی دست من میدی؟» و مردم متوجه بالکن شدند. احمد دهقان مدیر تئاتر تهران آمد که چه خبر است؟ این چه افتضاحی است؟ و پرده را کشیدند.

سارنگ در دوران جوانی با دختر عمویش ازدواج کرده بود. حاصل این ازدواج پسری بود به نام خسرو که سارنگ فوق العاده به او علاقه داشت. از آنجا که سارنگ مردی بود اهل دل و اهل ذوق، غالباً وقتش را با دوستان می گذرانید و شب ها خیلی دیر به خانه بر می گشت. همسرش از این موضوع به خصوص مشروب خوردن او گله فراوان داشت، اما هرگز زورش به سارنگ نمی رسید. یک شب که من و سارنگ خیلی دیر به خانه او رفتیم تا استراحت کنیم، همسر سارنگ گفت که اگر این وضع ادامه پیدا کند تقاضای طلاق خواهد کرد. صبح روز بعد، هنگام خروج از منزل سارنگ یادداشتی به این مضمون نوشت که: «این جانب هوشنگ سارنگ به جان فرزندم خسرو قسم می خورم که دیگر لب به مشروب نزنم.» بعد این نامه را به دیوار اطاق مقابل در ورودی کوبید و هر دو از خانه بیرون آمدیم. شب بعد تصادفاً باز هم من و سارنگ با هم بودیم و سارنگ برخلاف قولی که داده بود کاملاً مست و سرحال بود. از او خواستم که خودش به تنهایی به منزل برود ولی آن قدر اصرار کرد که نتوانستم امتناع کنم. وقتی وارد خانه شدیم همسر سارنگ گفت: «حالت بکش، باز که مستی! پس این نامه چه بود که نوشتی و به دیوار زدی؟» سارنگ با همان حالت مستی جلو رفت و نگاهی به کاغذ انداخت و گفت: «کدام پدر سوخته این نامه را نوشته؟» بعد دست برد و نامه را از دیوار کند و پاره کرد. جالب این که فردا صبح مجدداً نامه دیگری به همان مضمون نوشت و به دیوار نصب کرد. این کار شب های بعد هم تکرار شد تا بالاخره همسر سارنگ تقاضای طلاق کرد.

عزم آن دارم که امشب نیمه شب  
پای کوبان کوزه دُردی به دست  
سر به بازار قلندر بر نهم  
پس به یک ساعت ببازم هرچه هست  
تا کی از تزویر باشم رهنمای  
تا کی از پندار باشم خودپرست  
پرده پندار می باید درید  
توبه تزویر می باید شکست  
وقت آن آمد که دستی بر زخم  
چند خواهیم بود آخر پای بست  
تو مگردان دور تا ما مردوار  
دور گردون زیر پا آریم پست  
مشتری را خرقة از سر بر کشم  
زهره را تا حشر گردانیم مست  
همچو عطار از جبت بیرون شویم  
بی جبت در رقص آئیم از الست  
**عطار**

ای عشق، همه بهانه از توست  
من خاموشم، این ترانه از توست  
آن بانگ بلند صبحگاهی  
وین زمزمه شبانه، از توست  
من اندوه خویش را، ندانم  
این گریه بی بهانه، از توست  
آی آتش جان پاکبازان  
در خرمن من زبانه، از توست  
افسون شده تو را زبان نیست  
ور هست، همه فسانه، از توست  
کشتی مرا چه بیم دریا؟  
طوفان ز تو و کرانه از توست  
گر باده دهی و گرنه، غم نیست  
مست از تو، شرابخانه از توست  
من را چه اثر به پیش چشمت؟  
کاین مستی شادمانه از تست  
پیش تو چه توستی کند عقل؟  
رام است که تازیانه از توست  
من می گذرم خموش و گمنام  
آوازه جاودانه از توست  
چون سایه مرا ز خاک بر گیر  
کاینجا سر و آستانه از توست

**هوشنگ ابتهاج**



یا رب مرا یاری بده تا خوب آزارش کنم  
هجرش دهم، ز جرش دهم، خوارش کنم، زارش کنم  
از بوسه های آتشین، وز خنده های دلنشین  
صد شعله در جانم زخم، صد فتنه در کارش کنم  
در پیش چشمش ساغری، گیرم ز دست دلبری  
از رشک، آزارش دهم، وز غصه بیمارش کنم  
بندی به پایش افکنم، گویم خداوندش منم  
چون بنده در سودای زر، کالای بازارش کنم  
گوید میفزا قهر خود، گویم بکاهم مهر خود  
گوید که کمتر کن جفا، گویم که بسیارش کنم  
هر شامگه در خانه ای، چابک تر از پروانه ای  
رقصم بر بیگانه ای، وز خویش بیزارش کنم  
چون بینم آن شیدای من، فارغ شد از سودای من  
منزل کنم در کوی او، باشد که دیدارش کنم  
گیسوی خود افشان کنم، جادوی خود گریان کنم  
با گونه گون سوگندها، بار دگر یارش کنم  
چون یار شد بار دگر کوشم به آزار دگر  
تا این دل دیوانه را راضی به آزارش کنم

**سیمین بهبهانی**

تن پیر گشت و آرزوی دل جوان هنوز  
دل خون شد و حدیث بُتان بر زبان هنوز  
عمرم به آخر آمد و روزم به شب رسید  
مستی و بت پرستی من همچنان هنوز  
عالم تمام پُر ز شهیدان فتنه گشت  
تُرک مرا خدنگ بلا در کمان هنوز  
بیدار مانده شب همه خلق از نغیر من  
و آن چشم نیم مست به خواب گران هنوز  
هر دم کرشمه های وی افزون و آنگهی  
خسرو ز بند او به امید امان هنوز

**دهلوی**

بگو به شیخ هر آن چه از تو بر مسلمانی  
رسید از اثر جهل بود و نادانی  
ندانم این که چه خواهد گذشت بر تو ز خلق  
خدا نکرده بدانند اگر نمی دانی  
میان اهل دل، اهل ریا همین فرق است  
که داغ ماست به دل، داغ او به پیشانی  
به زلف یار مبادا که بر خورد زین روی  
نمی کنم گله و شکوه از پریشانی  
به ضعف بازوی رنجور و ناتوانی ما  
نظر مکن، بکن امروز آن چه بتوانی  
پرستش زر و محکوم زور گشتن گشت  
به قرن بیستم از امتیاز ایرانی  
برند سجده به گوساله زر این ملت  
که هست چون گله گوسفند قربانی  
خیال و فکر و غم و غصه خون دل غم عشق  
به شهر دل به چه ارزانی و فراوانی

**عارف قزوینی**

می گذرم از میان رهگذران مات  
می نگرم در نگاه رهگذران کور  
این همه اندوه در وجودم و من لال  
این همه غوغاست در کنارم و من دور  
دیگر در قلب من نه عشق نه احساس  
دیگر در جان من نه شور نه فریاد  
دشتم اما در او ناله مجنون  
کوهم اما در ای نه تیشه فرهاد  
هیچ نه انگیزه ای که هیچم پوچم  
هیچ نه اندیشه ای که سنگم چویم  
همسفر قصه های تلخ غریبم  
رهگذر کوچه های تنگ غرویم  
آن همه خورشید ها که در من می سوخت  
چشمه اندوه شد ز چشم ترم ریخت  
کاخ امیدی که برده بودم تا ماه  
آه که آوار غم شد و به سرم ریخت  
زورق سرگشته ام که در دل امواج  
هیچ نبیند نه خدا نه خدا را  
موج ملالم که در سکوت و سیاهی  
می کشم این جان از امید جدا را  
می گذرم از میان رهگذران مات  
می شمرم میله های پنجره ها را  
می نگرم در نگاه رهگذران کوز  
می شوم قیل و قال زنجره ها را

**فریدون مشیری**

به بازیگری ماند این چرخ مست  
که بازی نماید به هفتاد دست  
زمانی به باد و زمانی به میغ  
زمانی به خنجر زمانی به تیغ  
زمانی دهد تاج و تخت و کلاه  
زمانی غم و خواری و بند و چاه  
همی خورد باید کسی را که هست  
منم تنگ دل تا شدم تنگ دست  
اگر خود نزادی خردمند مرد  
ندیدی به گیتی همی گرم و سرد  
بزداد و به سختی و ناکام زیست  
بدان زیستن زار باید گریست  
سر انجام خاکست بالین اوی  
دریغ آن دل و رای آئین اوی

**فردوسی**

ای خواجه حساب عمر بر گیر  
زین خط دو رنگ شام و شبگیر  
جز خط مزور شب و روز  
حاصل چه ازین سرای دلگیر  
خوابیست جهان و زهر لقمه  
خوابیست حیات و مرگ تعبیر

**خاقانی**



## ایلان ماسک، تهدیدی واقعی علیه دموکراسی

### سیوا ویدیانانان

زمانی ایلان ماسک یک ماشین‌باز و خیال‌پرداز نامتعارف، عجیب و مضحک، ولی در کل سرگرم‌کننده بود که گروهی مهم در سیلیکون ولی بنا به دلیلی او را جدی می‌گرفتند. ولی او از عمق یا قدرتی برخوردار نبود که مایه نگرانی افراد خارج از کسب و کار خودش باشد. اما حالا ماسک یک غول رسانه‌ای است که تصمیماتش به بهای جان انسان‌ها تمام می‌شود و دنیا را تحت تاثیر قرار می‌دهد. او مضحک‌تر از همیشه به نظر می‌رسد، ولی دیگر نمی‌شود او را نادیده گرفت یا مسخره‌اش کرد. البته ماسک به این خاطر غول رسانه‌ای نیست که مالک توئیتر است (که حالا اسمش شده اکس: حرف محبوب ماسک). در سال ۲۰۲۲ زمانی که او توئیتر را خرید، این پلتفرم شاید جزو ۱۰ سرویس



اجتماعی پرمصرف دنیا هم نبود و هرگز درآمد بزرگی کسب نکرده بود. با این حال ماسک خیال می‌کرد این شبکه ۴۴ میلیارد دلار می‌ارزد.

از آن زمان تاکنون ماسک با ناشی‌گری و عصبانیت این سرویس را داغان کرده، سرویسی که زمانی میزبان مباحث مهم در میان نخبگان و مکانی برای کنشگری (از جمله جنبش جان سیاهان) بود و همچون یک سیستم اعلام خطر عمل می‌کرد که می‌توانست اخبار فوری و اورژانسی را به دنیا برساند. توئیتر پیش از ماسک، با همه بدی‌ها و خوبی‌هایش، ارزشش را از دست داده چون او با استعدادترین کارکنانش و با ارزش‌ترین آگهی‌دهندگان را از خود رانده است. همین‌طور ماسک به این خاطر غول رسانه‌ای نیست که برای گروهی از پسران عصبانی جذاب است که دوست دارند مثل او اولاد دورقمی داشته باشند، آن هم بدون تعهد و پیمان، و مدام مورد توجه عده‌ای مطبوعاتی متملق و ساده‌لوح باشند. ماسک به این دلیل یک چهره مهم قرن بیست و یکم است که شکلی جدید و غیرعادی از قدرت را در یکی از مهم‌ترین منابع در اکوسیستم مخابرات در دست دارد: اتصال اینترنتی ماهواره‌ای.

او می‌تواند به اراده خودش ارتباط دیجیتال میلیون‌ها نفر را قطع و وصل کند. او می‌تواند ماهیت فعالیت اینترنتی در جاهای حساس دنیا را هر وقت بخواهد نظارت کند، و او به اشکال متعدد سعی کرده این قدرت را آزمایش کند. از طرفی گویا هیچکس مایل یا قادر نیست او را پاسخگو کند.

قدرت رسانه‌ای ماسک عمدتاً از یک پروژه فرعی او نشأت می‌گیرد: استارلینک، که بخشی از کمپانی موشک و ماهواره اسپیس‌اکس است که تحت مالکیت خصوصی او قرار دارد اما بیشتر پولش را دولت داده. استارلینک کمبود بزرگی را در دسترسی اینترنت در دنیا برطرف می‌کند.

طی چند سال گذشته خصوصاً در اوکراین سرعت و قدرت و تاثیر استارلینک را دیده‌ایم. از شروع جنگ در زمستان ۲۰۲۲، استارلینک سرویسی حیاتی هم برای شهروندان و هم ارتش اوکراین بوده است. ماسک قبول کرد آسمان اوکراین را به هزینه استارلینک تحت پوشش کامل ماهواره‌ای قرار دهد، و دول ناتو و حامیان مالی خصوصی هم بیشتر گیرنده‌های زمینی را تامین کردند. اما ماسک نتوانست با ماهیت و روند جنگ به طور جدی تعامل کند، و برخی موقعیت‌های خطرناک ایجاد کرد، به خصوص وقتی از گسترش پوشش استارلینک به محدوده اراضی تحت اشغال روسیه خودداری کرد. او آن‌طور که خودش می‌گفت می‌خواست از مشارکت در یک اقدام جنگی بزرگ و افزایش تنش اجتناب کند. با توجه به این‌که روسیه از سال ۲۰۱۴ بخش‌هایی از اوکراین را تصرف کرد، این به معنای پذیرش بالفعل ادعای روسیه بر این اراضی از جمله کریمه و دونباس بود، آن هم بدون احترام به استقلال اوکراین، نگرانی‌های حقوق بشری، و حقوق بین‌الملل. این یک حرکت خطرناک و غیرمسئولانه در جهت خصوصی‌سازی مبانی اساسی یک منازعه جهانی است. غول‌های رسانه‌ای قدیم، امثال ویلیام رندولف هرست، فعالانه در جنگ نقش داشتند، و سرمایه‌گذارانی

مثل جی. پی مورگان به قدرت‌های بزرگ طی دو جنگ جهانی کمک می‌کردند. اما هیچ کدام از این ابرثروتمندان موج اول، به اندازه ماسک ظرفیت مستقیم برای شکل‌دهی نتیجه یک جنگ بزرگ بر اساس هوس‌های شخصی نداشت.

فضاحت پوشش ماهواره‌ای اوکراین، از تحویلی بسیار نگران‌کننده حکایت دارد: کنترل بی‌همتای ماسک بر مخابرات جهانی می‌تواند نقطه تحولی در مناقشات جهانی باشد. دمدمی بودن او می‌تواند مدیریت حیات دیجیتال کل یک کشور مستقل، نحوه اداره دولت آن و کسب‌وکارهایش، و نحوه فعالیت سیستم‌های رسانه‌ای آن را متاثر کند.

هر چند ماجرای اوکراین عمده توجهات مربوط به قدرت رسانه‌ای تازه ماسک را به خود جلب کرد، این فقط بخشی از یک تلاش بسیار گسترده‌تر و بی‌سر و صدا برای باز مهندسی کل مخابرات دیجیتال به دلخواه اوست. در حالی که کشورهای دنیا برای استقلال دیجیتال در برابر هیولاهای آمریکایی متا و آلفابت تلاش می‌کنند، در اخذی اینترنتی ماسک گیر افتاده‌اند. بسیاری از کشورها (حتی پیش از آن که به پلتفرم‌های انحصاری دسترسی پیدا کنند که توانایی‌شان را برای مشارکت در گفتمان عمومی محدود می‌کند) به امپراتوری استارلینک ماسک برای حمایت از اینترنت پرسرعت در مناطق تازه متصل شده و کم جمعیت خود وابسته شده‌اند.

قبضه استارلینک بر اینترنت دنیا به ماسک بازاری می‌دهد که تشنه محصول اوست، خیلی بیشتر از دیگر پروژه‌های او. بیشتر دنیا فاقد فیبر نوری زیرزمینی یا کابل‌کشی برای انتقال اینترنت پرسرعت به شهرهای آمریکاست. در نواحی وسیعی از دنیا که جمعیت اندکی دارد، ماهواره‌های کم ارتفاع استارلینک سرویس اینترنت بسیار خوبی را به شکل مقرون به صرفه با استانداردهای آمریکا ارائه می‌دهد. برای هر کسی که بین دو ساحل استرالیا یا کانادا (یا در مناطق دور دست آمریکا) زندگی یا کسب و کار می‌کند، یا یگان‌های نظامی در مناطق جنگی، وجود استارلینک ضروری است.

استارلینک مزیت اول بودن را داشت و توانست آسمان را از ماهواره‌های کوچک نسبتاً ارزان پر کند که گیرنده‌های سیار باتری‌خور روی زمین (از جمله کشتی و هواپیما یا پهپاد) را از سال ۲۰۱۹ به اینترنت وصل کرد و تا امروز بیش از ۵۰۰۰ ماهواره پرتاب کرده که به بیش از ۶۰ کشور سرویس می‌دهد. ماسک برنامه دارد تا ۴۲۰۰۰ ماهواره در مدار داشته باشد. و از آن‌جا که فضای فیزیکی برای ماهواره‌ها محدود است، ماسک از تراژدی کلاسیک محدودیت منابع سود جسته است: او یک کالای عمومی را منحصر کرده و همگان را وادار کرده تا از موضع نیازمندان همیشگی به او وابسته شوند.

کارهای ماسک به‌وضوح نشان داد که چرا این انباشت بی‌سابقه قدرت بسیار خطرناک است. چون برای کسی که اتصال جهانی اینترنت را از موضع پاسخگویی صفر کنترل می‌کند، تنها مبنای توزیع این سرویس ضروری در بازارهای نوظهور فناوری، هوس غول‌آسای خودش است. ماسک بارها این قدرت را با ناشی‌گری و تناقض و به اشکال خطرناک به کار برده است. البته ماسک صرفاً به لطف عزم و اراده خودش به ضدقهرمان عصر دیجیتال پرسرعت بدل نشد: این نقش به‌طور تدریجی و طی مذاکرات اولیه بر سر گستره و معماری شبکه جهانی وب متولد شد. در دهه ۱۹۹۰، آمریکا با توسل به فشار و ترغیب در مذاکرات تجاری اطمینان حاصل کرد که اپراتورهای خصوصی بیشتر زیرساخت دیجیتال دنیا خواهند ساخت. این یعنی کمپانی‌های آمریکایی مثل سیسکو، کوالکام، مایکروسافت، و گوگل بر تمام لایه‌های اکوسیستم مخابراتی جهان تسلط پیدا کنند. اما این اشتباهی بسیار بزرگ بود. آمریکا با پیش‌دستی و دادن کنترل کانال‌ها و شیوه‌های مخابرات دیجیتال جهان به طبقه غول‌ها، نگرانی‌های مهم سیاست عمومی از جمله حریم خصوصی، امنیت، و تنوع را به امور فرعی و ثانوی تبدیل کرد که از جنون نوآوری و توسعه عقب افتاد. این مسئله کشورها را واداشت این تکنولوژی را به سیستمی اضافه کنند که از قبل علیه اش پیکربندی شده بود. مثلاً رژیم‌های ضدلیبرال مثل روسیه و چین مدل اینترنتی غول‌ها را به سرعت برای سرکوب دولتی به خدمت گرفتند.

ماسک هم مثل دونالد ترامپ تشنه جلب توجه است و از جنجال‌سازی لذت می‌برد. او یک ستیزه‌جوی ضعیف‌کش است که به هیچ چیز جز توجیه اخلاقی خودش اعتقاد ندارد. اما خلاف ترامپ، ماسک انباشتی واقعی از ثروتی عظیم دارد. ترامپ به استثنای چهار سال ریاست‌جمهوری‌اش، هرگز چیزی را اداره نکرده که برای دنیا این قدر مهم باشد. ترامپ توانایی چندانی در اثرگذاری بر زندگی دیگران نداشت، جز شرکای تجاری بدبختش و متحدان سابقش که او معمولاً سرشان کلاه می‌گذاشت و بهشان خیانت می‌کرد. اما ماسک در حال حاضر شش کمپانی را کنترل می‌کند. بعضی‌شان مثل شرکت زیرساخت بورینگ عملاً فقط پوچ‌افزار می‌فروشد. بعضی‌شان مثل نورالینک و اکس‌ای‌آی پروژه‌های بلندپروازانه بیخود هستند و بعید است در کوتاه مدت (اگر نه هرگز) به بازار برسد.

## دلی نوشته

عبدالله خسروی

بسیاری از ما آنقدر در خواب عمیقی فرو رفتیم که انگار قصد بیدار شدن نداریم. وقتی از درد خودم و یا مردمان روزگارم می‌نویسم، بسیاری اعتراض کرده و کلی حرف و گاه هم شایعه ردیف می‌کنند. مهم نیست! بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم ما به زندگی در شب عادت کردیم! شاید هم از صبح و روشنایی روز می‌ترسیم. میان این مردم هر جور زندگی کنی باز نق خودشان را می‌زنند. انگار چاره‌ای ندارند تا دق‌دلی‌ها، کمبودها و عقده‌های شان را سر یکدیگر خالی کنند. عده‌ای برای امروز جوابی ندارند و آنوقت برای فردا معما طرح می‌کنند! چرا مدعی همدیگر می‌شویم؟! بعضی آدم‌های مریض احوال، گاهی نیاز دارند گندابی را که در فکر بیمار و دل چرکین شان دارند روی سر دیگری خالی کنند و همین افراد تخم تفرقه، شک و بدبینی و نفرت و حسادت را در جامعه و اطرافیان می‌کارند. از کسی که روراست و صادقانه، کمبودها و دردهای درونی و زندگی شخصیش را بدون غرور و عریان می‌نویسد و فاش می‌کند نباید گله کرد.

ما را تعارف و خود بزرگ بینی و زندگی کردن برای حرف مردم و پشت دیوارها، به اینجا رسانده که هنوز با افکار هزار سال قبل زندگی می‌کنیم ولی در پوشش و مدل گوشی و پست‌های دنیای مجازی، مدعی میراث‌دار ایران باستان و روشنفکری و تجمل و یکرنگ بودن و انسانیت و کمک به هم‌نوع هستیم. طی سال‌ها نوشتن، تلخ آموختم در این جامعه امیدی به راهی نیست وقتی همه دیوار و سنگ انداز شدیم، به گمانم، ما را به رندی افسانه کردند و ما در خواب شدیم.

جامعه بیشتر از وزیر، وکیل، قهرمان و ... به مشاهیر علمی و ادبی نیاز دارد، تا مردم در مسیر پیشرفت و تعالی و تکامل، گام بردارند و از لحاظ رشد عقلانی و ادبی و اخلاقی شاهد نسلی با دانش و با فرهنگ بشوند که الگو و مثالی برای اقوام و ملل دیگر باشند. یادمان باشد وقتی ادعای خرد ورزی، تعقل و اندیشه، و در حرف و شعار، برای آزاد بودن عقاید دیگران ارزش قائل هستیم، باید برای تمام سلاقی و نظرات و دیدگاه‌های متفاوت و حتی مخالف، احترام و حق مساوی قابل شویم و اجازه بدهیم دیگران، اندیشه‌ها و حتی درد دل‌های شخصی خودشان را با ما به اشتراک بگذارند. بی‌تفاوتی و قضاوت نسنجیده، از بالا به آدم نگاه کردن و نگاه نادرست، عاقلان اندر سفیه، آدم را از درون ذره ذره آب می‌کند. گاهی مجبوری بسوزی و بسازی تا قلمت و دیدگاه و رسالتی که حس می‌کنی به عنوان شاگرد کوچک دنیای بزرگ ادبیات بر عهده‌داری را فراموش نکنی و کنار نگذاری. مسئله بزرگ بودن است نه هر جور ماندن.

من نوشته‌های «صادق هدایت» و اشعار بانو «فروغ فرخزاد» را دوست دارم چون عریان و بدون ترس می‌نوشتند و تابو شکنی می‌کردند، ولی همیشه در نوجوانی به این فکر می‌کردم که چرا فرد فهمیده‌ای مثل صادق هدایت، خودکشی کردا گر چه من خودم را نویسنده و شاعر نمی‌دانم و یک دانش آموز هستم که تلاش می‌کنم هر روز بهتر از دیروز مشق‌هایم را بنویسم و امثال استاد هدایت، فرسنگ‌ها از نظر استادی و مهارت در نوشتن از من بالاتر هستند، ولی وقتی به این جمله ماندگارش فکر می‌کنم «در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره در انزوا روح را می‌خورد و می‌تراشد و این دردها را همیشه به کسی اظهار کرد، احساس می‌کنم هیچوقت دولت و مردم، عقاید و تفکرات آزادش را درست نفهمیدند و عده‌ای هم بیرحمانه بهش حمله کردند و همین قضاوت‌ها و رفتارهای نادرست، وادارش کرد مرگ را به زندگی ترجیح دهد و گرنه هیچکس برای مردن قدم به جاده زندگی نمی‌گذارد، هر چند می‌داند که مرگ در نهایت راهش را سد می‌کند. اما گاهی مردن بعضی افراد از جامعه اهل هنر و فرهنگ و ادب، شروع دیگر و زندگی تازه‌ای برای مخاطبان آثارشان به ارمغان دارد. انگار عده‌ای باید بپیرند تا ما دقیق‌تر و زیباتر، به بودن فکر کنیم. نویسندگان و شاعران به دنیا آمده‌اند تا زندگی سرد و یکنواخت و کسل کننده نگذرد و آدم‌ها از دیروز بداند و نسبت به احوال و شرایط امروز جامعه غافل نباشد و با امید به فردا ادامه بدهند. اهل قلم، حال دیگران را به قیمت بدی روزگار خود، خوب می‌کنند و این بزرگترین پاداشی است که آنها از زندگی می‌گیرند.



یادش بخیر، قدیما وقتی در بازی‌ها و شیطنت‌های کودکی زخمی می‌شدم، مادرم همیشه می‌گفت: «نگران نباش پسر، بزرگ شدی یادت میره»، و خیلی زود با همان

سادگی و صفای کودکی، درد را فراموش می‌کردم. مادرم راست می‌گفت. خیلی زود جای درد و محل زخم با شروع بازی بعدی از یاد می‌رفت و این قصه ادامه داشت تا این که بزرگتر شدیم و همزمان، دردها و زخم‌های روحی قد کشیدند ولی هیچوقت فراموش نشدند و نخواهند شد و به همین دلیل برای فراموش کردن و سرکوب امروز تلخ، با یادآوری روزهای شیرین قدیم گاهی به امروز رودست می‌زنیم.

نمی‌دانم چرا آدم‌ها از هر نسلی که باشند وقتی کم می‌آورند و تنها می‌شوند ناخودآگاه برای از یاد بردن وضعیت تلخ امروز به کوچه‌های خاطرات شیرین دیروز و علی‌الخصوص بچگی می‌زنند. من هم امروز دلگیرم و می‌خواهم با شما برگردم به روزهای کودکی و نوجوانی!

آن روزها با تمام کمبودها و سختی‌ها، روح زندگی در خانه و کوچه و خیابان‌ها جاری بود. روزگار ساده و بی‌آلایش می‌گذشت. از لحاظ بافت و ساخت و ساز، خانه‌های قدیمی متشکل از چند اتاق ساده و دلنشین بود که دور یک حیاط بزرگ قرار می‌گرفتند. وسط حیاط هم یک حوض آب پر از ماهی و باغچه‌ای پر از گل‌های شمعدانی قرمز، آقاچیا و اطلسی رنگ بود که نگین و تاج همه خانه‌های آن زمان بود و همیشه با دیدن و نشستن کنارش آدم از خیال‌های شیرین و حس خوب زیستن، مست و لبریز می‌شد. در اکثر خانه‌ها حداقل تک درخت میوه‌ای گوشه حیاط طننازی می‌کرد و اکثراً هم محل فرود انواع پرندگان بود. یک جورایی فضایی خیالی و آرامش بخش برای زندگی سنتی و پاک نفس کشیدن آماده بود.

یاد باد آن روزگاران، وقتی آدم‌ها موقع برگشت از کار و فعالیت‌های روزانه زنگ بلبلی خانه را به صدا در می‌آوردند و با دست پر، روی خوش و لب خندان وارد منزل می‌شدند و غم و مشکلات بیرون، کسادی بازار و درگیری‌های محل کار را پشت درب جامی گذاشتند تازه لبخند زندگی شروع می‌شد. وارد منزل که می‌شدی بساط چایی آماده و سماور نفتی همیشه روشن بود و صدای قل قل سماور قدیمی و بخاری که از لوله قوری چینی در اتاق پخش می‌شد حس گرمی داشت و مدام هوس خوردن چایی داشتیم.

شب‌های زمستان همگی دور کرسی گرد هم می‌نشستیم و با شوق و علاقه به قصه‌های مادربزرگ گوش می‌دادیم و اینقدر زمان زود و خوش می‌گذشت که اصلاً دلمون نمی‌خواست بخوابیم و صبح فرا برسد. سفره‌ها ساده بود و غذای ارزان و خوش طعم خانگی حرف اول را می‌زد. نمک و قند زندگی‌ها بالا و پایین نمی‌شد و دکترها نصف مغازه‌های شهر را اجاره نکرده بودند. آگه زن و شوهری حرف طلاق را می‌زدند، انگار جرم مرتکب شده بودند. بزرگترها در خانه‌ها کوچک نمی‌شدند و کسی دنبال آدرس خانه سالمندان نمی‌گشت.

دین و مذهب اعتقاد مردم بود ولی ابزار و لباس قدرت و تملق و ریاکاری نبود. در شب نشینی‌ها و جمع‌های خانوادگی همیشه حرف برای گفتن و شنیدن زیاد بود و کسی سکوت نمی‌کرد. روزهای آخر هفته سفره مهمانی پهن می‌شد و درب اتاق مهمان بر روی همه باز بود. شاید آدم‌ها ندار و تنگدست بودند اما تنگ نظر نبودند و دل هاشون فقیر نبود و با هم بودن رایگان بود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱



مانند ابریشم، مخمل و پارچه‌های ابریشمی انتخاب‌های محبوب هستند. این پارچه‌ها حس تجمل را به فضا می‌بخشند.

عتیقه‌جات و اشیای کلکسیونی: در فضای داخلی سنتی اغلب اشیای عتیقه و کلکسیونی وجود دارد که حس تاریخ و شخصیت را به فضا می‌افزایند. این قطعات می‌توانند شامل هر چیزی از مبلمان قدیمی گرفته تا اکسسوری‌های موروثی باشند



که هر کدام داستان خود را بیان می‌کنند و به جذابیت اتاق می‌افزایند.

چگونه از سبک سنتی در خانه خود استفاده کنید: رنگ‌های مناسب را انتخاب کنید: رنگ‌های گرم و جذاب را برای دیوارها، مبلمان و دکوراسیون انتخاب کنید.

مبلمان کلاسیک را انتخاب کنید: مبلمان با کیفیت و با جزئیات پیچیده را انتخاب کنید. از الگوهای سنتی استفاده کنید: الگوهای کلاسیک مانند طرح‌های گلدار و راه راه را

در اثاثه یا لوازم داخلی، پرده‌ها و فرش‌ها بگنجانید.

اکسسوری‌ها را با دقت زیاد کنید: لوازم جانبی مانند عتیقه‌جات، اشیای کلکسیونی و آثار هنری را انتخاب کنید تا به عمق و شخصیت را به فضای داخلی سنتی خود اضافه کنید.

روی راحتی تمرکز کنید: در این سبک همه چیز در مورد ایجاد فضایی گرم و دلپذیر است، بنابراین حتماً صندلی‌های راحت، پارچه‌های مخمل دار و نور ملایم را در نظر بگیرید تا فضای خانه شما دنج و دلپذیر باشد. در نتیجه، سبک سنتی در طراحی داخلی آمریکایی رویکردی بی‌زمان و ظریف برای تزئین خانه شما ارائه می‌دهد. با ترکیب عناصر کلیدی مانند تقارن، رنگ‌های غنی، مبلمان کلاسیک و پارچه‌های مجلل، می‌توانید فضایی دلپذیر را ایجاد کنید. با ترکیب این عناصر، می‌توانید خانه‌ای زیبا داشته باشید که نشان‌دهنده سبک شخصی شما باشد.



## ساخت و اجرای طراحی دکوراسیون

هستی موسوی  
طراح دکوراسیون داخلی

hastidesign99@gmail.com

### سبک سنتی: رویکردی جاودانه به طراحی داخلی آمریکایی

وقتی صحبت از طراحی داخلی به میان می‌آید، سبک‌های آمریکایی به اندازه خود این کشور متنوع هستند و منعکس‌کننده‌ای از سنت‌ها، تأثیرات فرهنگی در دوره‌های مختلف تاریخی هستند. از اوایل دوران استعمار تا به امروز، طراحی داخلی آمریکایی

تکامل یافته است و عناصر دوره‌ها و مناطق مختلف برای ایجاد سبک‌های منحصر به فرد و التقاطی نقش به‌سزایی داشته است. برخی از سبک‌های محبوب شامل سبک‌های سنتی، مدرن، خانه‌های کشاورزی و ساحلی جزو این سبک هستند که هر



کدام جنبه‌های متفاوتی از فرهنگ و ترجیحات آمریکایی را منعکس می‌کنند، اما در این مقاله قصد داریم درباره سبک سنتی طراحی داخلی آمریکایی صحبت کنیم. در واقع، سبک سنتی در طراحی داخلی آمریکایی کلاسیک و ماندگار است. از دوره‌های تاریخی مانند سبک‌های معماری و ویکتوریایی الهام می‌گیرد و بر ظرافت، تعادل و عملی بودن تمرکز دارد. بیابید به ویژگی‌های اصلی آن و این که چگونه می‌توانید زیبایی‌های این سبک را در خانه خود بگنجانید، صحبت کنیم.

#### عناصر کلیدی سبک سنتی

تقارن: یکی از ویژگی‌های بارز سبک سنتی، تقارن است. اتاق‌ها اغلب حول یک نقطه کانونی مرکزی، مانند شومینه یا یک دست‌مبلمان بزرگ چیده می‌شوند، مبلمان و



اکسسوری‌ها با یکدیگر باعث ایجاد حس تعادل و هماهنگی می‌شوند.

رنگ‌های گرم: فضای داخلی سنتی اغلب دارای یک پالت رنگی غنی و گرم است که شامل قرمزهای تیره، سبز، آبی و قهوه‌ای می‌شود. این رنگ‌ها حس


آرامش و صمیمیت را ایجاد می‌کنند و فضا را دنج و جذاب می‌کند.

مبلمان کلاسیک: مبلمان سنتی که اغلب از چوب ساخته می‌شوند و دارای جزئیات پیچیده‌ای مانند کنده‌کاری و قالب‌گیری هستند. مبلمان متداول شامل صندلی‌های بال‌پشتی، مبل‌های پشت‌شتری و صندلی‌های غذاخوری به سبک چپ‌پندل است. الگوهای سنتی: فضای داخلی سنتی اغلب دارای الگوهای کلاسیک مانند طرح‌های گلدار و راه راه است. این الگوها جذابیت بصری و بافت را به فضا می‌بخشد و ظرافت و پیچیدگی آن را افزایش می‌دهد.


پارچه‌های مجلل: پارچه‌ها نقش کلیدی در سبک سنتی ایفا می‌کنند و مواد مجلل

# وحد زمردی

مدرس و کارشناس موسیقی  
با بیش از بیست سال تجربه



تدریس کلاس‌های آواز، تار، ستار، تنبور، پیانو،  
ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی



(۴۰۸) ۷۴۵-۹۲۴۴  
www.vahidzomorodi.com

پژواک، نشریه برگزیده شمال کالیفرنیا

www.pezhvak.com

(408) 221-8624

## همراه بیمار

پدرم امروز عمل جراحی انجام داده و من به عنوان همراه بیمار در کنار تخت پدرم ایستاده ام. سرم پدرم تمام شده، به ایستگاه پرستاری داخل سالن می روم و از پرستاری که آنجا نشسته، می خواهم که زحمت کشیده و سرم پدرم را بکشد.



پرستار لبخند می زند و وقتی سماجت مرا می بیند می گوید: «برو چند دقیقه دیگر می آیم»، اما من هر چه صبر می کنم از پرستار خبری نمی شود. به ناچار به سراغ پرستار دیگری می روم، اما از او هم خبری نمی شود.

متوجه می شوم که اصلاً بین پرستارها رسم نیست که سرم را بکشند و همین که پرستار طبق دستور پزشک سر وقت سرم و آمپول بیمار را تزریق می کند لطف و بزرگواری کرده و دارای وجدان کاری بالاست. بهشت و دوزخ بیماران چه ربطی به پرستار بنده خدا دارد. کشیدن سرم جزو وظایف کاری پرستار نمی باشد.

همراه یکی از بیماران سرم پدرم را می کشد. اصولاً قبل از بستری شدن بیمار، باید کمک های اولیه و

تزریق و پانسمان به همراه بیمار آموزش داده شود تا همراه کارکشیدن سرم و تعویض پانسمان بیمار را انجام دهد.

آخرهای شب هنگامی که خاموشی زدند، رنگ از رخ هر چی چراغ بود پرید، خروپف همه بلند شد. مریض های محترم روی تخت هاشون به خواب ناز رفتند، در حالی که خواب سلامتی رو می دیدند. پرستارها هم به اتاق مخصوص استراحتشون رفتند شاید خواب بیمارستان بدون مریض رو ببیند. من هر چی سعی کردم روی صندلی بخوابم نتونستم. به ناچار رفتم روی تخت و کنار پدرم خوابیدم. این جوری به پدرم کاملاً نزدیک بودم و می تونستم بیشتر مواظبش باشم.

نیمه های شب ناگهان ازسوزش پشتم بیدار شدم. احتمالاً مار نیشم زده بود. فریاد زدم: «مار، پرستار گفت: «آروم باش، منم، آمپولت رو زدم، نفس راحتی کشیدم و از اینکه از مار خبری نبود خدا رو صد هزار بار شکر کردم. گفتم: «من همراه بیمارم، مریض این بغل دستیه».

در پایان این قسمت دلم نیامد که آفرین نگویم به وجدان کاری پرستاران، همان ها که در دل شب از خواب و استراحت خودشان می زنند و به فکر سلامتی بیماران هستند. اکثریت این قشر دارای وجدان کاری بالا هستند و شاید تعداد معدودی...

فرد است. یعنی گذشتن از مرز کودکی و وارد شدن به مرحله جدیدی است. ورود به نوجوانی فرد را با مشکلات فراوانی دست به گریبان می سازد. بررسی این مشکلات مستلزم بررسی همه جانبه نسلی است که در حال دگرگونی عمیق شخصیتی است و برای سازگاری از هیچ تلاشی دریغ نمی کند. می توان مشکلات نوجوانان را به ۵ دسته زیر تقسیم کرد:

(۱) اختلال در تصویر بدنی. (۲) بحران خودشناسی. (۳) مشکل اجتماعی شدن. (۴) مسائل جنسی. (۵) بیماری های روانی.

با انجام چند تحقیق در زمینه مشکلات نوجوانان ایرانی، مسائل آنها به صورت زیر طبقه بندی شده است:

(۱) دشواری های مالی. (۲) دشواری های تحصیلی. (۳) دشواری های ناشی از تعارضات گذشته و حال. (۴) دشواری های ناشی از مناسبات خانوادگی. (۵) دشواری های ناشی از تمایلات جنسی. (۶) اعتیاد نوجوانان. (۷) دشواری ایام فراغت. (۸) اضطراب ها و نگرانی ها.

با جمع بندی مشکلاتی که در دوره نوجوانی مطرح است می توان مشکلات آنها را به صورت زیر تقسیم و طبقه بندی کرد:

(۱) بحران بلوغ و مسائل ناشی از تحولات آن. (۲) بحران هویت و سردرگمی نوجوانان. (۳) مشکل مناسبات و روابط نوجوانان با والدین و همسالان. (۴) تحول ارزش ها در نوجوانان. (۵) مشکلات تحصیلی. (۶) مشکلات مالی و شغلی. (۷) مشکلات اوقات فراغت. (۸) مشکلات جنسی. (۹) بزهکاری ها. (۱۰) اعتیاد. (۱۱) مشکلات ناشی از معلولیت و نقایص بدنی (۱۲) مشکلات ناشی از بیماری های روانی.

## نوجوانی،

## عصر چالش های درونی

میثم پایی مطلق (بخش آخر)

### نکات کلیدی برای نوجوانان

۱- حتی در ۴۰ سالگی تان نیز شما برای پدر و مادران هنوز بچه هستید و آنها ممکن است گاهی ناخواسته و به غلط با همان رفتاری که در ۴ سالگی با شما داشته اند برخورد کنند. کمی بردبار باشید و با منطق و گفتگو آنها را به اشتباهشان واقف کنید.

۲- اکثر پدران و مادران خوبی و سعادت فرزندان شان را می خواهند و آنچه به نظرشان برای این مسئله صحیح و درست است انجام می دهند و در صورت لزوم حاضرند از همه چیزشان بگذرند ولی غافل از این هستند که در برخی از موارد تصمیم و اعمال شان نه تنها مفید نیست بلکه ممکن است زیان بار نیز باشد. فقط یک نکته را بخاطر بسپارید: لازم نیست همه چیز را خودمان تجربه کنیم. استفاده از تجربه دیگران نشانه خردمندی است و کسانی که از تجربه دیگران درس نمی گیرند، محکوم به تکرار هستند.

۳- هیچ منافاتی ندارد که با نظر و عقیده کسی مخالفت داشته باشید، ولی احترام وی را حفظ کنید. اگر با والدین خود بحث و گفتگو می کنید، چند نکته را به خاطر بسپارید. (۱) صحبت های او را قطع نکنید. (۲) از خود رفتار حرکتی نشان ندهید که وی فکر کند او را مورد تمسخر قرار می دهید. (۳) از به کار بردن کلمات سبک و به اصطلاح کوچه بازاری و بلند کردن صدا و فریاد زدن پرهیزید. (۴) با استدلال و منطق نظرات خود را بیان کنید. (۵) اگر طرف مقابل شما منطقی نیست با وی بحث استدلالی نکنید.

۴- زمانی که پدر و مادران عصبانی هستند کاری به کارشان نداشته باشند تا به حالت عادی بازگرداند.

۵- والدین گاهی بی منطق هستند و این کار آنها، شما را عصبانی می کند. هنگامی که یکی از شما عصبانی هستید، هیچگاه به بی منطقی آنها اشاره و انتقاد نکنید و صبور باشید.

۶- اگر نمی توانید با والدین خود صحبت کنید، یا آنها از صحبت کردن با شما عصبانی می شوند، سخنان خود را بنویسید و به آنها بدهید.

۷- گاهی اوقات با پدر و مادران به تنهایی بیرون بروید. به آنها بگویید دوست دارید گاهی با آنها تنها باشید. امکان دارد که آنها در ابتدا از شنیدن این موضوع نگران می شوند و گمان کنند که می خواهید خبرنگاری را به آنها بدهید. حتی ممکن است از شنیدن سخنان شما احساساتی شده و شما را در آغوش بگیرند. صبور باشید.

۸- وقتی والدین شما مشغول مطالعه و یا تماشای تلویزیون هستند، گاهی آنها را همراهی کنید. درباره موضوعاتی چون مدرسه، دوستان و دیگر مسائل مورد علاقه شان صحبت کنید. آنها ممکن است در آغاز تصور کنند که تغییر رفتار شما دلیل خاصی دارد، ولی این احساس را به تدریج از دست داده و شخصیت جدید شما را خواهند پذیرفت.

۹- اکثراً از والدین خود پرسید «چه کمکی می توانم به شما بکنم» بیشتر اوقات آنها از شما تشکر کرده و کاری به شما واگذار نخواهند کرد و یا گاهی انجام کارهایی را از شما خواهند خواست که ممکن است فقط چند دقیقه وقت شما را به خود اختصاص دهد. والدین از این رفتار شما خشنود شده و آنها نیز با شما همکاری خواهند کرد.

۱۰- اگر پدر و مادر شما با هم مشاجره می کنند، آنها را تنها بگذارید، زیرا اگر شاهد بگومگوی آنها باشید ممکن است با شما نیز برخورد کنند.

۱۱- با والدین خود صبور باشید، به یاد داشته باشید که دوران نوجوانی شما مرحله ای سخت برای آنهاست، بنابراین به آنها کمک کنید تا با آرامش و روحیه همکاری با این مرحله از زندگی شما برخورد کنند. آنها یک روزی از شما تشکر خواهند کرد.

۱۲- در مقابل درخواست هایتان که با جواب منفی روبرو می شوید و دلیل منطقی برای رد آن نمی یابید، بجای این که بگویید «چرا؟»، پرسید که «چکار می توانم بکنم یا درچه صورت با خواسته من موافقت می کنید؟» در این حالت معمولاً پدر یا مادر شرط و شروط مشخصی را برای رسیدن به خواسته تان ارائه می دهد.

**طبقه بندی مشکلات نوجوانان:** دوره نوجوانی یکی از بحرانی ترین دوران زندگی





دیده بودم. البته با دنیایی تفاوت از نظر سانسور که بیانات پر اشتیاقشون در مورد این فیلم ها باعث شد از این دسته هم جدا بشم و به سمت آخرین دسته کلاس برم. یعنی دسته خرخونا.

خلاصه اوادم اول کاری مجذوبشون کنم. با سر دسته خرخونای کلاس قرار گذاشتم بخاطر تقویت زبان تو مدرسه، من و اون تنها انگلیسی با هم صحبت کنیم. اونم قبول کرد ولی از اون به بعد همش ازم فرار می کرد که مبادا به چیزی بگم نفهمه ضایع شه. بنابراین از این دسته هم طرد گشتم.

حالا اینا به طرف یکی از بچه ها که بعدا فهمیدم دختر یکی از معلماست رییس نصف بچه های کلاس بود. یعنی کلاس به دو دسته کلی تقسیم می شد. به جان خودم نباشه به جان شما، اگه اینقدر که درمورد بچه های کلاس تحقیق کردم، در مورد فرمول های ریاضی تحقیق می کردم، الان فیثاغورث بودم.

خلاصه همه همدیگه رو به اسم کوچیک صدا میزدن اما من رو با فامیل. به روز خودکارم تموم شد، به این دختر ریسه که معلما درنا صدا میزدن، گفتم: «درنا خودکار اضافه داری؟» اول همه مثل جانی ها بهم خیره شدن. گفتم الانه ترور میشم. ولی بعد که درنا بهم خودکار رو داد نگاه ها مهربون شد و به اسم کوچیک صدام زدن و پذیرفتنم. بعدها دریافتم درنا اسم کوچیک سر دسته کلاس بوده و معلما از روی صمیمیت این طور صداش میزدن و من به همین سادگی در کلاس پذیرفته شدم. میدونستم، از اول اسم این دختره رو صدا می زدم و اینقدر بدبختی نمی کشیدم.

## کلاس جدید

کوثر غفاری

سلام امروز می خوام خاطره ورودم به کلاس جدید، بعد از انتخاب رشته رو تعریف کنم. همه دوستانم در رشته های مختلف پخش شدن و تک و تنها رفتم برای تجربه ای تازه و رشته ای که انتخاب کرده بودم. سر صف که شلوغ یلوغ بود و اینا ولی زنگ کلاس که خورد منم کیفم رو بغل کردم و با تردید وارد کلاس جدید شدم. اصلا به وضعی، همه چپ چپ نگاه می کردن. اون لحظه دقیقا حس به تازه وارد به گروه گانگسترا رو داشتم. رفتم به گوشه چپدم که معلم اومد. حالا نگم چه ضایعی سر کلاس پیش اومد، اما بریم سراغ زنگ تفریح. زنگ که زده شد، مثل زندانی های آزاد شده پریدم بیرون. وقتی دوباره زنگ خورد و وارد کلاس شدم، دیدم همه بچه ها به گوشه جمع شدن و سرانشون رو جلو بردن. من که اوادم متفرق شدن. خیلی حس بدی بود. خلاصه تصمیم گرفتم بنابر اصل بقا عضو یک دسته بشم. نزدیک ترین افراد به جایی که نشسته بودم گروه لوتی های مرام معرفتی کلاس بود. خواستم باهاشون ارتباط برقرار کنم اما زبونشون کتک بود. باهام سازگار نبود. رفتم سراغ دسته دوم. این دسته از بچه ها اصلا به حساب نمی اومدن، حتی کسی بهشون سلام نمی کرد. از کسی چیزی نمی گرفتن. به بار به برگه کاغذ می خواستم، اشکم رو درآوردن تا بهم دادن. خلاصه خواستم برم سراغ گروه سوم که دیدم اصلا نمی شه کنارشون ایستاد. کلا حرفهاشون ۱۸+ بود. خلاقی از سر و روشون می بارید. به روز درمیون هم بنابر اخبار منبع شبکه محبوب ماهواره شون، دعوا راه می انداختن تو کلاس. این دسته رو اصلا نزدیک شون هم نرفتم.

به دسته دیگه بچه های فانتری کلاس بودن. همش از شعر و نقاشی و فیلم های سینمایی حرف میزدن. به چند روزی رفتم کنارشون طراحی ها و داستانام رو نشون شون دادم. مورد استقبال هم بود، اما به هوبی سر اسم بعضی از بازیگرا میزد به کله شون و یقه آدم رو می چسبیدن و آتیشی می شدن.

در همین جا، جا داره به پشتکار شبکه چهار سیما به سختت نباشه بگم چون هر فیلمی که این بچه ها هفته قبل از شبکه های ماهواره دیده بودن، من تو شبکه چهار



حسن لشگری

## Pine Press Printing and Copying

با مدیریت ایرانی به همراه کادری مجرب و با داشتن پیشرفته ترین دستگاه های چاپ و ارائه بهترین سرویس در کلیه امور چاپی برای هموطنان عزیز

- ◆ Self & Full Service Copying
- ◆ Perfect Binding
- ◆ Tape Binding
- ◆ Laminating
- ◆ GBC Binding
- ◆ Wire-O-Binding
- ◆ Saddle Sticking
- ◆ Graphics Services
- ◆ Fold, Perf & Scoring



- ◆ Manuals
- ◆ Data Sheets
- ◆ General Printing
- ◆ Newsletters
- ◆ Catalogs
- ◆ Invoices
- ◆ Business Cards
- ◆ Letterhead
- ◆ Presentation

Tel: (408) 730-2552

info@pinepress.com

Fax: (408) 773-1000

www.pinepress.com

Serving our clients since 1985

با بیش از ۳۳ سال تجربه

1330 S. Mary Ave., Sunnyvale, CA 94087

## ۸ مارس ۱۹۷۹، تهران، ما انقلاب نگرديم تا به عقب برگرديم

رومينا اميدپناه



«کاوه گلستان» تنها مستندنگاری است که در آن روزها از زوایای مختلف این رویداد تاریخی، عکس‌هایی را ثبت کرده و چهره‌های معترض و خشمگین، غمگین، مضطرب و مصمم زنان از طبقات مختلف جامعه را گاه با کودکی در بغل و گاه با چادری بر سر اما هم‌چنان معترض به حجاب اجباری ماندگار کرده است. بیشتر عکس‌های این مجموعه تا سال ۱۳۹۳ و برگزاری نمایشگاه «هنگامه گلستان: شاهد ۱۹۷۹» در گالری «شو روم» لندن، دیده نشده بودند. وحدت و یکپارچگی زنان، تلاش آنها در روشن کردن یک دیگر و مجاب کردن مخالفان، از پای ننشستن و مبارزه و اعتراض پیوسته در هر فریم این عکس‌ها به خوبی مشهودند. در یکی از عکس‌ها، زنی که بعدها در مطبوعات به «ژاندارک تهران» معروف شد، در خیابان «مشتاق» در اطراف «دانشگاه تهران» در حال جدال و بحث با یک روحانی شیعه طرف‌دار اجباری شدن حجاب دیده می‌شود. او در عکسی دیگر، بر روی سقف یک مینی‌بوس در حال شعار دادن در کنار یک روحانی نشان داده شده که گفته می‌شود از طرف دفتر آیت‌الله طالقانی برای آرام کردن مردم به میان تظاهرکنندگان آمده است. این زن، «ملیحه نیکجومند»، بازیگر تئاتر و سینما با نام هنری «شیده رحمانی» است که سال‌ها پیش در مصاحبه‌ای چنین گفت: «آن روز، دقیقاً یادم نمی‌آید کی بود اما می‌دانم که تظاهرات، نزدیک دانشگاه تهران برپا شد. ما در خیابان مشتاق زندگی می‌کردیم و نزدیک دانشگاه تهران بودیم. از چند روز قبلش ارادل و اوباش ریخته بودند در خیابان‌ها و شعار یا روسری، یا توسری سر می‌دادند و پونز توی پیشانی دختران جوان می‌کوبیدند. هنوز حجاب قانونی و اجباری نشده بود اما درگیری بود میان زنان و چماق‌داران... ملیحه نیکجومند بعد از انقلاب هم در فیلم‌ها و سریال‌هایی بازی کرد و حجاب بر سر داشت اما همواره تاکید می‌کرد که اگر از حق انتخاب برخوردار بود، قطعاً چنین نمی‌کرد.

**پریوش خواجه‌نوری، هما ناطق، مهشید امیرشاهی و سیمین دانشور:** نگرانی زنان از حقوق و جایگاه خود در حکومت جدید موجب شد تا در سومین روز تظاهرات، یعنی شنبه ۱۹ اسفند، به کاخ دادگستری و پس از آن به ساختمان نخست‌وزیری بروند. به نقل از شاهدان، در طبقه آخر ساختمان دادگستری ماموران کمیته تفنگ به دست صف کشیده و رو به جمعیت معترض ایستاده بودند. در این روز، زنی محجبه به نام «مادر سپهری» که سه پسر چریک فدایی او به دست «ساواک» کشته شده بودند، پس از ورود به صحن دادگستری، چادر و روسری را از سر بر داشت و زنان یک‌باره شعار «حجاب اجباری، کفن آزادی» و «در بهار آزادی، جای حق زن خالی» سر دادند. علی‌رغم حضور هزاران زن معترض در برابر وزارت دادگستری و ساختمان کاخ، شخص وزیر از پذیرفتن نمایندگان زنان معترض، ملاقات با آنها و گوش دادن به خواسته‌هایشان خودداری کرد. پس زنان چاره‌ای نداشتند جز آن که قطع‌نامه‌ها و بیانیه‌هایشان را در همان محل بخوانند. «پریوش خواجه‌نوری»، عضو «کانون وکلای ایران» قطع‌نامه زنان دادگستری را مبنی بر درخواست حذف تبعیض جنسیتی، ایجاد قانون برابر و ایجاد امنیت قانونی برای زنان پشت میکروفون خواند و از دولت خواست «قانون حمایت از خانواده»، را ابقا و نقایص آن را برطرف کند. (از کتاب «خیزش زنان» در اسفند ۱۳۵۷ به کوشش «مهناز متین» و «ناصر مهاجر»)

پس از خوانده شدن قطع‌نامه زنان دادگستری، «هما ناطق»، مدرس رشته تاریخ دانشگاه تهران بیانیه «انجمن ملی زنان دانشگاهی» را خواند که در آن تبعیض جنسیتی محکوم و بر حق انتخاب پوشش تاکید شده بود. این در حالی بود که حمله به زنان معترض و تهدید آنها تا جلوی دادگستری و پشت تریبون هم ادامه داشت. هما ناطق آن روز را در مصاحبه با «بنیاد مطالعات ایران» چنین توصیف می‌کند: «توی دادگستری، پاسداران ریختند تو و گفتند که صدايت این‌جا در بیاید، خفیات می‌کنیم، برای این که این‌جا زندان است! بعد هم گفتند شما همه فاحشه هستید و پدرتان را در می‌آوریم. من اصلاً این قدر هول شده بودم که وقتی داشتم اعلامیه را می‌خواندم از طرف زنان دانشگاه، پایم می‌لرزید.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

صبح روز ۱۶ اسفند ۱۳۵۷، روزنامه‌های «کیهان» و «اطلاعات» خبری را منتشر کردند که زنان بسیاری را فردای آن روز (هشتم مارچ ۱۹۷۹) به خیابان‌ها کشاند. این تظاهرات گسترده که آغازگر گفتمان فمینیستی در ادبیات پس از انقلاب شد و «قیام شش روزه زنان» در اسفند نام گرفت، در واکنش به سخنرانی «روح‌الله خمینی» در مدرسه «فیضیه» قم اتفاق افتاد.

روح‌الله خمینی که تا پیش از تحقق انقلاب ۱۳۵۷، آشکارا حرفی از اجباری شدن حجاب به میان نیاورده بود، در سخنان روز ۱۵ اسفند خطاب به طلاب امور دینی گفت: «زن‌های اسلامی عروسک نیستند. زن‌های اسلامی باید با حجاب بیرون بیایند، نه این که خودشان را بزک کنند. زن‌ها می‌توانند در کارهای اجتماعی شرکت کنند ولی با حجاب اسلامی.» (اطلاعات، چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۵۷)

او در نخستین هفته‌های پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، درباره ضرورت حجاب شرعی در وزارتخانه‌ها و ادارات اسلامی نیز گفته بود: «آن‌طوری که برای من نقل می‌کنند [وزارتخانه‌ها]، باز همان صورت زمان طاغوت را دارد. در وزارتخانه اسلامی نباید معصیت بشود! در وزارتخانه اسلامی نباید زن‌ها لخت بیایند. مانعی ندارد بروند کار کنند، لیکن



با حجاب شرعی باشند، در حفظ جهات شرعی باشند.» (کیهان، پنج‌شنبه ۱۰ اسفند ۱۳۵۷) به دنبال چنین سخنانی در نیمه اول اسفند، روز پنج‌شنبه ۱۷ اسفند، برابر با هشتم مارچ ۱۹۷۹، یعنی «روز جهانی زن»، زنان ایرانی در مخالفت با حجاب اجباری در خیابان‌ها تجمع کردند و با سردادن شعارهایی از قبیل «ما انقلاب نگرديم تا به عقب برگرديم»، به تصمیماتی، از جمله برکناری زنان از قضاوت، احتمال لغو «قانون حمایت از خانواده» و دستور برای حجاب اسلامی در سطوح مختلف جامعه اعلام اعتراض کردند. این تظاهرات از تهران آغاز شد و ظرف چند روز دیگر شهرها، از جمله تبریز و گیلان‌غرب را نیز در بر گرفت. در این تظاهرات که تا پنج روز پس از روز جهانی زن ادامه یافت، زنان کارمند در وزارتخانه‌ها و نهادهای دولتی، وکلا و حقوق‌دانان، بسیاری از دانشجویان و دانش‌آموزان، اساتید و معلمان زن و عده‌ای از مردان به پشتیبانی زنان و حقوق آنها حضور فعال داشتند و مصرانه حق برخورداری از پوشش اختیاری، حقوق و قوانین استخدامی مساوی با مردان، عدم تبعیض جنسیتی و آزادی‌های اساسی (آزادی قلم، بیان، اندیشه، شغل و آزادی اجتماعی) را خواستار شدند. اما موافقان با حجاب اجباری و افراد موسوم به «حزب‌اللهی» نیز به مخالفت با زنان معترض برخاستند. این موضوع موجب درگیری میان موافقان و مخالفان حجاب، فحاشی و زد و خورد و دخالت چماق‌داران شد. اعتراضات و مبارزات زنان شش روز پیاپی ادامه داشت و هر روز بر شدت آن می‌افزود.

عاقبت آیت‌الله محمود طالقانی با گفتن جمله «در حجاب اجبار نیست» و هم‌چنین «مهدی بازگان» با اشاره به عبارت «لااکراه فی‌الدین»، به میانجی‌گری پرداختند و تا فوت طالقانی در شهریور ۱۳۵۸، با وجود درگیری لفظی و توهین به مخالفان حجاب، از شدت روند اجباری شدن حجاب اندکی کاسته شد. با این حال، بدون تصویب هیچ قانونی، سر کردن روسری یا مقنعه و پوشیدن مانتوی بلند و ساده و جوراب ضخیم اول برای زنان شاغل در ادارات و بعد در همه سطوح برای زنان اجباری شد. سرانجام، در سال ۱۳۶۲ «قانون مجازات اسلامی» در مجلس تنظیم و طبق ماده ۱۰۲ «قانون تعزیرات»، برای عدم رعایت حجاب اسلامی، مجازات (تعزیر تا ۷۴ ضربه شلاق) در نظر گرفته شد.

**هنگامه گلستان و قیام زنان به روایت تصویر:** غیر از گزارش‌های تصویری خبرنگاران خارجی، تنها گواه تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری در اسفند ۱۳۵۷ به روایت تصویر، عکس‌های هنگامه گلستان هستند. او (با نام خانوادگی «جلالی»، همسر مرحوم



## راه های افزایش خوشبینی در زندگی

گلنار

احتمالا شما هم این اصطلاح معروف را شنیدید که «باید نیمه پر لیوان را دید». دیدن نیمه پر همه امور و رویدادها و یا همان خوشبینی، توصیه بسیار رایجی است. حتی متخصصان سلامت روان نیز معتقد هستند که افراد خوشبین سلامت روان بیشتری دارند. اما به رغم همه این تأکیدات، بسیاری از افراد نمی‌توانند خوشبین باشند و یا شاید خوشبینی را مساوی با ساده‌لوحی و یا گول زدن خود تلقی می‌کنند. باورها و برداشتهای نادرست از مفهوم خوشبینی می‌تواند تأثیرات مخربی بر زندگی هر کس داشته باشد. اگر تصور کنیم خوشبینی یعنی همان چیزی که در ذهن ما هست اتفاق می‌افتد و هیچ رویداد منفی در زندگی وجود ندارد، از واقعیت دور می‌شویم و امور ناخوشایند زندگی خود را انکار می‌کنیم. برعکس اگر هیچ‌وقت خوشبین نباشیم، در برابر بحران‌های زندگی تاب مقاومت نخواهیم داشت. قبل از این که بخواهیم خوشبینی را در زندگی خود افزایش دهیم، بهتر است ابتدا با این مفهوم خوب آشنا شویم و در مورد تأثیرات آن بیشتر بدانیم.



خوشبین بودن به این معنا است که چگونه رویدادها را تعریف می‌کنیم و از چه دیدگاهی به مسائل نگاه می‌کنیم. خوشبینی یعنی یاد بگیریم علت وقوع رویدادهای مثبت را به خودمان نسبت دهیم نه شرایط محیطی و شانس و همچنین در مواجهه با رویدادهای منفی، نگاه واقع‌گرایانه داشته باشیم. سهم خودمان را منصفانه تعیین کنیم و نگاهی هم به سایر علت‌ها داشته باشیم و باور کنیم که می‌توانیم اشتباهات خود را جبران کنیم.

**تأثیرات خوشبینی در زندگی چیست؟** مطالعات و پژوهش‌های گسترده‌ای در خصوص تأثیرات خوشبینی در زندگی انجام شده است. نتایج این مطالعات نشان داده است که:

- ♦ افراد خوشبین در برابر بحران‌های مختلف تاب‌آوری بیشتری دارند. زیرا خوشبینی باعث می‌شود نقاط مثبت و منفی هر اتفاقی را با هم ببینند و بتوانند بر نقاط مثبت متمرکز شوند و برای غلبه بر نقاط منفی از حل مسئله استفاده کنند.
- ♦ خوشبینی باعث افزایش امید به آینده می‌شود. خوشبین‌ها همیشه به دنبال رشد شخصی و شکوفایی هستند و سعی می‌کنند بر موانع غلبه کنند. به همین دلیل مشکلات آنها را ناامید نمی‌کند و از حرکت باز نمی‌دارد.
- ♦ خوشبینی باعث می‌شود افراد سخت‌کوش باشند و به راحتی دست از تلاش برندارند، زیرا خوشبین‌ها تصور می‌کنند بالاخره می‌توانند به هر شکلی که شده از پس موقعیت برآیند. در مقابل از آنجایی که افراد بدبین، معمولاً انتظار دارند در کارشان شکست بخورند، در صورت مواجهه شدن با کوچک‌ترین مانع خیلی زود دست از تلاش می‌کشند. افراد خوشبین رفتارهایی را انجام می‌دهند که موجب ارتقا سلامت می‌شوند، مانند پیروی از یک رژیم سالم یا مراجعه منظم به پزشک جهت چکاپ و بیشتر از بدبین‌ها ورزش می‌کنند.

**تکنیک و راه‌های افزایش خوشبینی:** بسیاری از مردم تصور می‌کنند خوشبینی یا بدبینی یک صفت و ویژگی ذاتی است و انسان‌ها با این خصیصه به دنیا می‌آیند. اما مارتین سلیگمن روانشناس مثبت‌گرای معروف چنین عقیده‌ای ندارد. سلیگمن معتقد است همه افراد صرف‌نظر از تجربیات و آموخته‌های قبلی، می‌توانند روی ویژگی خوشبینی خود کار کنند و بهتر شوند. بنابراین خوشبینی آموختنی است. شما می‌توانید نگرش و باورهای خود را تغییر دهید و خوشبینی واقع‌بینانه را در خود پرورش دهید. اما فراموش نکنید این کار نیازمند صرف زمان و تمرین است. در ادامه موثرترین روش‌های افزایش خوشبینی که توسط روانشناسان افراکلینیک توصیه شده است معرفی می‌شوند:

**داشتن باورهای مثبت نسبت به خوشبینی:** برای اینکه بتوانیم فرد خوشبینی باشیم باید ذهنیت خود را تغییر دهیم. ابتدا باید مزایا و معایب خوشبینی را مرور کنیم.

سعی کنید اتفاقات منفی که برایتان پیش آمده را به یاد بیاورید. دقت کنید ببینید واکنش شما به این اتفاقات چگونه بوده است! خوش بین بودید و یا برعکس فقط بر نقاط منفی متمرکز شدید! بدبینی و تأکید بر نکات منفی چه اندازه به شما کمک کرده است و برعکس خوش‌بین بودن چه فوایدی داشته است! بررسی مزایا و معایب خوش‌بینی به شما کمک می‌کند تا بتوانید برای تغییر ذهنیت خود آماده شوید و در موقعیت‌های مختلف با یادآوری مزایای ذهنیت خوش‌بین آگاهانه از این الگوی رفتاری پیروی کنید.

**تمرکز بر نقاط مثبت:** کمی به نقاط قوت و توانمندی‌ها و موفقیت‌هایتان فکر کنید. این موارد را به شانس و تصادف ربط می‌دهید یا معتقد هستید ویژگی‌های درونی شما هستند و با تلاش بیشتر حتی بهتر هم می‌شوید؟ خوش‌بین‌ها اتفاقات مثبت زندگی خود را به شانس و تصادف ربط نمی‌دهند. آنها مسئولیت اتفاقات زندگی خود را می‌پذیرند و سعی می‌کنند نقاط قوت خود را پررنگ کرده و بر آن متمرکز می‌شوند. افراد خوش‌بین همیشه تلاش می‌کنند نقاط منفی را به نقاط مثبت تبدیل کنند.

**اصلاح خطاهای شناختی:** خطاهای شناختی به معنای سوگیری در پردازش اطلاعات و نتیجه‌گیری‌های اشتباه است. برخی از خطاهای شناختی منجر به افزایش بدبینی می‌شود و طبیعتاً اگر این نوع خطاها شناسایی شوند می‌توانیم خوش‌بین‌تر باشیم. دو خطای شناختی رایج که حس خوش‌بینی افراد را کاهش می‌دهند عبارت‌اند از:

**خطای شناختی پیش‌گویی:** پیش‌بینی می‌کنید که اوضاع بدتر خواهد شد و یا خطری در پیش است. مثلاً در امتحان قبول نخواهم شد یا برای همیشه بیکار خواهم ماند.

**خطای شناختی فاجعه‌سازی:** افرادی که دچار این نوع تحریف شناختی هستند، معتقدند که آنچه که اتفاق افتاده است، آن چنان دردناک و غیر قابل تحمل خواهد بود که نمی‌توانند آن را تحمل کنند.

برای غلبه بر این خطاها، سعی کنید الگوهای فکری خود را به چالش بکشید و شواهد کافی و گاهی متناقض پیدا کنید. فراموش نکنید که اصلاح خطاهای شناختی زمان بر است و به یک باره الگوی فکری شما تغییر نمی‌کند. اگر در این زمینه نیاز به کمک دارید می‌توانید از روانشناسان کمک بگیرید.

*Pouyan's music*

*Teaches piano & keyboard Children & adults*

*Dj Pouyan Live music*

*For all occasions*

**(925) 963-7982**

## ادامه مطلب اطلاعات حقوقی... از صفحه ۳۵

ای که بین طرفین معامله نوشته شده است. چک هم یک سند عادی لازم الاجرا است. دفتر تجار و بازرگانان هم سند عادی است. نکته ای که درباره اسناد عادی مهم است این است که امضا، اثر انگشت، حاشیه نویسی و خط خوردگی و خلاصه تمام موارد مندرج در آن می تواند قابلیت استناد داشته باشد. البته به شرطی که صحت و اصالت آنها تایید شده باشد.

**کپی اسناد:** اصولاً کپی اسناد برای اثبات دعوا مفید نیست و دادگاه اسناد اصلی را مبنای رای قرار می دهد مگر این که طرف مقابل یعنی خواننده بپذیرد کپی که در دست شماست صحیح است و اصل مدرک وجود داشته است. در حالت دیگری کپی یا رونوشت می تواند قابل اتکا باشد که یا از سوی دفاتر اسناد رسمی برابر اصل شده باشد و یا به نحوی احراز شود که اصل اسناد موجود بوده است. ولی به طور کلی کپی سندیت ندارد و در دادگاه مفید نیست.

**شهادت و شهود:** هم در دعاوی کیفری و هم در دعاوی حقوقی، شهادت شهود یکی از ادله بسیار محکم و مهم است. به همین دلیل شرایطی خاصی برای شهود در قانون منظور شده است تا شهادت هرکسی پذیرفته نشود، مخصوصاً در امور کیفری که اعتبار شهادت بسیار سختگیرانه بررسی می شود. اگر چه در قانون به تبعیت از نظر فق ها جنسیت شاهد محدود شده است و در برخی موارد تصریح شده که شهادت مردان مورد قبول است ولی در عمل و رویه دادگاه ها شهادت هرکسی اعم از زن و مرد که باعث علم قاضی شود و وجدان قاضی را اقناع کند پذیرفته است و فرقی میان زن و مرد نیست.

**قسم (سوگند):** در ابتدا خوب است بدانید که قسامه با قسم متفاوت است و همانطور که گفتیم قسامه مختص امور کیفری است و شرایط بسیار ویژه ای دارد که در این مقاله مجالی برای تبیین آن نیست. آنچه در اینجا توضیح خواهیم داد سوگند است که در اثبات برخی مسایل وقتی هیچ دلیل و مدرکی نباشد راهگشا و قاطع دعوی است. یعنی با ادای سوگند دعوا پایان می پذیرد و دیگر اظهاری مخالف با قسم پذیرفته نمی شود. در امور کیفری در حدود و تعزیرات سوگند پذیرفته نمی شود. ولی اگر اثبات شود که سوگند دروغ بوده به آن ترتیب اثر داده نمی شود و حتی برای کسی که قسم دروغ خورده مجازات پیش بینی شده است. به هر حال از نظر اخلاقی و شرعی نیز سوگند دروغ تبعات خوشایندی ندارد.

**علم قاضی:** همانطور که گفتیم در نهایت تشخیص قاضی و اقناع وجدانی او برای صدور رای نیاز است. در قانون مجازات اسلامی نظریه کارشناسی، تحقیقات محلی، اظهارات مطلعین و گزارش های متخصصین و همه قرینه هایی که ادعای مطرح شده را اثبات کند می تواند مستند رای قاضی باشد. منظور از علم قاضی حس ششم یا علم غیب او نیست بلکه مواردی است که به قاضی کمک می کند تا یقین کند که نتیجه پرونده روشن شده و امکان صدور رای وجود دارد. بنابراین هر چیزی و هر کسی که می تواند به پیشبرد دعوی شما در دادگاه کمک کند را با وکیل تان مطرح کنید تا با صلاحدید او در دادگاه مورد استناد قرار بگیرد. بسیاری از این موارد را حتی باید برای آغاز طرح بحث در دادگاه ضمیمه دادخواست تان کنید.

البته پیشنهاد من به شما این است که در تنظیم قراردادهای و معاملات خود دقت نظر داشته باشید و حتماً از مشاوره تخصصی بهره بگیرید. پیشگیری همیشه بهتر از درمان است. در موارد حقوقی هم بهتر است از بروز مشکل جلوگیری کرد تا بخواهید بعداً در دادگاه به حقوق تان برسید.

## توجه فوری

درخواست مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا برای اهدای پوشاک گرم، کیسه خواب، پخش مواد غذایی و احتیاجات زمستانی به بی خانمان ها.

بی خانمان ها در شهرهای مان احتیاج به توجه ما دارند. در این سرمای سرد، مرکز اسلامی شمال کالیفرنیا برای تهیه و جمع آوری پتو، پوشش های گرم، کیسه خواب و غیره به کمک شما نیازمند است.

برای دریافت اطلاعات بیشتر و مشارکت در این کار نوع دوستانه، لطفاً با ما تماس حاصل فرمایید.

۷۶۰۰-۸۳۲-۵۱۰

suzaun.hirbod@icnc.org

در نگاه اول به نظر می رسد قانون گذار از بسیاری از ابزارهایی که می توان با کمک آنها نکته ای را اثبات کرد غفلت کرده ولی در واقع در ماده ۱۶۲ برای تکمیل دلایل اثبات تاکید کرده که هرگاه ادله ای که موضوعیت دارد به عنوان اماره قضایی موجب علم قاضی شود، می تواند مورد استناد قرار بگیرد. پس در نهایت این قاضی است که باید مجاب شود که جرمی صورت گرفته و متهم مرتکب آن شده است.

در قانون مدنی هم در ماده ۱۳۲۱ در تعریف امارات آمده است که: «اماره عبارت از اوضاع و احوالی است که به حکم قانون یا در نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می شود.» پس تا اینجا مشخص شد که لازم نبوده تا تک تک چیزهایی که می تواند موجب اثبات ادعای شما شود در قانون ذکر شده باشد، مخصوصاً این که تکنولوژی روزانه پیشرفت می کند و ابزارهای نوینی برای ثبت و ضبط و تشخیص موارد ابداع می شود. بنابراین صدای ضبط شده، تشخیص پزشک، اسکرین شات و عکس، متن ایمیل و خلاصه هر چیزی که نشانه ای بر راستی و درستی ادعای شاکای یا خواهان باشد می تواند در دادگاه مورد استناد قرار بگیرد به شرطی که قاضی را قانع کند که این مدارک اصالت دارند و در جهت اثبات ادعا مفید هستند. در ادامه برخی نکات مربوط به ادله مطرح شده در قانون را توضیح می دهیم با این تذکر که اثبات دعوا امری کاملاً تخصصی است که به علم و تجربه نیاز دارد. لطفاً با خواندن این متن یا شبیه آن ریسک نکنید و این کار را به کاردان بسپارید.

**اقرار:** اقرار، اعلام حقی به ضرر خود و نفع دیگری است که می تواند کتبی یا شفاهی باشد، در دادگاه باشد یا خارج از دادگاه. حتی می تواند با عمل و اشاره صورت بگیرد. اصولاً انکار بعد از اقرار مسموع نیست مگر آنکه عذر قابل قبولی برای انکار اقرار وجود داشته باشد. مخصوصاً در دعاوی مالی سخن گفتن از برخی مسایل می تواند حکم اقرار داشته باشد و به ضرر مدعی و خواهان تمام شود، به همین دلیل و کلاً بیان برخی مطالب در دادگاه را برای موکلان شان ممنوع می کنند. اقرار کتبی معمولاً در متن تعهدنامه ها و اظهارنامه ها اتفاق می افتد، به خصوص در تنظیم اظهارنامه که بسیار مهم است. چون ممکن است شما به صورت کتبی دلیلی علیه خود به طرف دعوا بدهید. حتماً در فیلم ها دیده اید که به متهم می گویند هر حرفی بزنی علیه خودت استفاده می شود. در ایران هم توصیه ما به شما این است کم صحبت کنید و حتماً برای بیان مسایل با وکیل تان مشورت کنید. اقرار در دعاوی کیفری هم آثار و نتایج ویژه ای دارد. قانون گذار برای دفاع از حریم حق و عدالت در ماده ۱۶۹ قانون مجازات اقرار تحت شکنجه یا اجبار یا اکراه یا اذیت روحی و جسمی را فاقد ارزش دانسته و دادگاه را مکلف به تحقیق دوباره از متهم کرده است. حتی در جرایمی که مجازات قتل در پی دارد، در هر مرحله ای که انکار صورت بگیرد، مجازات متوقف می شود، حتی اگر مجازات در حال اجرا باشد.

**اسناد:** سند عبارت از نوشته ای است که قابل استناد باشد و دو نوع رسمی و عادی دارد. سند رسمی در اداره ثبت اسناد و املاک یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مامورین رسمی بر طبق مقررات تنظیم شده است. سند عادی، هر سندی است که رسمی نباشد، از اوراق و پیامک و داده و دیتا گرفته تا قولنامه و صلحنامه و اجاره نامه

نوشتن بر سنگ قبر  
به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق  
بدون هزینه

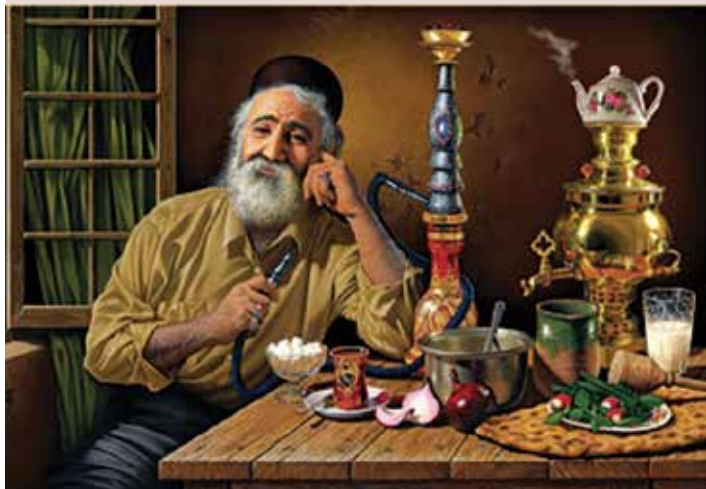
۸۶۲۴-۲۲۱(۰۸)

ماهنامه پژواک





محمود دولت آبادی قشنگ گفت: آنجا یک قهوه خانه بود، اما نشستیم به نوشیدن دو تا استکان چای... چرا؟!... دنیا خراب می شد اگر دقایقی آنجا می نشستیم و نفری یک استکان چای می خوردیم؟  
عجله... همیشه عجله... کدام گوری می خواستم بروم؟!  
من به بهانه رسیدن به زندگی، همیشه زندگی را کشته ام...



### ادامه مطلب ریخت شناسی شاعران... از صفحه ۲۷

**شاعران سوگوار:** اینان وظیفه گریاندن مردم، مسئولان، صاحبان صنایع سبک و سنگین، سرمایه گذاران و... مختلف را به عهده دارند.  
**شاعران پاچه خوار:** مدح گل، مدح دمپایی، مدح تیر چراغ برق، مدح بند کفش و مدح سیبل مسئولان جزو وظایف ذاتی این شاعران محسوب می شود.  
**شاعران عاشق پیشه:** اینان با دیدن هر زیبا رویی عاشق و با دیدن زیبا روی بعدی فارغ می شوند. شب ها از دوری معشوق رو به ماه زار می زنند و شعرهای پر سوز و گداز می سرایند.  
**شاعران هنر پیشه:** اینان خصوصیت شاعران عاشق پیشه را به صورت مصنوعی برای خود باز تولید می کنند. دیدن این شاعران و رفتارشان در مراسم های درگذشت شاعران بزرگ قابل توجه است.

با ستایش و تمجید، آنها را به تداوم اعمال خود تشویق می کند. هیات نتیجه گرفته است که جمهوری اسلامی با خودداری از همکاری با این هیات و تداوم رفتار مجرمانه خود، هیچ امکانی جز تعقیب قضایی مظنونان به ارتکاب جنایت علیه بشریت در خارج از کشور باقی نگذاشته است.

گزارش هیات در روز ۱۵ مارس ۲۰۲۴، برابر با ۲۵ اسفند ۱۴۰۲ در شورای حقوق بشر ارائه داده شد. اعضای شورای درباره قدم بعدی تصمیم خواهند گرفت که تشکیل یک دبیرخانه برای تاسیس یک دادگاه بین المللی هم، می تواند از گزینه های احتمالی آن در این مرحله، یا مراحل بعدی باشد. جمهوری اسلامی ایران در پایان سال ۱۴۰۲ با بی سابقه ترین اتهام وارده به خود، رهبر، مقام های سیاسی، فرماندهان نظامی و امنیتی و مدیران قضایی اش روبرو است که با هیچ کدام از مسائل پیشین و اتهامات وارده به آن در ۴۵ سال گذشته، قابل مقایسه نیست: جنایت علیه بشریت.

## گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰

در ZOOM با برنامه های متنوع

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 448 947 9662 Password: 426754

(408) 221-8624

## ادامه مطلب گزارش هیات... از صفحه ۹

هر کدام از کشورهای عضو اتحادیه اروپا و سایر دولت هایی که اصل صلاحیت جهانی را اجرا و اعمال می کنند، اینک با دسترسی به فهرست مظنونان، می توانند آنها را در سرزمین خود و حوزه صلاحیت قضایی شان بازداشت و روند اجرای محاکمه عادلانه درباره آنها را به اجرا بگذارند.

خامنه ای به سنت ۳۵ ساله گذشته، احتمالاً از ایران خارج نخواهد نشد، از آنجا که برخی از مقام های دولت جمهوری اسلامی ایران هم در فهرست مرتکبان جنایت نسل کشی هستند، امکان سلب مصونیت سیاسی آنها و تعقیب قضایی شان خصوصاً در کشورهای اروپایی، محتمل است. از جمله این افراد، وزیر کشور جمهوری اسلامی، سر تیپ پاسدار «احمد وحیدی» است که به طور معمول برای شرکت در نشست سالانه مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل متحد در ژنو در سوئیس شرکت می کرده است. بازداشت افراد مظنون به ارتکاب جنایت علیه بشریت در کشورهای که اصل صلاحیت جهانی را اعمال نمی کنند، اما براساس درخواست استرداد یکی از کشورهای که اصل صلاحیت جهانی را اعمال می کنند، دور از ذهن نیست. به طور مثال، بازداشت آنها در زمان سفر فرضی به یک کشور آسیایی که قرارداد استرداد با یکی از کشورهای اروپایی دارد، براساس قوانین، نامحتمل نیست.

مقابله با این جرایم به عنوان قواعد آمره در حقوق بین الملل شناخته می شود، یعنی در راس مقررات و هنجارهای بین المللی قرار دارد. چه دولتی به صورت یک تعهد قراردادی احترام و تعهد به آن را پذیرفته باشد، چه هیچ سندی الزام آوری در این باره امضا نکرده باشد. به بیان دیگر، قواعد آمره به هیچوجه از سوی هیچ دولتی نمی تواند کنار گذاشته شود. منبع تبعیض از جمله تبعیض جنسیتی، نژادی و قومی، از این جمله است. هیات در گزارش خود گفته است که جمهوری اسلامی با سرکوب شدید زنان، مرتکب تبعیض جنسیتی شده و با اعمال سرکوب خونین معترضان که در شهرهایی با اکثریت نژاد و قومی شدت و وسعت بیشتری داشته، تبعیض نژادی و قومی هم انجام داده است. به همین دلیل، هیات حقیقت یاب بین المللی در گزارش خود به کشورهای عضو سازمان ملل توصیه کرده که برخی از اعمالی که جنایتکارانه بودن آن از سوی هیات محرز شده، می تواند با شکایت دولت های مسئول که به قواعد آمره احترام می گذارند، به دیوان بین المللی دادگستری هم ارجاع داده شود. هیات گفته از جمله این ها، نقض میثاق بین المللی «حذف تمام اشکال تبعیض نژادی» است که هر دولت عضو، می تواند به دلیل ارتکاب نقض، از دولت جمهوری اسلامی به دیوان لاهه هم، هم زمان شکایت کند.

هیات حقیقت یاب بین المللی در گزارش خود گفته برخی از قربانیان جنایات علیه بشریت در همین مدت، به دلیل ارباب از سوی جمهوری اسلامی و ترس از عواقب همکاری با هیات، از جمله بیم نگرانی های تجسسی در تماس های اینترنتی، قادر نبوده اند که مدارک و مستندات خود را ارسال کنند. هیات خواستار دریافت فرصت بیشتری برای بررسی موارد دیگر جنایات صورت گرفته در ایران شده است و گفته برخی از پرونده ها همچون مرگ مشکوک «آرمیتا گراوند» را، در دست بررسی بیشتر دارد. آرمیتا، دختر جوانی بود که پس از کشمکش ماموران اعمال حجاب اجباری در یکی از ایستگاه های متروی تهران به اغما رفت و پس از مدتی، درگذشت. گزارش هیات حقیقت یاب می گوید جمهوری اسلامی به ارتکاب سایر جرایم تشکیل دهنده جنایت علیه بشریت پس از سرکوب های خونین سال گذشته همچنان ادامه می دهد و از تعقیب قضایی ناقضان حقوق ایرانیان نه تنها خودداری می کند، که

## انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه

از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654

مشاهداتشان را در رسانه‌های بین‌المللی منتشر کنند. پیش از آن نیز «کیت میلر»، نویسنده و تئوریسین آمریکایی و از اعضای «جنبش رهایی‌بخش زنان» به دعوت «کمیته موقت تدارکات روز جهانی زن» به ایران سفر کرده بود که هم‌زمانی سفرش با تظاهرات روز جهانی زن (۱۷ اسفند ۱۳۵۷) موجب شد فعالان زن در آمریکا و اروپا به حمایت از مبارزات زنان ایران بپردازند و چهار عضو گروه فرانسوی «زنان در جنبش» (MLF) به ایران سفر کنند. مشاهدات این افراد به تهیه فیلم مستند ارزشمند «سال صفر» (۱۹۷۹) انجامیدند و دریافت‌های کیت میلر در قالب کتابی با عنوان «رفتن به ایران» (۱۹۸۱) منتشر شدند.

**روند اجباری شدن حجاب:** با وجود قول‌هایی، از جمله وعده حقوق و مزایای مشابه مردان که از سوی «داریوش فروهر»، وزیر وقت کار و امور اجتماعی به زنان داده شد، آنها به حجاب اجباری تن ندادند و مخالفت‌ها هم‌چنان ادامه داشتند. پس از به رسمیت شناخته شدن نظام جمهوری اسلامی در همه‌پرسی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، جامعه با تحریک احساسات مذهبی، چهره دیگری به خود گرفت. روح‌الله خمینی در پیامی، روز هشت مارچ را به عنوان روز زن بی‌اعتبار اعلام کرد و زادروز دختر پیامبر اسلام را روز زن نام نهاد. هر اعتراض آزادی‌خواهانه‌ای، اعم از مطالبه پوشش اختیاری، منتفی یا با عناوینی از جمله «توطئه امپریالیسم» یا «توطئه ضدانقلاب» سرکوب می‌شد و مخالفان جدی، سرکوب و اعدام می‌شدند و یا ایران را ترک می‌کردند. عاقبت، «شورای انقلاب» در ۱۶ تیر ۱۳۵۹ طرحی را تصویب و ابلاغ کرد که به موجب آن، خانم‌ها بدون پوشش اسلامی حق ورود به ادارات را نداشتند.

«زهرا رهنورد» در مصاحبه‌ای مورخ ششم مرداد ۱۳۵۹ ادعا کرده بود که پیش از آغاز حجاب اجباری، در تلویزیون ملی نظریات خود را راجع به پوشش اسلامی توضیح داده و چندی بعد طرحی را برای اجبار حداقلی از پوشش به شورای انقلاب ارایه کرده و ابراز هر گونه خشونت در مورد حجاب را مردود دانسته بود. (روزنامه اطلاعات، ششم مرداد ۱۳۵۹، ص ۱۳)

روند اجباری شدن حجاب تا سال ۱۳۶۰ به همین منوال ادامه داشت و اماکن عمومی به دستور دادگاه مبارزه با منکرات از پذیرفتن زنان بدون ظواهر اسلامی (حجاب، شامل ماتو و شلوار یا جوراب ضخیم اسلامی و روسری و خودداری از آرایش) منع شده بودند. در سال ۱۳۶۲، نخستین قانون در خصوص پوشش زنان در قالب ماده ۱۰۲ قانون تعزیرات به تصویب رسید که بعدها به صورت تبصره‌ای به ماده ۱۴۱ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۵) الحاق شد. در این سال‌ها اما با وجود دستگیری‌ها و جریمه‌ها، زنان از پای ننشستند و مبارزه با حجاب اجباری ادامه داشت.

**هما دارابی:** یکی از حوادث تلخ روزهای پایانی سال ۱۳۷۲، اعتراض نمادین «هما دارابی» به حجاب بود که در یکی از خیابان‌های نزدیک میدان «تجربیش» به خودسوزی اقدام کرد. او کنش‌گر سیاسی و اجتماعی از دوران پهلوی بود که در ۲۰ سالگی به عضویت «حزب ملت ایران» (به رهبری داریوش فروهر) درآمد و سپس برای تحصیل در رشته روان‌پزشکی و گذراندن دوره تخصص بیماری‌های کودکان، به آمریکا رفته و برای خدمت به هم‌وطنانش به ایران بازگشته بود. با سخت‌گیری در پوشش زنان، هما داربی ابتدا از کار در دانشگاه محروم و در سال تحصیلی ۱۳۷۰-۱۳۶۹ ممنوع‌التدریس شد. او به دنبال افسردگی شدید، بارها دست به خودکشی زد و نجات داده شد تا آن که سرانجام این کنش‌گر حوزه زنان و کودکان در دوم اسفند ۱۳۷۲، در اعتراضی نمادین، خود را به آتش کشید و بامداد سوم اسفند بر اثر شدت سوختگی جان سپرد.

**اعتراض به حجاب، اعتراض به نظام:** مشعل اعتراض زنان به حجاب اجباری طی این سال‌ها هرگز خاموش نشد و به مبارزه «دختران خیابان انقلاب» و سپس «جنبش مهسا» پیوند خورد، قیامی که هم‌دلی و حمایت زنان و مردان سیاست‌مدار، هنرمند، ورزشکار، شخصیت‌ها، احزاب و نهادهای مختلف در سطح جهان را به دنبال داشت و به اعتراض علیه حکومت تمامیت‌خواه جمهوری اسلامی تبدیل شد.

«مهشید امیرشاهی»، نویسنده، مترجم و روزنامه‌نگار نیز آن روز در میان تظاهرکنندگان بود. او در کتاب «در حضر»، از آن روز چنین یاد می‌کند: «مردها دورتر از جمع زنان و در حاشیه ایستاده‌اند. بیشتر ریشو و تفنگ به دوشند. بیشتر یا به کینه به ما نگاه می‌کنند یا به تمسخر. قطع‌نامه‌ای که از طرف زنان حقوق‌دان تهیه شده است، توسط یکی از وکلای زن قرائت می‌شود و جمعیت به سوی کاخ نخست‌وزیری به راه می‌افتد. در جلوی کاخ نخست‌وزیری، بازرگان را یک نظر می‌بینم ولی او کسی را نمی‌بیند. برای آن که چشمش به نامحرم نیفتد، دستش را سپر صورت می‌کند و با قدم‌هایی تند از مقابل ما می‌گذرد. در راه بازگشت، فحش سیبل است-دشنام‌های ریک چاله‌میدانی، یا روسری، یا توسری مهربان‌ترین توهینی است که می‌شنویم. گزارش تلویزیونی از اجتماع زنان در جلوی کاخ دادگستری و محل نخست‌وزیری از حمله مرد هاری که بطری شکسته به دست داشت. مفسران تلویزیونی معتقدند زنانی که امروز دست به تظاهرات زدند، یا بدکاره و معلوم‌الحالند و یا مزدور کارخانجات لوازم آرایش آمریکا! و این حرف‌ها را با چه تبختری می‌زنند و با چه اطمینانی عرضه می‌کنند». (در حضر، ص ۱۴۳) مهشید امیرشاهی تنها کسی از میان روشن‌فکران بود که از دولت «شاپور بختیار» حمایت می‌کرد و با روی کار آمدن روح‌الله خمینی مخالف بود. او پس از انقلاب ۱۳۵۷، ایران را ترک کرد و در فرانسه به فعالیت‌هایش ادامه داد.

«سیمین دانشور»، نویسنده و مترجم نیز در یاداشتی که ۱۹ اسفند ۱۳۵۷ در روزنامه کیهان منتشر شد، حجاب را به طور ضمنی محکوم کرد و پرداختن به سر و وضع زنان را به زمانی پس از آبادی ایران و برقراری اقتصاد، کشاورزی، عدل و آزادی و تامین خوراک و امنیت مردم موکول شدنی دانست.

**فروکش کردن تظاهرات به امید فرصتی دیگر:** صبح روز ۲۰ اسفند ۱۳۵۷، روزنامه اطلاعات به نقل از آیت‌الله طالقانی در صفحه اول نوشت: «در مورد حجاب، اجبار در کار نیست... طالقانی هم‌چنین از قول روح‌الله خمینی گفته بود: «از زنان خواهش می‌کنیم با لباس ساده، با وقار باشند، روسری هم روی سرشان بیندازند، به جایی بر نمی‌خورند». این وعده‌ها اما زنان معترض را آرام نکردند و آنها در روزهای بعد هم‌چنان به تظاهرات ادامه دادند و هر بار با سرکوب بیشتری مواجه شدند.

روز ۲۱ اسفند، زنان و مردان معترض از کارکنان شرکت نفت، هواپیمایی ملی ایران (هما)، وزارت خارجه و سازمان برنامه و بودجه تا هواداران چریک‌های فدایی خلق و شماری از چپ‌های انقلابی در دانشگاه تهران گرد هم آمدند. «جمعیت زنان ایران»، «کمیته دفاع از حقوق زنان»، و تشکل‌های دیگری از زنان نیز در «دانشگاه صنعتی» به تظاهرات و سر دادن شعارهایی از جمله «ساله حجاب نیست، توطئه آمریکاست» پرداختند. برخی هم‌چنان از مخالفت با حجاب اجباری گفتند و برخی با تشریح اهداف، بر نقش واقعی زنان در به ثمر رسیدن انقلاب، قانون اساسی جدید و نقش زنان در حکومت آینده تاکید می‌کردند. بعضی از حقوق‌دانان و زنان احزاب سیاسی چپ اما با ادامه تظاهرات موافق نبودند و عده‌ای دیگر بر این باور بودند که انگیزه تظاهرات باید درونی باشد و اصولاً نیازی به برنامه‌ریزی از سوی فعالان چپ نیست. سرانجام کمیته دفاع از حقوق زن در بیانیه‌ای اعلام کرد که به دلیل مخاطره‌آمیز شدن بیش از حد تظاهرات، تا زمان برخورداری از ایمنی و سازمان‌دهی بهتر، بهتر است تظاهرات را متوقف کرد.

**دامنه اعتراضات در دیگر شهرها:** تظاهرات زنان تهران در آخرین روز خود، یعنی ۲۲ اسفند ۱۳۵۷ با حمله ماموران کمیته، ضدانقلابی خواندن زنان موافق بی‌حجابی و دستگیری تظاهرکنندگان در دانشگاه، میدان آزادی و محوطه رادیو و تلویزیون به پایان رسید. اعتراضات اما در شهرهای تبریز، رشت، آمل، شیراز، اصفهان، اهواز، مسجد سلیمان، سنندج، آبادان و اندیمشک ادامه یافتند. این مخالفت‌ها در خارج از ایران نیز ادامه داشتند. طرفداران «کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی» در آلمان با اعلام مخالفت خود با سرکوب تظاهرکنندگان در مبارزه با حجاب اجباری، به اعتراض، تحصن و اقداماتی از جمله حمله به سفارت ایران در بن دست زدند.

**هم‌دلی‌ها در خارج از کشور:** در ایام اعتراضات زنان ایران، تجمع‌هایی از سوی دیگر زنان جهان در حمایت از آنها در پاریس، نیویورک، واشنگتن، رم، میلان، مادرید، پارسلون، مونترال و ونکوور برگزار شد. هم‌چنین بیش از ۱۰۰ فمینیست اروپایی و آمریکایی «کمیته بین‌المللی حق زنان» را به ریاست «سیمون دو بووار» تشکیل دادند و در هم‌دلی با اعتراضات زنان ایران، ۱۹ خبرنگار زن از رسانه‌های معتبر اروپا و مصر را در تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۵۷ روانه ایران کردند تا در بازگشت، مستندات و

با درج آگهی در نشریه پژواک،

پیشه و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

**(408) 221-8624**

پژواک، نشریه برگزیده شمال کالیفرنیا



ادامه مطلب جنبش زنان... از صفحه ۲

هرچند این نقطه‌های مقاومت جدا از هم در تعاریف کلاسیک جنبش‌های اجتماعی جای نمی‌گیرند، اما ثمره و دستاورد جنبش زنان در ایران به شمار می‌روند و نوید می‌دهند که سرانجام جنبش زنان نیرومندتر از قبل به عرصه‌ی عمومی و علنی باز خواهد گشت. **زندان زنان، قلب تپنده جنبش:** آنانی که توان سکوت نداشتند، همچنان در زندان هستند. زندان اما صدای اعتراض شان را خاموش نکرده است. آنها از پشت دیوارهای بلند زندان، اعتراضات علیه اعدام را سازمان‌دهی می‌کنند، شجاعانه‌ترین بیانیه‌ها و نامه‌ها را می‌نویسند، از تن دادن به حجاب اجباری حتی به بهای محرومیت از درمان خودداری می‌کنند و در هنگام آزادی با موهای افشان و لبخندهای امیدوار می‌گویند که جنبش هنوز زنده است و در سودای آزادی زندگی می‌کند.

نرگس محمدی پس از دریافت جایزه صلح نوبل توانست صدای جامعه مدنی ایران و خیزش «زن، زندگی، آزادی»، را از پشت میله‌های زندان به گوش جهانیان برساند. بهاره هدایت از پشت دیوارهای اوین در بیانیه‌های صریح و رادیکالش از راهکارهای «براندازی» جمهوری اسلامی سخن می‌گوید و در اعتراض به «سرکوب مضاعف» در جمهوری اسلامی اعتصاب غذا می‌کند. زینب جلالیان، زندانی کرد محکوم به حبس ابد، از تبعیدگاهش در زندان یزد مردم را به تحریم انتخابات دعوت می‌کند. و زندانیان سیاسی در بند زنان اوین، هنگام ورود مقامات قضائی به زندان شعار «مرگ بر دیکتاتور» سر می‌دهند، نام اعدام‌شدگان را فریاد می‌زنند و با قلاب کردن بازوهایشان به یکدیگر از ورود قضات عالی‌رتبه به بند جلوگیری می‌کنند.

**گام‌های محکم زنان به سوی سازمان‌دهی، هراس حکومت از همنوایی زنان:** این روزها شاید نشانی از فعالیت جمعی و سازمان‌یافته زنان در عرصه‌های عمومی دیده نشود، اما جنبش در لایه‌های دیگر و به شیوه‌های متفاوتی ادامه دارد. شیوه‌هایی که برخی از آنها کاملاً جدیدند و برخی دیگر در امتداد روش‌هایی هستند که اغلب در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ خورشیدی تجربه شده‌اند.

گفتگو با فعالان حقوق زنان حاکی از آن است که در یک سال گذشته زنان، و به ویژه دختران جوانی که پیش از آن در جنبش زنان فعال نبوده‌اند، در شهرهای مختلف خود را در «گروه‌های مطالعات فمینیستی» یا «گروه‌های آموزشی» سازمان‌دهی کرده‌اند. بسیاری از آنها زنان جوانی هستند که یکدیگر را در اعتراضات خیابانی سال گذشته یافته‌اند و علاوه بر برنامه‌های مطالعاتی و آموزشی، همچنان گوشه چشمی به خیابان دارند و خود را برای اعتراضات بعدی آماده می‌کنند.

حضور زنان در گروه‌های مقاومت محلی که پس از خیزش «زن، زندگی، آزادی» شکل گرفته‌اند و مخفیانه و زیرزمینی فعالیت می‌کنند، یکی از دیگر انواع مشارکت جمعی زنان است. برخی از این گروه‌ها به‌طور مشخص «کمیته زنان» دارند، در برخی دیگر زنان و مردان در کنار یکدیگر خواسته‌های برابری‌خواهانه را نیز در کنار دیگر مطالبات شان جلو می‌برند و برخی نیز به‌طور خاص توسط زنان تشکیل شده‌اند. برای مثال، می‌توان به «کمیته غیبی نسوان» اشاره کرد که در اردیبهشت ۱۴۰۲، با تأکید بر «ضرورت تشکیل هسته‌های فمینیستی» و حرکت به سوی «تشکیل سازمان سیاسی زنان» اعلام موجودیت کرد. «کمیته غیبی نسوان» عقیده دارد که مرحله جدیدی از فعالیت‌های جنبش زنان آغاز شده است و جنبش زنان برای «فراروی از مرحله مطالبه‌گری» باید در پیوند با دیگر جنبش‌های اجتماعی به‌عنوان «یکی از اجزای بنیادین نیروی سازمان‌دهنده انقلاب» فعالیت کند. این کمیته در ماه‌های گذشته دو هسته «اخگران» و «هلید» را تشکیل داده و علاوه بر انتشار ویژه‌نامه‌ای درباره کنترل بارداری، پوسترهایی را در خیابان‌های تهران پخش کرده است. پادکست‌های کارگروه زنان کمیته «مبارزان خیابان» درباره مدل‌های مشارکت زنان در اعتراضات اخیر و تراکت‌هایی که از سوی زنان عضو گروه «ارغوان‌ها» درباره مادران دادخواه در رشت و انزلی پخش شده، نمونه‌ای از فعالیت‌های این گروه‌ها است. فعالیت‌هایی که حکومت را به هراس انداخته است. بازداشت ۱۳ تن از فعالان زن در رشت، از جمله بعضی فعالان شناخته‌شده جنبش زنان همچون جلوه جواهری و فروغ سمیع‌نیا، نشانه آشکار این هراس است.

**روزهای سخت برای زنان:** به‌رغم همه این چراغ‌های روشن مقاومت و ابتکار زنان، در فقدان فضایی امن و آزاد برای فعالیت‌های جمعی، نمی‌توان به درستی و با دقت از وضعیت جنبش زنان در سال گذشته و افق‌های پیش روی آن نوشت. آنچه می‌دانیم صرفاً این است که فعالان برابری‌خواه روزهای سختی را سپری می‌کنند اما به‌رغم سرکوب همچنان به دنبال یافتن راه‌هایی به سوی آزادی هستند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

ادامه مطلب ایلان ماسک... از صفحه ۴۱

توییت‌ها یا اکس یک شرکت سهامی عام بود تا این که ماسک آن را خصوصی کرد و گروهی از سرمایه‌گذاران فاقد اصول اخلاقی از جمله خانواده سلطنتی سعودی را به خود جلب کرد. تنها چیز مثبت درباره غارت توییت‌ها و شرکت‌های دیگر توسط ماسک این است که او سرمایه‌گذاری‌ها و بدهی‌ها و تصمیماتش را تبدیل به یک ماجرای کمدی کرده تا یک بازیگر معنادار در دنیا: توییت‌ها بعد از سال اول مالکیت ماسک، ۱۶ درصد از کاربران را از دست داد و داندلود اپلیکیشن آن ۳۸ درصد افت کرد و درآمد تبلیغاتش داغان شد. با این حال وقتی پای توییت‌ها به عنوان منبعی از اخبار فوری به میان می‌آید، همان‌طور که واکنش به حمله حماس به اسرائیل نشان داد، اشکالات غم‌انگیز و فزاینده‌ای تحت کنترل ماسک وجود دارد: از ابتدای جنگ غزه، خیلی زود پلتفرم تقریباً بی‌نظارت ماسک پُر شد از اطلاعات جعلی و گزارشات دروغین و ویدیوهای قدیمی و فحاشی از دو طرف.

تسلا نمونه خوش‌شانسی ماسک و منبع بیشتر ثروت اوست، هر چند این‌جا هم او بیش از آن که بازار خودروهای برقی را با نوآوری رادیکال متحول کند، راه خودش را با پول به درون این بازار باز کرد. در سال ۲۰۰۴، او بیشترین سهام تسلا را از موسسان شرکت خرید. سپس ماسک به عنوان بزرگ‌ترین سهام‌دار، هیئت مدیره شرکت را در اختیار گرفت. بعد او خودش شد مدیر شرکت، و خود را مامور ترویج نوع جدیدی از کمپانی خودروسازی کرد که حمل‌ونقل فردی را از وابستگی به نفت و گاز و اتحادیه کاری آزاد می‌کرد.

تسلا تنها شرکت سهامی عام در سید ماسک است که تحت پیچیده‌ترین شبکه مقررات دنیا فعالیت می‌کند. در نتیجه، محل بسیاری از رویارویی‌های ناخوشایند او با رگولاتورها و حقوق‌دانان بوده است. الزامات شفافیت مربوط به مالکیت شرکت‌های سهامی عام، به دفعات خشم بارز او را برانگیخت. اظهارات علنی او و توییت‌هایش که خواستار مصونیت اجرائی او بود، بارها او را دچار دردسر کمیسیون بورس و اوراق بهادار کرد. در واقع بعد از یک توییت دروغین ماسک مبنی بر خصوصی کردن تسلا با هدف رها کردن آن از الزامات سختگیرانه نهادهای نظارتی، او تقریباً نقش رهبری خود را در تسلا از دست داد. این یعنی تنها داستان موفقیت ماسک، شرکت اسپیس‌اکس است. که همین‌طور شاید تنها شرکت همواره سودآور او هم باشد. بیشتر درآمد این شرکت از قراردادهای دولتی با دولت‌های ملی مختلف به دست می‌آید. اسپیس‌اکس راکت و ماهواره تولید و پرتاب می‌کند، ولی سابقه پرتاب‌های ناموفق و دیگر آبروریزی‌های عملیاتی دارد که منجر به انتقاد گسترده و درخواست برای مذاقه قوی‌تر نهادهای ناظر بر کارهای این شرکت شده است.

مثل موتور جستجوی شکست‌خورده یاهو که در اوایل دهه ۲۰۰۰ سعی می‌کرد خود را به عنوان سایت خبری اصلی وب مطرح کند، گویا اسپیس‌اکس به نقش خودش به عنوان مالک یک صنعت مصرفی برگشته است. استارلینک در حالی که رشد می‌کرد و به یک سرویس‌دهنده اینترنتی جهانی تبدیل می‌شد، نشان داد که می‌تواند یک نیاز گسترده را به شکلی قابل اتکاء و با قیمتی معقول ارضاء کند. اما اگر استارلینک تنها محصول ماندگار در بین اسباب‌بازی‌های تکنولوژیک ماسک باقی بماند، او شاید بزند آن را هم بشکند (همان‌طور که ماجرای پوشش اینترنت در اوکراین نشان داد). ایلان ماسک نمونه مدیران ارشدی است که از ترکیب بی‌خاصیت سرمایه‌گذاری خطرپذیر و مالکیت خصوصی رشد کردند. او خصلت تکبرپرور دنیای سرمایه‌گذاری خطرپذیر را با فرقه‌ای از هواداران ترکیب کرده که گویا برای این طراحی شده تا منبت غول‌آسای او و میل او به تبدیل شدن به ثروتمندترین انسان تاریخ را تغذیه کنند. و او همه این‌ها را بدون استخدام آن تعداد آدم، بدون فروختن محصولات چندان زیاد در بازار آزاد، و بدون حتی سودآوری مکرر، انجام داد.

موفقیت ماسک در سرپیچی از بسیاری از قوانین سنتی جاذبه بازار، یک معنایش این است که ما فرصت ایجاد سرویس اینترنت به عنوان یک خدمت عمومی را از دست دادیم. حالا باید با میراث این شکست و ویرانی‌هایش در سراسر دنیا دست و پنجه نرم کنیم. یک نقطه شروع، تلاشی جدی برای توجه به هزینه‌ها و منافع ملی‌سازی سیستم‌های اینترنت ماهواره‌ای مثل استارلینک است. درست است که یک مدل شتابزده یا ملی‌گرایانه برای چنین تلاشی، ریسک توسعه همان نوع سلطه بازاری آمریکا را در پی دارد که قبلاً ظهور ماسک را بر قله نظام مخابرات جهانی میسر کرد. اما با وجود ایلان ماسک به عنوان فرد تعیین‌کننده در مبارزات جهانی برای استقلال ملی و دسترسی اطلاعات، انتخاب دیگری وجود ندارد.

## ادامه مطلب شناخت ذهن... از صفحه ۳۲

**نکته ششم:** به روابط خود در حوزه عملکردی خود وفادار و متعهد باشید. از این جهت که هم باعث خوش نامی شما برای روابط بعدی خواهد شد، و هم این که افراد طرف رابطه شما ممکن است در باقی مراحل زندگی کاری و شخصی تان، هنوز نقش برای بازی کردن داشته باشند و نهایتاً این که بهداشت روان ذهنی شما در گرو همین تعهدهاست. هر رابطه ای را باید یا وارد نشد و یا اگر وارد شدیم تا زمانی که شرایط اولیه برقرار است و طرف به تعهداتش عمل می کند، ما به خاطر زیاده خواهی خود منجر به بهم خوردن رابطه نشویم و همیشه فکر کنیم آیا اگر با خود ما چنین می کردند، برای مان قابل تحمل بود؟ در عصری که همه به جای تعمیر، زود تعویض می کنند، همیشه تا حد ممکن به تعمیر رابطه ها بپردازیم نه جایگزینی سریع.

**نکته هفتم:** از همان ابتدای تشکیل رابطه به مشاور و داور در رابطه اعتقاد داشته باشید. هر رابطه ای به یک فرد یا نهاد سوم شخص مشاور و داور نیاز دارد تا آن را ارزیابی و داور کند، تا هم به طرفین مشخص کند اوضاع رابطه چگونه است و هم در شرایط بحرانی به حل شدن خیلی از اختلافات کمک کند. باور کنید گاهی یک دوست نزدیک، بهتر از ما سیگنال های رابطه ما را می فهمد.

**نکته هشتم:** بعضی از روابط مخصوصاً در حوزه اقتصادی نیاز دارند که مستند و مکتوب شوند. از این مستند سازی غافل نشوید تا در مواقع اختلاف تعیین کننده باشند.

## ادامه مطلب نورو، خانه تکانی... از صفحه ۲۱

این زن جوان پا به پای همسرش بیرون از خانه کار می کند اما در عین حال از او توقع می رود امور منزل را نیز به دوش بکشد: «هیچ وقت حق ندارم بگویم خسته ام. یک بار گفتم خانه داری باید شغل باشد و حقوق جداگانه بابت آن پرداخت شود، چنان از سوی اعضای خانواده ام مورد اعتراض واقع شدم که باورم نشد. خانواده عمومی کارگر مردی دارند که هر هفته برای انجام امور خانه به منزل شان می آید. به عمومی گفتم خب همین پولی که به او می دهی، اگر به زن عمومی دادی، چه می شد؟ فقط مسخره ام کردند و در آخر گفتند معاشرت با تو خطرناک است، زنان ما را سر به هوا می کنی!»

**بهاره، صاحب یک کسب و کار خانگی: در آستانه نورو، وقت ندارم پلک بزنم:** زنان خانه دار بسیاری علاوه بر کمکی که با انجام امور خانه به اقتصاد خانواده می کنند، کسب و کاری هم در خانه به راه انداخته و کسب درآمد می کنند. «بهاره» یکی از آنها است، زن ۳۰ ساله ای که ازدواج کرده است و نگاه داری از مادر سالمند همسرش را نیز برعهده دارد. او می گوید: «خانه داری شغلی پر زحمت، یکنواخت و بی جیره و مواجب است. من در کنار کار خانه، بسته به فصل، کارهای دستی درست می کنم و می فروشم. دم عید، سبزه سبز می کنم، سمنو می پزم و هفت سین تزئین شده می سازم. عید که بگذرد، سبزی خورشیدی و ابلیمو و آبغوره می گیرم و می دهم دست مردم. پاییز ترشی و مربا، زمستان سیسمونی و بافتنی برای کودکان، مادر شوهر سالمندم در خانه ما زندگی می کند، مراقب او هم هستم ولی باز ما را به عنوان آدم هایی می بیند که به کار نمی آیم».

بسیاری از افراد، به ویژه خانواده های سنتی بر این باورند که خانه داری وظیفه زنان است. بر اساس باورهای سنتی، مردان وظیفه تامین هزینه های زندگی را برعهده دارند و کسی از آنها انتظار ندارد که در امور منزل مشارکت کنند. بهاره اما این نگاه را عادلانه نمی داند: «همسر من حتی یک روز هم نمی تواند جایش را با من عوض کند. اگر دو ساعت برای کاری بیرون بروم و او خانه باشد، سریع تماس می گیرد و می گوید بیا مادرم خیلی صدام می کند! از بیرون هم که برمی گردد، می گوید اصلاً مزاحم نشوید، خسته ام. اما اگر من پنج دقیقه بنشینم یا غذا کمی دیرتر حاضر شود، هزار تا غر و لند می کند. حتی پولی که من با کار اضافه در می آورم و نوبت همین خانه خرج می کنم هم به چشمش نمی آید».

آنها، پدر به عنوان مهندس ارشد در یک شرکت آمریکایی استخدام شد. حقوق او نصف آن چیزی بود که پیش از انقلاب می گرفت، با این حال بسیار شکرگزار بود که می توانست هر روز بیدار شود و برود سر کار.

در تمام مدت این تجربه دشوار، پدر هیچ وقت گلیه نکرد. او همیشه یک ایرانی باقی ماند که به وطنش علاقه مند است و در عین حال به آرمان های آمریکایی نیز باور دارد. فقط می گفت چقدر غم انگیز است که مردم به آسانی از تمام یک ملت به خاطر کارهای عده کمی متنفر می شوند. و همیشه می گفت، چقدر بد است متنفر بودن. چقدر بد است.

## ادامه مطلب انگلیسی با لهجه... از صفحه ۳۶

اما این پایان ماجرا نبود. بعد از هر رای گیری پدر تلفن می زد تا پیرسد به کی رای داده ام. بعد از تلفن های متعدد، دیدیم آرای مان درست عکس همدیگر است. ما در تمام مسائل نقطه مقابل هم هستیم. از آن موقع یاد گرفته ام که هیچ اطلاعاتی به پدر ندهم و در عوض به او یادآوری کنم که رای گیری یک فرایند محرمانه است، برای همین از باجه های رای استفاده می شود و نه این که، مثلاً مردم توی یک سالن عمومی دست هاشان را ببرند بالا تا یکی مثل پدر بتواند بهشان بگوید که اشتباه می کنند. و او همیشه غرغرکنان می گوید: «خب به هر حال تو همیشه به آدم های عوضی رای می دهی. باز خدا را شکر که مادرت این طور نیست». رای دادن مادر به کلی داستان دیگری است. او، مثل بیشتر آمریکایی ها، درک چندانی از سیستم سیاسی آمریکا ندارد. من مطمئن شده ام که برای یک آمریکایی عادی، نام بردن از شوهر سابق الیزابت تیلور آسان تر است تا مثلاً، گفتن اسم رهبران کنگره حزبی. برای پیچیده تر شدن اوضاع، مادر زبان انگلیسی را نیز آن قدر نمی داند که بتواند اطلاعات بیشتری کسب کند. اینجاست که پدر به میدان می آید.

پدر به محض اینکه راهنمای انتخاباتی را با پست دریافت می کند، قلم در دست می نشیند روی کاناپه، و کلمه به کلمه آن را می خواند. زیر بعضی کلمات خط می کشد، دور بعضی دایره می کشد، و در حاشیه صفحه یادداشت برمی دارد. اگر در مورد خاصی نداند چه رایی بدهد از نظر ماموران آتش نشانی یا پلیس پیروی می کند. در دنیای پدر، ماموران آتش نشانی و پلیس کلاه کابویی سفید می پوشند. اگر اتحادیه محلی آتش نشانی ها فکر کند خوب است مالیات ها بالا برود تا رفاص خانه های بیشتری بسازند، پدر هم موافق خواهد بود. بعد از این که پدر برای تمام موارد رای گیری تصمیم گرفت، اعمال دموکراسی می کند و برای محکم کاری کمی چاشنی دیکتاتوری هم اضافه می کند: برای مادر تعیین می کند که چه رایی بدهد. مادر به ندرت انتخاب های پدر را زیر سوال می برد. اگر هم این کار را بکند پدر با یکی از اظهار نظرهای خاص خود جواب می دهد: «هر آدم عاقلی می داند باید به این رای منفی بدهد» (احتمالش زیاد است که من رای مثبت داده باشم).

به هر حال، در سال ۱۹۸۰، او به رغم پایبندی به آزادی و عدالت، هنوز یک خارجی محسوب می شد که لهجه داشت. لهجه ای که بعد از انقلاب ایران به تمام چیزهای بد ربط داده می شد. با او مثل کسی رفتار می شد که باید همین الان بار و بندیش را جمع کند و برود. اما کجا می توانست برود!

بعد از فروش دار و ندارمان در ایران، کاظم به آمریکا برگشت و دوباره شروع کرد به گشتن دنبال کار. اگر چه دیگر فقط به شرکت های داخل آمریکا درخواست نمی داد. بالاخره در یک شرکت نفتی بزرگ در عربستان تقاضای کار کرد. این شغل مستلزم جابجایی بود اما چاره ای نداشتیم. تا آن موقع پدر و مادر تمام کارت های اعتباری مان را بسته بودند و پس انداز ناچیزمان هم به سرعت ته می کشید. بعد از هفته ها مصاحبه و مذاکره، یک شغل مدیریت اجرایی به او پیشنهاد شد و قرارداد آماده امضا بود. پدر برای نخستین بار از زمان بیکاری امیدوار شده بود. قبل از امضای اوراق نهایی، وکیل شرکت پاسپورت او را تقاضا کرد که برای هر شغل برون مرزی مورد نیاز بود. با دیدن پاسپورت ایرانی، رنگ از چهره وکیل پرید و گفت: «خیلی متاسفم، اما دولت عربستان سعودی در این زمان ایرانی ها را نمی پذیرد. ما فکر می کردیم شما عرب هستید».

پدر جستجو برای کار را از سر گرفت. توی روزنامه وال استریت ژورنال آگهی به چشمش خورد برای یک شغل مدیریت اجرایی توی یک شرکت نفتی نیجریایی. فوری درخواست داد و ظرف دو هفته استخدام شد. با حقوق بالا و امکان پیشرفت عالی، این شغل بهتر از آن بود که واقعی باشد. اولین ماموریت پدر این بود که به نیوجرسی برود و درباره خرید یک پالایشگاه نفت به قیمت ۴۰۰ میلیون دلار مذاکره کند. بعد از انجام آن به تگزاس رفت تا پالایشگاه دیگری بخرد. خوشحال بود که دوباره می تواند از تخصصش استفاده کند. وقتی از ماموریت ها برگشت، دید که اولین و تنها چک حقوقش برگشت خورده. به او گفتند وقفه کوتاهی در ارسال پول از نیجریه پیش آمده و چک دوم، اولی را هم جبران خواهد کرد. چاره ای نداشت جز این که به کار ادامه دهد.

چند روز بعد وقتی به سرکار رفت متوجه ازدحام روزنامه نگاران شد که به دنبال کسب خبر درباره یک سوژه داغ جدید بودند. از قرار، صاحب شرکت یک کلاهبردار بود که یک بار از آمریکا اخراج شده ولی با نام جعلی برگشته بود. پدر لوازم دفتری اش را جمع کرد و خارج شد. سرانجام گروگان ها آزاد شدند. بعد از آنها و خانواده هاشان، هیچکس خوشحال تر از ایرانی های مقیم آمریکا نبود. کمی بعد از آزادی



## ادامه مطلب نقد و بررسی... از صفحه ۱۷

به این مسائل باید رویکرد شخصیت‌ها را نیز اضافه کرد. یکی از شخصیت‌های داستان که انسانی هوس‌باز به شمار می‌رود، در جریان فیلم ناگهان تغییر شخصیت را تجربه کرده و تبدیل به انسانی فداکار، دلسوز و عاشق می‌شود و این در حالی است که فیلم منطق مشخصی برای تغییر این رویکرد در نظر نمی‌گیرد. آیا مواجهه این شخصیت با مرگ باعث شده که او عاشق شود؟ فیلم حتی به این نظریه هم به طور مشخص نمی‌پردازد و از این جهت، در خلق منطق دچار مشکل می‌شود.

با این حال، فیلم یک مزیت بزرگ دارد و آن این است که از روی یکی از نمایشنامه‌های اشمیت اقتباس شده است. نمایشنامه‌ای که دیالوگ‌های جذابی دارد که بازیگران فیلم نیز به خوبی از اجرای آن برآمده‌اند. شاید اگر این اجرا فرصتی برای ارائه بر روی صحنه پیدا می‌کرد، می‌توانست تجربه به مراتب خوشایندتری از نسخه سینمایی باشد، اما با این حال، با توجه به وضعیت فعلی سینمای ایران که دچار قحطی آثار حتی معمولی شده، «مقیمان ناکجا» می‌تواند دو ساعت و نیم توجه مخاطب را به خود جلب نماید.

شاید از این جهت بتوان گفت که بهتر است بر مشکلات «مقیمان ناکجا» کمتر خرده بگیریم تا اثری که کاملاً در راستای خلاف جریان اصلی سینمای ایران ساخته شده و به دنبال تفکر و مواجهه شدن تماشاگر با زندگی است، فرصت بیشتری برای حضور در معرکه داشته باشد.

## ادامه مطلب خورشید همچنان... از صفحه ۲۲

گاوها در رمان همینگوی، حیواناتی هستند که نظر به نیاز رمان، در داستان آورده شده است، اما این‌جا سربازان طالبان خود انسان‌هایی هستند که می‌شود آنها را نسل گم‌شده پنداشت. برای آنها جنگ تمام شده است و اکنون باید زندگی‌شان را دریابند. آنها اما زندگی را در محروم‌سازی و خشونت بر دیگران جستجو می‌کنند. اثرات جنگ، طالب و غیرطالب نمی‌شناسد. برای همین است که سربازان طالب همانند نسل گم‌شده همینگوی به دنبال لذت‌گرایی و برطرف کردن یک‌نواختی است، اما با این تفاوتی که دیدگاه آنها با چاشنی تندروی اسلامی یک‌جا می‌شود. سرانجام آنها به دنبال لذت جاودانی هستند و آن را در دنیای پس از مرگ جستجو می‌کنند. این مساله آنها را به آزار مردم، انجام لواط، خشونت بیش‌تر و انجام حملات انتحاری تشویق می‌کند.

همینگوی ۹۸ سال پیش اگر می‌دانست که روزی در این کنج دنیا، این‌گونه اتفاقات رخ می‌دهد، شاید رمانش را بگونه‌ای دیگری می‌نوشت. بجای گاوها، گروهی از مردم را داخل رمانش می‌کرد و برای یادآوری از ما شاید اصطلاح «نسل تبعیدیان آخرت» را بکار می‌برد. ما نه‌تنها متأثر از سال‌ها جنگ بوده‌ایم، بلکه طالبان ما را از هر آن‌چه فرح‌بخش است و مایه پیشرفت را میسر می‌کند، منع می‌کنند. ما تبعیدیان آخرت بدست طالبان، اجازه جستجوی زندگی را نداریم و در عین حال، جنگ‌ها شور درونی را نیز از ما گرفته است. جهان عمری زندگی، از نسل ما بدهکار خواهد ماند.

ای کاش که در جهان جنگ نمی‌بود در کارگه شیشه‌گران سنگ نمی‌بود دنیا همه راحتکده می‌گشت بشر را گر فتنه و خودخواهی و نیرنگ نمی‌بود

## ادامه مطلب جنبش زنان... از صفحه ۵۱

آنچه گذران این روزها را سخت‌تر می‌کند، خشونت فزاینده‌ای است که در لایه‌های مختلف قدرت، از خانه تا حکومت، بر زنان تحمیل می‌شود. در یک سال گذشته، آمار زن‌کشی به دست مردان خانواده، از جمله به بهانه ناموس، چشمگیر بوده و به گزارش روزنامه «اعتماد»، در ده ماه نخست امسال، دست‌کم یک‌صد زن به بهانه‌های مختلف توسط مردان خانواده به قتل رسیده‌اند. حکومت بی‌آنکه اراده‌ای برای متوقف کردن این خشونت‌ها داشته باشد، تلاش‌های خود را وقف جرم‌انگاری بی‌حجابی و تشدید مجازات‌های قانونی برای زنان بی‌حجاب و مقابله با پایان دادن خودخواسته به بارداری کرده و رهبر جمهوری اسلامی با تأکید بر اینکه شغل اصلی زنان «خانه‌داری و فرزندآوری و مادری» است، می‌کوشد تا زنان را از عرصه‌های قدرت و سیاست به حاشیه براند.

## ادامه مطلب گیله مرد... از صفحه ۲۴

از سوی دیگر از بازیگوشی‌های روزانه چنان خسته و مانده می‌شدیم، همین که کتاب را باز می‌کردیم هنوز چهار خط ننوخته بودیم که همان‌جا کنار کمبوجیه و هوخستره خواب مان می‌برد و مشق شب مان می‌ماند برای فردا، و این امروز و فردا ها تا شب سیزده بدر تکرار می‌شد و مدام چنان دلشوره‌ای به جان مان می‌ریخت که همه خوشی‌های ایام نوروز از حلق مان بیرون می‌آمد. با همه اینها، نوروز آن سالها سرشار از شادی و دلخوشی بود.

به قول اسماعیل بیدرکجایی: غم بود، اما کم بود.

**سر زمین عجائب:** یک جهانگرد اروپایی که بهنگام ساختن میدان مشق تهران در ایران بوده است در یادداشت‌های خود می‌نویسد: «ایرانی‌ها مردمان عجیبی هستند، توپ ندارند توپخانه ساخته‌اند، قشون ندارند اما میدان مشقی ساخته‌اند که بزرگ‌ترین میدان مشق عالم است.»

از آن زمان تاکنون انگار احوالات ما چندان تغییری نکرده است. بزرگ‌ترین منابع نفت و گاز جهان را داریم اما نیروگاه هسته‌ای می‌سازیم، آنهم نیروگاهی که بنا به گفته حکومتگران ایران تاکنون بیش از دو تریلیون دلار یعنی دو هزار میلیارد دلار خرج روی دست ملت فلک‌زده ما گذاشته است!

خودمان به قول معروف از بی‌کفنی زنده ایم اما در دوره آن خدایامرز می‌رفتیم در سنگال، (لابد به خاطر گل جمال عالیجناب لئوپولد سدار سنگور شاعر شهیرشان)، میلیون‌ها دلار خرج می‌کردیم و در آن مملکت شهری می‌ساختیم و اسمش را هم می‌گذاشتیم شهر فرح! حالا هم که هشت مان گروهی نه مان است و میلیون‌ها نفر نه بختی در زمین و نه تختی در آسمان دارند، می‌رویم در عراق و سوریه و لبنان و فلسطین و ونزوئلا و بورکینافاسو، طرح‌های عظیم عمرانی به اجرا در می‌آوریم تا تمام دنیا به ریش مان بخندند.

می‌گویند ملا نصرالدین یک شاهی می‌گرفت سگ اخته می‌کرد، صنار می‌داد، می‌رفت حمام! حالا حکایت ماست. یعنی ما ایرانی‌ها هیچوقت نباید با تعقل و خرد ورزی آشتی کنیم؟ مگر جناب مولانا نفرموده است که:

کار خود کن کار بیگانه مکن در زمین دیگران خانه مکن

**مردان خدا:** ماه رمضان بود. یکی از این مسلمان‌های پاکستانی با یک من ریش ویشم آمده بود کنار فروشگاهم زیر سایه درخت انجیر سجاده اش را پهن کرده بود نماز بخواند. بچه‌هایی که در فروشگاهم کار می‌کردند تعجب کرده بودند که مگر کنار خیابان جای نماز خواندن است! چرا نمی‌رود کلیسا نماز بخواند! مگر اینها کلیسا و عبادتگاه ندارند!

گفتم: «چرا بابا جان! توی همین آمریکا هر سوراخ سنبه‌ای را که نگاه می‌کنی پر از مسجد است. مسجد عرب‌ها، مسجد پاکستانی‌ها، مسجد هندی‌ها، مسجد یمنی‌ها، مسجد سودانی‌ها، مسجد رسول‌الله، مسجد سیدالشهدا، مسجد زین‌العابدین بیمار، مسجد امام جعفر کذاب...»

توی همین قال و مقال بودیم که یارو آمد طرف ما. در را باز کرد و با لهجه غلیظ عربی گفت: «السلام علیکم برادر! گفتم: «بین آقا جان! ما با هیچکس برادر نیستیم. از دست شما برادرها خان و مان و دار و ندار مان را گذاشته و جان مان را برداشته در رفته ایم. بنابراین روی برادری ما حساب نکن! خب حالا بگو ببینم چه فرمایشی داری؟» گفت: «می‌خواهم پیرسم این فروشگاه متعلق به شماست؟ آیا شما مالکش هستید؟» گفتم: «چطور مگر؟ می‌خواهید ملک مان را بخرید؟» گفت: «اگر مالکش هستید اجازه می‌دهید در ملک شما نماز بخوانم؟» گفتم: «ای آقا! تا جان در بدن داری نماز بخوان. این که دیگر پرسیدن ندارد. حالا که به خدا نزدیک هستی، سفارش ما را هم بکن، اما یک چیزی به شما بگویم که فردا نروی پیش آقای باریتعالی چغلی ما را بکنی! من یهودی هستم ها! یارو تا گفتم یهودی هستم عقب عقب رفت، سجاده و بساط مارگیری اش را برداشت زد به چاک.

یک بار هم یکی از این مسلمان‌های پاکستانی با ریش ویشم و عبا و ردا و قبا و نعلین آمد فروشگاهم. در را باز کرد و گفت: «السلام علیکم برادر! دستش را دراز کرد با من دست بدهد. در جوابش گفتم: «من یهودی هستم ها! فوراً دستش را پس کشید و به سرعت از فروشگاهم بیرون رفت. به گمانم اگر می‌توانست هفت تیر می‌کشید و یک گلوله توی مغزم خالی می‌کرد تا به الله نزدیک‌تر بشود. والله از این مردان خدا! هر کاری بر می‌آید.

## ادامه مطلب ارباب کیخسرو... از صفحه ۲۹

به دبیرستان انوشیروان دادگر و فیروز بهرام در سال ۱۳۱۱ خورشیدی اشاره کرد. مدارس زرتشتیان از مهم‌ترین مدارس تهران در آغاز قرن بوده است و بسیاری از چهره‌های فرهنگی و سیاسی قرن گذشته در این مدارس درس خوانده‌اند. کیخسرو شاهرخ در خاطراتش می‌نویسد: «بودجه چهار مدرسه زرتشتیان تهران سنگین است و از محل شهریه و استعانه‌ها تأمین می‌شود. برای سال ۱۳۱۷ (که امسال باشد) بودجه چهار مدرسه در سال ۳۴ هزار تومان خرج پیش‌بینی شده. در تابستان ۱۳۱۷ (که آخر سال مدرسه‌ای بود) در چهار مدرسه ۴۷۰ نفر پسر و دختر دانش‌آموز بوده است. این مدارس زرتشتیان در اوایل منحصر به شاگردان زرتشتی بوده، ولی بعداً مخلوط شده و حالیه تقریباً سه ربط مسلمان، بقیه زرتشتی است.»

دکتر باستانی پاریزی می‌نویسد: «مدارس زرتشتیان در کرمان و دبیرستان‌های فیروز بهرام و انوشیروان (دادگر سابق) در تهران، از جهت آشنا کردن جوانان با معارف امروز حق بزرگی بر گردن مردم دارند، به جز ساخت مدرسه، ارباب کیخسرو عبادتگاه و آتشکده زرتشتیان تهران، آدریان را در سال ۱۲۹۶ ساخت که هنوز هم پابرجاست. او همچنین زمین‌های گورستان زرتشتیان در منطقه قصر فیروزه را با سرمایه خود و کمک‌های مردم خرید و آن را وقف جامعه زرتشتی کرد. **نماینده مجلس:** در اولین دوره مجلس بعد از مشروطه، ارباب جمشید به عنوان نماینده تجار وارد مجلس شد اما بعد از به توپ بستن مجلس و پایان دوره اول مجلس، ارباب کیخسرو از طرف زرتشتیان به عنوان نماینده انتخاب شد. او بعد از آن تا زمان حیاتش نماینده زرتشتیان در مجلس بود و حتی به گفته خودش «دوازده سال در اوقات فترت مجلس شورای ملی تمام مسئولیت آنجا را بر عهده داشتم». او از سال ۱۲۸۸ یعنی دوره دوم مجلس تا دوره دوازدهم یعنی سال ۱۳۱۹ نماینده زرتشتیان در مجلس بود و در تمام این سال‌ها بدون دریافت حقوق در مجلس کار کرد و به امانتداری و درستکاری شهره بود به طوری که حسن مدرس روزی خطاب به نمایندگان مجلس گفت «در مجلس ما اگر یک مسلمان است، آن ارباب کیخسرو زرتشتی است.»

ارباب کیخسرو در دوره نمایندگی مجلس، در سال ۱۳۰۲ کتابخانه مجلس را به عنوان اولین کتابخانه رسمی ایران راه‌اندازی کرد تا نمایندگان در اوقات فراغت مطالعه کنند. در این دوره او چاپخانه و موزه مجلس شورای ملی را نیز تأسیس و راه‌اندازی کرد. ارباب کیخسرو همزمان با نمایندگی مجلس در سال ۱۲۹۵ مدیریت سهامی شرکت تلفن را بر عهده گرفت و بیست سال مدیر آنجا بود و در این دوره او توانست با استفاده از امکانات شرکت زمینس، سیستم فرسوده تلفن تهران را به سیستم برقی و خودکار تبدیل کند و به گفته خودش «خانه عنکبوتی» را به «قصری رفیع» تبدیل کرد. در دوره قحطی و گسترش بیماری تیفوس در سال‌های ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ خورشیدی در تهران که با جنگ جهانی اول همزمان شده بود، کیخسرو شاهرخ تلاش زیادی کرد تا با خرید گندم و توزیع آن از سوی دولت جلوی مرگ‌ومیر مردم بر اثر گرسنگی را بگیرد. کیخسرو شاهرخ در سال ۱۳۰۹ همزمان با مسئولیت‌هایی که داشت از سوی رضا شاه به عنوان سربازرس راه آهن منصوب شد و خودش می‌گوید: «شاه پهلوی که در نهم آذر ۱۳۰۹ مرا احضار و امر فرمودند ریاست نظارت راه آهن را داشته باشم و بعد مأموریت عقد قرارداد تجارتي با سوئد را دادند»، کیخسرو شاهرخ در سراسر یادداشت‌هایش تأکید دارد که هیچ منفعتی از مأموریت‌های دولتی نداشته ولی در دو سال آخر عمرش وقتی به لحاظ اقتصادی دچار مخصصه شد، دولت هیچ کمکی به او برای بیرون آمدن از وضعیت پیش‌آمده نکرد و حتی گفته می‌شود که رضاشاه چوب لای چرخ فعالیت‌های تجارتي‌اش گذاشت. کیخسرو شاهرخ یکی از دلایل «بی‌مهری رضاشاه» را این می‌داند که گزارش داده‌اند که «در مأموریت ۱۳۱۰ من و آقای بدر به سوئد برای عقد قرارداد چه تعارف گرفته‌ایم»، در حالی که به گفته کیخسرو شاهرخ در آن مأموریت «پانزده‌ماهه دیناری به عنوان حقوق یا مدد معاش نگرفتم و حتی قریب شش هفت هزار تومان متضرر شدم»، بنا بر گزارش‌ها کیخسرو شاهرخ در آن مأموریت از گرفتن هر گونه هدیه و کمک از شرکت فروشنده تجهیزات خودداری کرد و در مقابل اصرار آنها توصیه کرد که به سازمان‌های فرهنگی و مدارس کمک کنند.

**پایبندی به دین زرتشتی:** در سال ۱۳۱۲ وقتی مجلس در حال بررسی بخشی از لایحه قانون مدنی بود، کیخسرو شاهرخ به اتفاق نمایندگان ارامنه و یهودیان که تازه در مجلس صاحب کرسی شده بودند، پیشنهاد کردند که دادگاه‌ها به هنگام قضاوت موظف باشند قوانین مذهبی آنها را در مورد ازدواج، طلاق و ارث رعایت کنند و بر این اساس رأی صادر کنند که این ماده قانونی به تصویب مجلس رسید. **دنیاله مطلب در صفحه ۵۵**

محمد ابراهیم باستانی پاریزی استاد تاریخ دانشگاه تهران در مقاله‌ای در باره یادداشت‌های ارباب کیخسرو می‌نویسد: «مدارس زرتشتیان در کرمان، از جهت معارف امروز، حق بزرگی به گردن مردم کرمان دارند و دبیرستان ایران‌شهر کرمان درست در سال مشروطیت ایران (۱۲۸۵ شمسی) پا گرفت، قبلاً به دست کیخسرو شاهرخ پی افکنده شده است و تاکنون حدود هفتاد گروه فارغ‌التحصیل داده، یعنی بیش از دو نسل کرمان در آن تحصیل کرده‌اند و من بسیار از کرمانیان غیرزرتشتی معروف را از شیخی و بالاسری و صوفی و متشرع می‌شناسم که در این دبیرستان درس خوانده‌اند.»

در این دوران او همچنان تحت تأثیر تعلیمات مذهبی مسیحی بود که در مدرسه آمریکایی تهران فرا گرفته بود و به گفته خودش: «حتی وقتی که کاریس، کشیش انگلیسی، به کرمان آمده بود، هر یکشنبه‌ها پای موعظه او از روی عقیده حاضر می‌شدم. یکی از آن یکشنبه‌ها عده‌ای آخوند برای تماشا حاضر شده بودند. بعد از موعظه که با آخوندها با هم نشستیم، یکی از آن آخوندها خود را به من معرفی کرد که من شیخ یحیی از خانواده ابوجعفر مجتهدم، معلوم می‌شود شما درست از کیش پاک زرتشتی خبر ندارید که این قسم سر ارادت به سوی موعظ عیسوی دارید، خوب است به همان مذهب زرتشتی پیروی کنید و اگر هم لازم باشد من به شما کمک خواهم کرد. این حرف به من تأثیر غریبی کرد.»

بعد از این گفت‌وگو حال ارباب کیخسرو دگرگون شد و خودش می‌گوید: «چندین روز به خود می‌پیچیدم که با این همه مذاهب و راه‌های گوناگون که همه حق است آیا تکلیف من چیست؟ شبی با حال مات‌زدگی و گریه به خدا متوسل شده، خوابیدم. در آن شب اولاً به خواب دیدم که تمام جهان را آب گرفته و من بر روی آب در حرکتم بدون اینکه زیر آب بروم. ثانیاً به خواب دیدم که خانه من مملو از آتش است که شعله آتش از بالای بام هم گذشته ولی جایی را نسوزانیده و من با جامه سر تا پا سفید در میان آن آتش‌ها چهار زانو نشسته مشغول اوستا خواندن به قاعده زرتشتی هستم. فردا صبح بدون تأمل به عیال خود گفتم که چنان خوابی دیده‌ام. سدره و گستی که علامت زرتشتی‌گری است برای من حاضر کند. غسل کردم و پوشیدم و دیدم بعد از چند سال اوستاهای خطی را تمام در بر دارم و از آن تاریخ به طور ثابت پیرو کیش زرتشتی بوده، هر قدر بیشتر تحقیقات کرده‌ام ثابت‌تر شده‌ام، اما بر روی اصل، نه فرع که مربوط به دیگران بوده. خصوصاً وقتی که دقت شود که تمام پایه کیش زرتشتی بر روی سه کلمه هومت و هوخت و هورشت (اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک) تمام می‌شود دیگر جای چیزی باقی نمی‌ماند. چه که وجود بشر غیر از فکر و ذکر فعل نیست و اگر این هر سه نیک باشد دیگر بدی وجود ندارد.»

**مهاجرت به تهران و فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی:** او بعد از ده سال فعالیت آموزشی در کرمان در سال ۱۲۸۵ درست در دوره انقلاب مشروطیت به تهران آمد و در تجارخانه ارباب جمشید جمشیدیان از تجار مشهور به عنوان منشی مشغول کار شد. بعد از پیروزی مشروطه کیخسرو شاهرخ در سال ۱۲۸۶ عده‌ای از زرتشتیان تهران را گرد هم آورد و انجمن زرتشتیان تهران را در کاروانسرای «مشیر خلوت» بنیاد نهاد و خودش به عنوان رئیس انجمن انتخاب شد. با شروع فعالیت انجمن زرتشتیان، کیخسرو شاهرخ دوباره به فکر تأسیس مدرسه‌ای برای زرتشتیان افتاد اما این بار در تهران. اولین مدرسه را «بدون اخذ شهریه» با کمک تجار راه‌اندازی کرد. بعد از آن با کمک ارباب جمشید دومین مدرسه را درست کرد. خودش در باره تأسیس دومین مدرسه می‌گوید که در تلاش بود ارباب جمشید را وا دارد تا خانه‌ای را برای مدرسه به جماعت ارزانی دارد. موافقت نمی‌کردند تا شبی که در جمشیدآباد با هم نزد می‌باختم. با اینکه همیشه بازی نرد ما فقط محض تفریح و گذشتن وقت بود، در آن موقع چون ایشان را سر حال دیدم، شرط بستیم که اگر برد با من شود، آن حیاط را برای مدرسه به جماعت ببخشند و الا من دیگر اسم نبرم و اتفاقاً بُرد بزرگ با من شده، فردای آن روز بلافاصله دادم و قفنامه آن را امضا کردند و پس از امضای ایشان، قسمت اراضی وصل به آن را نیز در موقع «سدره‌پوشانی» پسرانش درخواست کردم. اتفاق نمودند و مدرسه مزبور موسوم به نام ایشان «جمشید جم» شد.»

مدتی بعد در سال ۱۲۸۷ خورشیدی مدرسه دخترانه‌ی زرتشتیان را نیز ساخت که بعد از گشایش دبستان ایرج در کنار آتشکده آدریان به آن مکان منتقل شد. او بعد از انقلاب مشروطه چندین مدرسه در تهران تأسیس کرد که از جمله می‌توان



## ادامه مطلب ارباب کیخسرو... از صفحه ۵۴

کند. «مقامات صلاحیت‌دار از بخشی از کلام شما در رادیو برلین و مطالب مجله جهان نو خشنود نیستند و آثار آن را برای ایران مضر می‌دانند. زیرا آنان این مطالب را مخالف اصل بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی ارزیابی می‌کنند. سخنانی که شما می‌گویید مشکلات عظیم ایجاد خواهد کرد. هر چند شما دور از این جا هستید ولی من در دسترس و نزدیکم. فراموش نکنید که من سمت نماینده مجلس را دارم و از آوردن هر گونه عذری متعذرم. زیرا شما پسر من هستید و احدی باور نمی‌کند که سلوک سیاسی شما و من در این مسائل، دور از هم است. در موقعی که این نامه را می‌نویسم حالم دگرگون است. با کارهایی که شما می‌کنید من خود را در معرض حمله و مخاطره می‌بینم. آیا ممکن است بر من و خود و خانواده رحم کنید؟ اگر بتوانید از سیاست دست بکشید و کار دیگری برای خود اختیار کنید، رحمی به من و خود کرده‌اید و اگر نمی‌توانید، حداقل در مسائل مشرق زمین و ایران، زبان و قلم بر کنایات و اشارات مضر نیالائید. در بیان خود هتاک‌ی به انگلیس و غیره را کنار بگذارید. انگلیس اگر اکنون سرگرم جنگ است، اما کوچک نیست. این حساب‌ها را نگه می‌دارد و به موقع تسویه خواهد کرد. غیر این باشد تیشه به ریشه خود و من زده‌اید و نتیجه معلوم است.»

بنابر گزارش‌ها، این نامه سیزده روز بعد از مرگ کیخسرو به دست پسرش بهرام رسید و دیگر کار از کار گذشته بود و پرونده رضاشاه هم یک سال بعد در شهریور ۱۳۲۰ بعد از حمله متفقین به ایران بسته شد و روس‌ها شمال کشور و انگلیسی‌ها جنوب ایران را تصرف کردند. باوجود تلاش‌هایی که صورت گرفت پرونده کیخسرو شاهرخ هیچ‌گاه به درستی بررسی نشد و حقیقت پشت پرده پنهان ماند. هر چه فرزندش شاهرخ برای پدرش دردسر آفرید اما پسر دیگرش افلاطون، مدیر شرکت تجارتي زرتشتیان از پیشگامان هنر نمایش در ایران است که سالن تئاتر زرتشتیان، تئاتر سیروس و جمعیت تئاتر نکیسرا را بنیاد گذاشت. دخترش فرنگیس هم که در رشته مددکاری اجتماعی در آمریکا تحصیل کرده بود سازمان صنایع دستی ایران را بنیاد گذاشت و از پیشگامان حقوق زنان به شمار می‌رود.

کیخسرو شاهرخ که از چهره‌های تأثیرگذار تاریخ معاصر است، در باره فعالیت‌هایش به عنوان یک زرتشتی می‌گفت: «تصور نشود که نمایندگی مجلس و خدمت جماعت زرتشتی خیلی کار ساده‌ای بوده است، علاوه بر توقعات بی‌ربط و بارب، بخل و حسد و نفاق و خصومت‌هایی هم در بین بوده که در میان این همه بایستی کار کرد و آن نیز باید طوری رفتار نمود که در میان آن همه مسلمان خود را نگاه داشت و مانند یک ایرانی صحیح و زرتشتی واقعی با گفتار نیک، رفتار نیک و با امانت و صداقت و درستی و راستی انجام وظیفه نمود و طوری با همه معاشرت و کار را بر گزار نمود که هم حفظ حق شده و هم از طریق ادب و نزاکت و خوش رفتاری خارج نشده، نماینده یک جماعت ضعیف در میان اشخاص و جماعت قوی که دارای سلطه بوده خصوصاً در عمری که هرج و مرج و هو و جنجال و تغییرات کلی سلطنتی و جنگ بین‌المللی و تعصبات مذهبی در قوت خود باقی است. برای اینکه ایجاد تردیدی ننماید، باید تصریح کنم که تمام خدمات من برای کار جماعتی، مجانی و بلاعوض بوده و به قدر قوه خود از مساعدت‌های لازمه نیز در امور خیر دریغ نداشته‌ام، اجر با خداست.» ابراهیم باستانی پاریزی استاد تاریخ در باره کیخسرو شاهرخ می‌نویسد: «خدمات اجتماعی ارباب آن‌قدر متنوع و جالب است که می‌تواند هر کس را به تفکر وا دارد که یک نفر تا چه حد می‌تواند به این کارها برسد.»

کیخسرو شاهرخ همه عمرش را صرف آموزش و فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی کرده بود، اما خدماتش چنان که باید شناخته نشد و بعد از سال‌ها، کوچه‌ای در خیابان جمهوری به نام ارباب کیخسرو شاهرخ نام‌گذاری شده و تندیس‌ی از او نیز در سالن مطالعه مجلس نصب شده است.



وصل تو خواب و خیال است، ولی باور کن، بودنت... حس عجیبی ست که دیدن دارد...

او علاوه بر کارهایی که در سطح کشور انجام داد، توجه ویژه‌ای نیز به هم‌کیشان زرتشتی داشت و با تغییر آیین دفن از دخمه به خاکسپاری، خرید و احیای آرامگاه قصر فیروزه تهران و گرفتن حکم تولیت موقوفات زرتشتی به نام انجمن زرتشتیان تلاش کرد تا حقوق اقلیت‌های مذهبی مانند زرتشتیان در مجلس به رسمیت شناخته شود. او هم‌زمان با تجارت و فعالیت‌های سیاسی چندین کتاب نوشت که کتاب‌های آئینه آیین مزدیسنی و زرتشت، پیامبری که از نو باید شناخت (فروغ مزدیسنی) از جمله آنهاست که در آن زندگی زرتشت، تعالیم و آئین و آداب و سروده‌های مذهبی زرتشتیان را شرح می‌دهد.

**روزهای سخت پایان عمر:** کیخسرو شاهرخ در دو سال پایانی عمرش حال و روز خوشی نداشت و وقتی برای درمان به آلمان رفت در خاطراتش می‌نویسد: «امروز که چهارشنبه ۱۵ تیر ۱۳۱۷ می‌باشد در گوشه اتاقی تنها در بدن بدن نشسته‌ام، وضعیت زندگانی‌ام بس دلخراش و یأس‌آور است که به کلی راحت را از من سلب نموده و عقل و مغز و حواس و فکر و ذکر مرا دگرگون ساخته. روز به روز از حیث سلامتی مزاج رو به کاهش می‌روم و نمی‌دانم چه مدت دیگر به انتهای زندگانی من باقی است. هر چند، چند شب قبل خوابی دیدم که جلوی سیلی واقع شده‌ام و می‌خواهم جلو بگیرم ولی آن سیل به قدری شدیداً زور آور شد که روی من غلتید ولیکن بعد خود را بیرون از سیل دیدم و خویش را در فراغت خاطر مشاهده کردم. این خواب تا اندازه‌ای راه‌امیدی برای من باز می‌گذارد که این سیل‌های شدیدی که فعلاً به من زور آور شده روزی بشود که از آن رها شده و خود را فارغ‌البال ببینم. ولی آیا کسی برسد و چه شود؟ عجلالتا که در جلوی حملات شدید سیلاب بدی هستم.» او این خاطرات را درست در زمانی می‌نویسد که برای درمان به آلمان رفته و به او خبر داده‌اند که به دلیل سخت‌گیری بانک ملی به «بهانه» خراب شدن وضعیت تجارتخانه زرتشتیان، ضمانت‌نامه‌های او باطل شده است. برای همین هم ارباب کیخسرو همسرش کتابیون را که بعد از مرگ فیروزه با او ازدواج کرده، با وکالت به تهران می‌فرستد اما به گفته خودش در تهران «مجبور شدم خانه و یک‌ربع دانگ فیروزبهرام و سعیدآباد و هاشم‌آباد و ده‌هزار تومان سهام روشنایی تبریز را نزد بانک سپه وثیقه بگذاریم و مشغول راه‌اندازی برای دیگران شویم. از جانبی نمی‌دانم بی‌مهری رضاشاه با همه بذل و توجهاتی که همیشه به من داشته‌اند، در این موقع که توسط آقای رئیس مجلس و غیره به عرض رسیده و برای دویست‌وپنجاه لیره ارز اجازه خواسته شده برای من خریداری و ارسال شود اجازه نفرموده‌اند و این نشانه بی‌مرحمتی موجب ازدیاد نومیدی است.»

دکتر ابراهیم باستانی پاریزی می‌نویسد که ارباب کیخسرو «در سال‌های پایانی عمر (۱۳۱۷ خورشیدی) به علت شکست در امور اقتصادی و قرض‌ها و ضمانت‌ها - حدود یکصدویست هزار تومان - آن‌قدر پریشان شد که بر طبق یادداشت خودش حاضر به مرگ و خودکشی هم بوده است، زیرا حقوق بازنشستگی هم نداشت.»

در همان روزهای سخت ارباب کیخسرو می‌نویسد که «شاه ایران همیشه به من عنایت داشته‌اند و امیدواری هست روزی حقایق برایشان کشف گردد و بر سر میل و عنایت اولیه آیند و باب مرحمت را به روی من و خانواده بگشایند.»

کیخسرو شاهرخ پیش از مرگش آن‌طور که خودش نوشته مورد غضب رضاشاه واقع شده بود. او سرانجام در حالی که ۶۵ سال بیشتر نداشت یازدهم تیر ۱۳۱۹ جسدش پس از شرکت در یک مجلس عروسی، در گوشه خیابان کاخ سر کوچه سزاوار پیدا شد. برخی مثل دکتر باقر عاقلی تاریخ‌نگار می‌گویند که اتومبیلی وارد پیاده رو شده و او را زیر گرفته است. برخی همانند ابراهیم باستانی پاریزی تاریخ‌دان معتقدند: «وی در اواخر، سخت زیر نظر بود. چند بار اداره شهربانی دستور داشت با وسایلی او را تلف کند، لکن موفق نگردید، تا اینکه در یکی از شب‌های تیرماه ۱۳۱۹ خورشیدی، با وسایلی که قبلاً تهیه شده بود، در مجلس عروسی او را دستگیر کردند و در همان شب او را کشتند و نعشش را در مسیر خانه‌اش افکندند.» برخی دلیل بدبینی و مخالفت رضاشاه با کیخسرو شاهرخ را پسرش بهرام می‌دانند که در بخش فارسی رادیو برلین در آلمان نازی کار می‌کرد و علیه انگلیس، استبداد و به‌طور غیرمستقیم در باره رضاشاه سخن می‌گفت و یک مجله سیاسی به نام جهان نو را نیز منتشر می‌کرد که به «تبلیغ درباره تحولات جنگ و پیشرفت‌های آلمان» اختصاص داشت.

کیخسرو شاهرخ نامه‌ای به پسرش نوشت و از او خواست که در کارش تجدیدنظر

می گذارد. زندگی رموزی بیشتر از رموز کارهای ما دارد. ... غرض اصلی شعر بهتر بیان کردن زندگی است، نه متصل شکل بیان را عوض کردن و ناخدای شکل و وزن و قافیه بودن. شعر تندرست از طبیعت زندگی حکایت می کند. (۳) نیما مهارت در بیان را از آن کسی می داند که شعرش قدرت و نفوذ بیشتری داشته باشد.

مقالهٔ برهانی دربارهٔ توللی گویای ابتدال و سفاقت آن جماعت از مدعیان نقد ادبی در سال های دههٔ چهل در ایران است که با استناد به «تعهد و مسئولیت» هنرمند با طرح عشق و غزل و تغزل در شعر ستیز می کردند.

برهانی در آغاز مقالهٔ خود از محرومیت های روزگار نوجوانی خود در تبریز یاد می کند که چگونه در میان همسالان بی‌نویای خود در محله ای سرشار از فقر و نکبت زندگی می کرده، اما در همان حال شعر توللی را می جسته و می خوانده و با معشوقه های توللی عشق می ورزیده است؛ (۴) تصویری که برهانی از صحنه های سرشار از آلودگی و تباهی و سیاسی زندگی خود در این سال ها به دست داده به راستی حزن آور است، اما در این میان ترجیح بند او هم در این گزارش خنده آور این است که در همهٔ این احوال شعر توللی را می خوانده است!

آیا این خود دلیل اصالت شعر توللی در آن سالها نیست؟ مگر توللی نبوده که با شعرهای دلنشینی از نوع «مریم» به نوجوان تبریزی شوق زیستن می داد؟ شاعران جوانی همانند شفیعی کدکنی بنا به نوشتهٔ خود «مصدق واقعی شعر نو را در سال های نوجوانی در کارهای توللی یافته بودم... شاید اگر قطعهٔ «مریم» و «کارون» نبود سالها زمان لازم بود تا من به حقیقت چیزی به نام «شعر نو» پی ببرم و از تنگناهای سلیقهٔ حاکم بر محیط ادبی آن روز بدرآیم.» (۵)

این واقعیتی است که همهٔ شاعران تجددخواه ما از نادرپور و مشیری و اخوان و سایه و سیمین گرفته تا سپهری و فروغ و شفیعی کدکنی تأثیر شعر توللی را بر ذهن و زبان خود، در نخستین سال های شاعری، یادآور شده اند. به یاد می آوریم که در آن زمان نیما با شعرهایی از نوع ققنوس و غراب و مرغ مجسمه و اندوهناک شب، با آن ذهن و زبان غریب، برای شاعران جوان، با همهٔ نوجوانی و نواندیشی، کششی نداشته، در حالی که شعرهای توللی در دفتر «رها» با مضمون تازه و واژه ها و ترکیبات و تعبیراتی نو و خوش آهنگ، دلپذیر و جذاب بوده است، اما چه می توان گفت که منتقد ادبی ما، پس از یاد کردن از شعر غنایی «مریم» در سال های نوجوانی می گوید که او دیگر «مدافع مریم های سپید روسپی وار، مریم های خیالی و توخالی، نیست که همگی ارزشی همان فتودال های رمانتیک و همان بورژواهای مخبط باد» (۶) و این نیست جز تأثیر نگاه ایدئولوژیک در نقد ادبی ژورنالیستی آن سال ها.

برهانی در یادداشت های بعدی خود دربارهٔ توللی چیز تازه ای نمی گوید، جز تکرار همان دشنام ها به شاعری که نخست نیما یوشیج را به عنوان پیشوای شعر نو قبول داشته و بعد تغییر رأی داده و دلایل آن را در مقدمهٔ دومین دفتر شعر خود (نافه) برشمرده است. برهانی در یادداشت چهارم خود در توجیه رد رمانتیسم توللی می گوید: «من حالت رمانتیک را به طور دربست محکوم نمی کنم، چرا که حالت رمانتیک از مکتب رمانتیسم گسترده تر و وسیع تر است... حافظ و مولوی گاهی دستخوش حالات رمانتیک می شوند. نیمای اجتماعی گاهی حالت رمانتیک دارد و بودا و عیسی و محمد نیز بارها دچار حالات رمانتیک شده اند.» (۷)

حقیقت این است که برهانی خود نمی داند چه می گوید. «حالت رمانتیک» چیست؟ ظاهراً غرض او عارض شدن عوامل تخیل و عواطف تغزلی است که او بزرگوارانه با آن مخالفتی ندارد. بعد می گوید: «مکتب رمانتیسم بعد از انقلاب کبیر فرانسه که خود انقلابی علیه فتودالیسم کلاسیک است که بعدها در قرن نوزده تبدیل به کاپیتالیسم می شود.» (۸)

با شرحی که ما پیش از این دربارهٔ جریان نهضت رمانتیسم در اروپا به دست دادیم می توان دریافت که منتقد ادبی ما نه تنها از تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی جهان بی اطلاع است، که منشأ پیدایش مکتب های ادبی اروپا را نیز نمی داند. آنچه که او در مخالفت با شعر تغزلی و غنایی می گوید و آن را حاصل عشقی احساساتی و شهوانی می داند، ربطی به رمانتیسم ندارد. حقیقت این است این فرم است که می تواند صورت و ساختار اثر شاعر را در بیان یک مضمون عاطفی و انسانی ارزش و اعتباری هنرمندانه بخشد و یا به اثری نازل و مبتذل بدل کند. همچنان که تغزلات خوب و نجیب توللی با نگاه تازه و نوآیین او به جهان و طبیعت در شعرهای دفتر «رها» و «نافه» در آثار بعدی او، به غزلها و قصیدههایی فرومایه در بیان عشقی شهوانی و گناه آلود و یا ستایش و مدح این و آن تنزل کرد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۷**

ناگفته نماند که از اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم طرز بیان کلاسیک ها و آثارشان، که سرمشق مردم فرهیخته بود، از رونق افتاد و انقلاب فکری معروف به نهضت رمانتیک رواج گرفت. مشخصات اصلی کلاسیسیسم سادگی، صراحت و اصالت بود. در آثار کلاسیک ها اثری از عواطف و احساسات خالق اثر دیده نمی شد. در حالی که رمانتیک ها در آثار خود در پی خلق زیبایی محض نبودند، که می خواستند افکار و عواطف و بیم و امیدها و آرمان های خود را بیان کنند. دیگر این که مواد و موضوع کار خود را در گذشته می جستند، زیرا که دل بستگی ها و دل تنگی هاشان در گذشته بود. از این روست که حاصل کارشان گاه غریب و اسرارآمیز جلوه می کرد، در حالی که بیان صریح زیبایی، با صورت های شخصی و عینی، از مشخصات کلاسیسیسم است که برای رعایت آن قوانین و مقررات ثابت و معینی وضع شده بود، اما رمانتیسم نمایش و تصویر ذهن و خیال و درون هنرمند است. رمانتیک ها معتقد بودند که هنر باید از ذهن و ضمیر و ذوق و قریحهٔ اهل هنر تراوش کند.

در انگلیس آغاز شعر رمانتیک را با «ویلیام بلیک» و رواج آن را با «وردز ورث» و «بایرون» و «کولریج» می دانند. در آلمانی «فون شلگل» اصول رمانتیسم را تدوین کرد که در آن افکار «کانت» و «فیخته» را در نظر داشت و «گوته» و «شیلر» را در پی آورد. در فرانسه «مادام دوستال» و «شاتوبریان» و «ویکتور هوگو» و «لامارتین» و «آلفرد دوموسه» و «ژرژ سائود» و در روسیه «لرمانتف» و «پوشکین» از نام آوران رمانتیسم در ادبیات به شمار می آیند. در موسیقی «بتهوون»، «شوپن»، «مندلسون»، «شومان»، «لیست»، «برلیوز»، «اشتراوس»، «واگنر» و «چایکوفسکی» درخور یادند و در نقاشی از «دولاکروا» در فرانسه و «گویا» در اسپانیا و «ترنر» در انگلستان می توان یاد کرد. و اما در ایران بی آنکه درک درستی از نهضت رمانتیسم و زمینه تاریخی و فکری و فلسفی آن در اروپا در میان باشد، به علت القائات و تلقینات مارکسیسم روسی و تفسیر و تبلیغ سیاسی آن، به تخطئهٔ شعر و ادبیات تغزلی پرداختند و آثار شاعرانی مانند توللی و نادرپور و مشیری را به باد مضحکه گرفتند.

حرف هایی که در پی ترجمهٔ ادبیات چیست سارتر و حمایت آل احمد بر سر زبان ها، از جمله برهانی، افتاد تکرار همان حرف های نسل پیشین در تبلیغ رئالیسم سوسیالیستی در ادبیات و هنر بود. سارتر در ادبیات چیست نویسنده و هنرمند را به اصطلاح خود آنگازه (engagee) می داند. تعهد (engagement) از نظر سارتر التزام و مسئولیتی اجتماعی و انسانی است که آن را از نظر فلسفی توجیه و تفسیر می کند. (۱) نیما یوشیج در یادداشت خود اشاراتی هجوآمیز به نظریات ماتریالیست های جزم اندیش ایرانی زمانهٔ خود دارد. او از عقاید جزمی ژدانف، دبیر کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی، در ادبیات و هنر یاد می کند و با انتقاد از شاعران چپ رو که شعر خیال انگیز را به عنوان آثار ایده آلیستی محکوم می کنند یادآور می شود: «آدمیزاد تا وقتی زنده است با خیال سروکار دارد و خیال او منافی هیچگونه مسلک و مرامی نیست... شعر از راه خیال است که قوت می گیرد و با کلماتی که معنی مجازی دارد بیان می شود. شعر طبق دستور، مثل گزارش های اداری، نوشته نمی شود. شعر تنها از زندگی است که دستور می گیرد. از آنجا که شاعر با مسائل اجتماعی و اخلاقی و علمی و فلسفی ارتباط پیدا کرده است خیال کرده اند که شعر وظیفه دارد پاسخی به این مسائل دهد، در حالی که شعر هنر است و باید با خودش ساخته و پرداخته شود... ادبیات باید زندگی را تجسم دهد. اگر شاعری نتواند معنی را جسیت دهد و تنها خیالی را پیش چشم بگذارد شاعر نیست.

... جوان می گوید: «چرا این قطعه شعر از راه خیال قوت گرفته و با کلماتی که معنی مجازی دارد ساخته شده است... مثلاً چرا آلفرد دوموسه «شب های مه» و «اکتبر» را آنطور غمگین و عاشقانه به میان آورده است؟» (۲)

نیما به شاعر جوان، که با خیال در عالم شعر ستیز دارد، یادآور می شود که غرض از رد خیال این نیست که مانند دورهٔ رمانتیسم واقعیت های عادی زندگی را با دیدی خیال پرور بسازیم. برعکس، باید با نیروی خیال و فانتزی واقعیت های عینی را روشن و تقویت کنیم.

نیما دیدگاه مادی را منافی با اصالت های شعر خیال انگیز نمی داند. او می پرسد: آیا شاعر جوان می داند که بودلر و مالارمه، شاعران سمبولیست فرانسوی، چه گفته اند و چرا گفته اند که شعر آنها را در قیاس با شعر صریح و خالی از مجاز ناظم حکمت، شاعر کمونیست ترک، به همه نزدیکتر می بیند؟ نیما تکرار و تأکید می کند: هنر باید بیان زندگی باشد. زندگی است که فکر را می آفریند و راه نمودن آن را پیش پا



## ادامه مطلب آمریکا... از صفحه ۳۷

خواب آن چنان بر همگی مستولی شده بود که همه به زور پلک‌ها را باز نگهداشته بودند و یکی یکی داشتند تسلیم خواب می‌شدند و پلک‌ها را رها می‌کردند تا روی هم بیفتند و به خواب روند. این حالت همانیست که اغلب خلبانان را به کشتن می‌دهد. برای همه ما بارها اتفاق افتاده بود. برای ما خلبان‌های ایرانی بیش از آمریکائی‌ها، به علت کوهستانی بودن کشورمان، در اکثر مواقع پیش می‌آید. آمریکائی‌ها هم که در کشورهای کوهستانی پرواز مین‌موندن دچار این سوانح می‌شدند.

اکثر مواقع که می‌شنیدیم یکی از دوستان مان به کوه خورده و از بین رفته، اولین حدس مان، کمبود اکسیژن، یا (هایپ اکسی) بود. خلبان، برای اجرای ماموریت، باید به منطقه کوهستانی برود و در محلی فرود بیاید. اما درگیر ابری ناگهانی و غلیظ، با وسعتی بسیار گسترده که انتهای آن معلوم نیست می‌شود. محیط او آن چنان پوشیده از ابر می‌گردد که هیچ چیز دیده نمی‌شود و مجبور به پرواز کور است و باید توسط دستگاه‌ها به پرواز ادامه دهد. اما منطقه، پر از قله‌های فراوان است و در آن محیطی که اطرافش را گرفته جز سفیدی مطلق ابر، هیچ خبری از زیر پا و روبرو ندارد. برای احتراز از سانحه و برخورد با کوه، مجبور است که ارتفاع بگیرد تا از ابرها خارج شود. وقتی از سقف ابر بالاتر می‌رود، دریایی از ابرهای بهم فشرده و بر روی هم غلظیده و درخشان که نور آفتاب را با تندی بسیار منعکس می‌کند و تا بیکران، ادامه دارد را، در زیر پای خود می‌بیند که راهی از درون آن، به زمین نمی‌یابد. به امید آن که در آن ابرها، یک شکاف یا سوراخ پیدا شود تا بتواند زمین را ببیند و از آن سوراخ، خود را به زیر ابر برساند، بر فراز ابرها گشت می‌زند و ممکن است زمانی طولانی، مجبور به گشت زنی بر بالای ابرها گردد و در این ارتفاع که اکسیژن کمی وجود دارد، رفته رفته گرفتار «هایپ اکسی» می‌گردد که خود، از آن بی‌خبر است. خلبانان و سرنشینان همه به خواب می‌روند و برخی پیش از خواب، دچار سیاهی یا «بلک آوت» می‌شوند و به حالتی، همانند سرعت، فرو می‌روند. دهانشان کف می‌کند که دیدن این حالت از سرنشین، خلبان را بیشتر آشفته و نگران می‌کند که هر چه زودتر او را به سطح پایین برساند. همه این مشکلات، در هم آمیخته می‌شود و خلبان دچار خطای تصمیم‌گیری و خطای دید و کندی عکس‌العمل می‌گردد و بدون آگاهی، به درون ابر فرو می‌رود که در واقع غرق می‌شود و با اولین قله برخورد نموده و نابود می‌گردند.

پس از بازگشت به حالت اولیه، همه فهمیدیم که بدون آنکه دانسته باشیم، دچار مستی شده بودیم که رو به بیهوشی بود. در مرحله آخر آزمایش‌ها، پس از نتیجه‌گیری کامل و در هنگامی که ناخن‌های مان سیاه شده بودند و تقریباً خواب مان برده بود. در یک لذت کاذب فرو رفته بودیم. دل مان می‌خواست کاملاً بخوابیم. اما، آرام آرام هوا وارد اتاق کردند و ما را به حالت عادی باز گردانیدند. روز بعد گواهی نامه توانایی و اجازه پرواز بدون اکسیژن، تا یکساعت، در ارتفاع بیست و پنج هزار پایی را برایمان صادر نمودند.

## ادامه مطلب دلنوشته... از صفحه ۴۲

کمبودها زیاد بود اما عقده‌ها کم بود. لاقابل آب و نان خشک اینقدر هزینه نداشت و برق کسی به خاطر یکماه بدهی قطع نمی‌شد! هر کس دستاش خالی می‌شد، خیلی زود به بیراهه نمیرفت و رد هیچ خونی به راحتی پاک نمی‌شد.

سال‌ها گذشت و ما کودکان آن کوچه و خانه‌های ساده و گلی و آجری بزرگ شدیم و خوشحالم هنوز روح زندگی سنتی و ایرانی در وجودمان نفس می‌کشد و شعرها و قصه‌های ما همیشه آمیخته‌ای از دیروز و امروز است و گاه که دلتنگ می‌شویم دیروزی شیرین و تاریخی پرافتخار را داریم که با سخن گفتن از آن، حال همدیگر را ولو برای مدتی کوتاه خوب کنیم. مردم و حتی انسانی که گذشته و پیشینه‌ای نداشته باشد که به آن ببالد مرده است و هیچگاه به تعالی نمی‌رسد.

امروزه گرچه مردم به علت تألمات روحی و دغدغه‌های فکری و مشکلات بی‌شمار زندگی از مطالعه عقب کشیده‌اند اما فراموشش نکرده‌اند و این فرهنگ، ریشه در قدمت ما دارد. سال‌هاست قلم دست گرفتم تا دیروز را به امروز پیوند بزنم و در این مسیر فصل‌های زیادی را با برف و بوران و باد و باران زمستان و گرمای لذت بخش آفتاب بهاری و غروب‌های زیبای خزان و شب‌های پرستاره تابستان گذراندم.

۴. رضا براهنی، طلا در مس، تهران: زمان، ۱۳۴۷، ص ۲۷۸-۲۷۹، ۵. شفیع کدکنی، با چراغ و آینه، تهران: سخن، ۱۳۹۰، ص ۵۰۸، ۶. طلا در مس، ص ۲۸۳، ۷. همان، ص ۲۹۰-۲۹۵، ۸. همان، ص ۲۹۱، ۹. همان، ص ۳۰۴، ۱۰. همان، ص ۳۱۲.

## ادامه مطلب خاطراتی از هنرمندان... از صفحه ۳۹

چند سال بعد سارنگ با همسر دومش فخری زندگی تازه ای تشکیل داد ولی همین مشکل، یعنی عرق خوردن او جنجال‌ها آفرید. یک شب که سارنگ برای هزارمین بار به فخری قول داده بود که لب به مشروب نزند، باز هم مست و لایعقل به خانه بر می‌گردد. همسرش می‌گوید: «مگر قسم نخوردی که لب به مشروب نزنی؟» سارنگ می‌گوید: «حالا هم لب به عرق ندم، با قیف خوردم.»

سارنگ از سال ۱۳۳۵ که معینان تصدی انتشارات و رادیو را برعهده گرفت به رادیو آمد و در نمایشنامه‌های زیادی شرکت جست. همچنین در برنامه صبح شما و رادیو نیز سارنگ همراه با همکارانش نقش‌های کمدی و جدی ایفا می‌کرد. او از معدود هنرپیشگانی بود که وقتی روی صحنه تئاتر ظاهر می‌شد قدرت بازی و آهنگ صدایش تماشاگران را روی صندلی‌ها می‌خکوب می‌کرد. شاهکارهای سارنگ یکی و دو تا نیست، در نمایشنامه‌هایی چون شاه صفی، ابن ملجم، بدگمان، توپاز، رستم و سهراب، اتللو، میشل استروگوف و دردرس تلفن به اوج شهرت رسید. در سینما متأسفانه سارنگ موفقیت زیادی به دست نیاورد، نخستین فیلم او «گلنسا» بود و من نیز در فیلم‌های «دختر همسایه» و «گره وحشی» نقش‌هایی به او واگذار کردم.

در سال‌های آخر زندگی، متأسفانه این هنرمند نامی به دام اعتیاد افتاد. تا آن جا که همسرش از او جدا شد و سارنگ اجباراً در یکی از مسافرخانه‌های خیابان ناصر خسرو اقامت کرد. اغلب روزها من او را می‌دیدم که با سر و وضعی آشفته به رادیو می‌آید و برای دریافت مقرری به دایره صندوق مراجعه می‌کند. آخرین روزی که او را دیدم گفت: «شعری در هجو سعدی سروده‌ام.» از پیش شنیده بودم که او گاه و بیگاه حرف‌های ناجور می‌زند. از حالش پرسیدم، اظهار رضایت کرد و پس از دریافت پول از صندوقدار وزارت اطلاعات داروبخش با عجله خارج شد. فردا شب روزنامه‌ها در ستون حوادث نوشتند که هوشنگ سارنگ هنرپیشه معروف در یکی از مسافرخانه‌های ناصر خسرو و با ضربات چاقو خودکشی کرده است. برای من که سارنگ را حدود ۲۵ سال می‌شناختم و اکثراً شب و روز خود را با او سر کرده بودم باور کردن این خبر مشکل بود، سارنگ بر خلاف شایعات منتشره، هنگام مرگ نیازی به پول نداشت، زیرا علاوه بر حقوق پانزشتگی که از شهرداری دریافت می‌کرد، رادیو ایران نیز دستمزدش را مرتباً می‌پرداخت. من اطمینان داشتم که سارنگ دست به خودکشی نمی‌زند چون می‌دانستم که عاشق زندگی است و از همه مهمتر این که همیشه از کسانی که دست به خودکشی زده بودند انتقاد می‌کرد. دو سال پس از مرگ سارنگ یک شب در یک مجلس میهمانی، باقر پیرنیا، استاندار سابق خراسان را دیدم و ماجرای مرگ سارنگ را مطرح کردم. پیرنیا که همسر خواهرزاده فخری، آخرین همسر سارنگ بود گفت: «سارنگ دست به خودکشی زده بود، او را کشتند. ظاهراً کار، کار قاچاقچی‌ها است که گویا سارنگ تهدیدشان کرده بود، مدیر مسافرخانه شهادت داده است که هنگام عصر دو نفر غریبه به اطاق سارنگ رفته و خیلی زود برگشته‌اند. علاوه بر این مأموران آگاهی اظهار کرده‌اند که طرز وارد آمدن ضربات چاقو ثابت می‌کند که فرد یا افراد دیگر مقتول را مورد حمله قرار داده‌اند، در غیر این صورت سارنگ بایستی چپ دست باشد که نبود.» از پیرنیا پرسیدم: «پس چرا همان روزها اقدامی نکردید تا بلکه بتوانید قاتل یا قاتلین را دستگیر کنید؟» جواب داد: «ترجیح دادیم سکوت کنیم تا آبروی سارنگ محفوظ بماند، آخر شایع کرده بودند که سارنگ شب‌ها کنار پیاده‌روها تار می‌زند و پول جمع می‌کند.» این دروغ محض است، سارنگ احتیاج مادی نداشت ولی احتمالاً در ماه‌های آخر عمر به اختلال مشاعر دچار شده بود.

## ادامه مطلب نقد ادبی ژورنالیستی... از صفحه ۵۶

اما گویا براهنی کاری به این حرف‌ها ندارد. تحلیل او از شعر توللی نقد ادبی، در مفهوم ارزیابی بی‌طرفانه از شعر شاعر، نیست. و درک و شناخت او از آثار توللی در آن حد است که او التفصیل، قطعات منثور طنزآمیز شاعر را دیوان «اشعار اجتماعی» او میانگارد<sup>(۹)</sup> و توللی را به جرم «شانه خالی کردن از هر نوع مسئولیتی - خواه اجتماعی و تاریخی و خواه مکانی[؟]» و ادبی درخور بخشودگی نمی‌داند.<sup>(۱۰)</sup>

بررسی انتقادی براهنی از شعر فریدون توللی یکی از نمونه‌های بسیار بد نقد ژورنالیستی در تاریخ نقد ادبی معاصر ماست.

۱. داریوش آشوری، شعر و اندیشه، «نقد و بررسی ژانر پل سارتر و ماهیت ادبیات»، تهران: مرکز، ۱۳۷۳، ص ۱۴۷-۱۵۹، ۲. نیما یوشیج، درباره هنر و شعر و شاعری، گردآوری سیروس طاهباز، چاپ دوم، تهران: نگاه، ۱۳۹۴، ص ۳۹۸-۴۰۸، ۳. همان

ادامه مطلب طنز در رمان... از صفحه 4

بر ایران و آوردن اسلام و شرح عظمت گذشته ایران نقش عمده ای در کتاب دارد. انتقاد هدایت گاهی خیلی شدید است و بیشتر از طنز هنرمندانه به هجو نزدیک می شود. در اینجا دو نمونه کوچک از این کتاب داده می شود که یکی درباره رضاشاه است و دیگری درباره اصل کلمه تهران. در قطعه دوم اشاراتی که به کسروی می شود کاملاً معلوم است: «اگر چه لزومی ندارد اما باز هم برگردیم به اندرون شاه بابای خودمان: چنان که قبلاً اشاره شد، این همه هو و و زن غدی و صیغه اندرون که سایه همدیگر را با تیر می زدند، برای این که پیازشان کونه بکند و عزیز دردانه و سوگلی شاه بابا بشوند - با وجودی که وسایل مشروع و نامشروع گوناگون از قبیل جام چهل کلید و جادوگر و فالگیر و دعانویس و جن گیر و دربان و هیزم شکن و لحاف دوز و «علی چینی بندزن» و آب حوض کش و برف پاروکن و غیره در اختیارشان بود، از همه این ها که سر می خوردند آن وقت می رفتند و دست به دامان توپ مرواری می شدند. لذا اگر توپ مرواری نبود، خیلی از این موجودات آب زیر کاه که امروز می بینیم شق و رق عرض اندام می کنند یا تو ادارات محترم فتق امور را رتق می نمایند، وجود نداشتند. پس ببینید بی خود نبود که گفتیم: «شاه بابا با ملت خودش ندار بود، یعنی اگر توپ مرواری را در اندرونش احتکار می کرد، آن وقت چوب تو سر سگ میزدی «حضرت والا» از آب در می آمد. اما شاه بابا اگرچه اسمش مستبد در رفته بود، با وجود این، احساسات آزادی خواهی و دموکراتیکش می چربید. به همین علت بود که توپ مرواری را بی ریا در اختیار ملتش گذاشت و بعد از آن هم که قتل عام شد، تا سی چهل سال پیش هیچ کدام از تخم و ترکه اش که تکیه بر اریکه سلطنت زدند کاری به کار این توپ نداشتند و آن بزرگوار هم مشغول بخت گشایی و آستن کردن خاله شلخته ها بود... آیا هیچ می دانی چرا به تهرون فخر افشارها تهران می گویند؟ در احادیث آمده که چون شراب این ناحیه به دهن ابن سعد گوربه گوری خیلی مزه کرد، این جا را تهوران نامید که از «شراباً طهوراً» می آید و در اثر کثرت استعمال تهران شد. یکی از نواغ اخیر که جنون پیغمبری چی گری به سرش زده بود و پیوسته مردم را «پیام» پیچ نموده به ترک بدآموزی ها دلالت می کرد تا به این وسیله همه با او هم «پیمان» بشوند و به زیر «پرچم» آیینش گرد آیند، معتقد بود که معنی تهران گرمستان است. فرنگی مآب ها معتقدند که «ته» Orient است زیرا جهانگردان اروپایی این شهر را انتهای مشرق زمین و یا «ته ایران» پنداشته اند. به علت این که اران و ایران از لغت «اثر» مجوسی می آید و بعدها به شکل Eire یعنی ایرلند کنونی ضبط شده است. زیرا ایرلندی ها از ایران به میهن خودشان مهاجرت کرده اند و خواسته اند این اسم بی مسمی روی شان بماند، همچنان که ژرمن های کرمانی الاصل از کرمان به بلاد جرمانیه سفر کرده اند. ولیکن علمای پیشین در این روایت اختلاف کرده اند و در حدیث معتبر از کعب الاخبار آمده که تهران در اصل «ته عوران» یعنی شهر ماتحت لختان بوده است، زیرا اهالی آن دایم الطهاره بوده اند و از استعمال تنبان سخت پرهیز داشته اند. به روایت دیگر در اصل «ته ران» بوده است. مشتق از «ته» به معنی زیر و «ران» به معنی راننده. یعنی به تحقیق کسانی که به ته می رانند یعنی ماتحت خیزه می کند و بعد هم این اسم که ابتدا بر اهالی اطلاق می شده است روی این ناحیه ماند.»

۱. حاجی آقا، تهران، امیرکبیر ۲۵۳۶، ص ۵۱
۲. ایضا، ص ۵۲، ۳. ایضا، ص ۴۸، ۴. ایضا، ص ۱۵، ۵. ایضا، ص ۴۵، ۶. ایضا، ص ۵۰، ۷. ایضا، ص ۴۹، ۸. ایضا، ص ۴۸
۹. ایضا، ص ۹۱، ۱۰. ایضا، ص ۹۲
- 11- A Bausani, Storia della Litteratura Persiana, (Milan: Nuovo Academic, 1960), p. 869. Quoted in H. Kamshad, Modern Persian Prose Literature, p. 195
۱۲. اسامی که هدایت انتخاب می کند گاهی خیلی با مسمی هستند، مثل «نادی الحق» برای شاعر جوان و گاهی نیز به سنت رمان های پیکارسک (Picaresque) مضحک بوده و مطابق شخصیت یک فرد به خصوص درست شده اند مثل «سرهنگ بلند پرواز»، «بنده درگاه».
۱۳. حاجی آقا، همان چاپ، ص ۹۰
۱۴. ایضا، ص ۱۰۹

15. Vicent Monteil, Sadeq Hedayat, Tehran, Editions de l'Institute Franco-Iranian, 1952.

16. H. Kamshad, Modern Persian Prose Literature, p. 200.

۱۷. در دهه ۱۹۷۰ «توپ مرواری» همراه بعضی از داستان های طنز آمیز در برکلی (کالیفرنیا) تحت عنوان نوشته هایی از صادق هدایت تجدید چاپ شد. من این نسخه را ندیده ام، ولی گویا این هم از روی نسخه تجدید نظر نشده در آن به طبع رسیده است. **دنباله مطلب در صفحه ۵۹**

خانواده اش باعث تشویش خیال اوست و فکر می کند که همه در پی گول زدن او هستند. حاجی پسر ارشدش را از «ارثیه» محروم می کند چون فکر می کند که بعد از تحصیل در اروپا «فاسد» شده است. حاجی باد فتق دارد و به ناچار مجبور به عمل جراحی می شود و داستان با رؤیایی که روی میز عمل و تحت دوی بیهوشی می بیند خاتمه می یابد. این رؤیا از طرفی نشان می دهد که ناراحتی خیالش از افراد خانواده بی اساس نیست، و از سوی دیگر می بینیم که حاجی خیال می کند در دنیای دیگر نیز می شود با پشت هم اندازی و چاپلوسی به جایی رسید. وقتی که توسط دو فرشته به آسمان برده می شود، حاجی خواهش می کند برای آخرین بار نظری به خانه خود بیندازد، و می بیند که دو زنش به خاطر مرگش شادمانی و پایکوبی می کنند و ثروت عزیزش را وراثت حیف و میل می کنند.

در آن دنیا حاجی دربان قصر زن اولش حلیمه خاتون می شود که در اثر بدرفتاری های او بدرود زندگی گفته است. حلیمه خاتون لگدی به حاجی می زند و او از خواب می پرد و خود را روی تخت بیمارستان می یابد و به زنبایش می گوید: «من همه اش از آن دنیا می ترسیدم. با خودم می گفتم: نکند که دوزخی باشم. اما حالا دلم آرام شد. میدانی چه کاره هستم؟ هیچ چی! این دنیا قاپچی در خونه شماها بودم، آن دنیا قاپچی قصر مادموزال حلیمه خاتون هستم.» (۱۴)

توپ مرواری (۱۳۲۶) یکی از دو کتابی است که هدایت در اواخر عمر خود نوشته است، و بعد از مرگ او چاپ شده است. از این اثر که در ۱۵۰ صفحه تایپ شده بود، هفت نسخه وجود داشت که بین دوستان و خانواده هدایت مانده بود، ولی به علت انتقاد شدیدش از رضاشاه و بی احترامی نسبت به مقدسات مذهبی با بقیه آثار هدایت چاپ نشد. بنا به گفته حسن کامشاد قسمت هایی از یک نسخه تجدید نظر نشده در کتاب صادق هدایت اثر ونسان موتنی (۱۵) (ص ۱۰۷-۱۰۲) چاپ شد، «ولی درست نیست که قضاوت درباره تمام کتاب روی این قطعات مثله شده بنا شود.» (۱۶) البته این گفته حسن کامشاد سال ها پیش بود، و توپ مرواری در سال های اخیر به صورت های مختلف چاپ شده است، هر چند که احتمالاً نسخه تجدید نظر شده توسط هدایت هنوز چاپ نشده است. (۱۷)

توپ مرواری داستان توپی است که توسط شاه عباس در سال ۱۶۲۲ میلادی از پرتغالیان به غنیمت گرفته شده است، و پیش از آن که رضاشاه آن را در جلوی کلوپ افسران تهران قرار دهد، در ارک شاهی قرار داشت و بنا به اعتقادی که بین مردم وجود داشت دختران جوان برای یافتن شوهر و زنان نازا برای بچه دار شدن بدان توسل می جستند. (۱۸) مطابق داستان هدایت هنگامی که کریستف کلمب در ۱۴۶۲ به آمریکای مرکزی رسید از ستونی که به عنوان سمبل آلت رجولیت و باروری مورد احترام بومیان بود، و از در ساختن آن از ماده خاصی به نام کانتاریدین (۱۹) (Cantharidine)، که باعث تهییج جنسی می شد، استفاده شده بود، توپی می سازد. کریستف کلمب چنان که عادت استعمارگران اروپایی است عده زیادی از بومیان را می کشد و توپ را به اسپانیا می فرستد، بعدها پرتغالیان آن را می دزدند و هنگام فتح هرمز به دست آلبر کرک توپ مزبور به آن جزیره می رسد، و عاقبت از طریق شاه عباس یا کسان دیگر به تهران آورده می شود.

داستان زیاد اهمیتی ندارد و پر از نادرستی های تاریخی است، ولی طنز آن قوی و چند جانبه است. هدایت اول به وصف شاه بابا (یعنی رضاشاه) پی بردارد که چگونه جباری بی رحم و کم سواد بر مسند قدرت می نشیند، و بعداً انتقاد بی دلیل و بی حسابی از اسلام و فتح آندلس به دست اعراب می کند. با ادامه دادن تاریخ اسپانیولی ها هدایت به فتح «ینگه دنیا» به دست آنها و شرحی بسیار جالب از فیس و افاده کشور گشایان اسپانیولی (Conquistadors) می دهد، و می گوید که چگونه آنها خود را یگانه نسل برگزیده خدا بر زمین تصور می کردند و وظیفه خود می دانستند که همه را «متمدن» و «مسیحی» کنند. طنز هدایت به هیچکس اغماض نمی کند. او نه تنها اسپانیولی های مسیحی را زیر تازیانه انتقاد می گیرد، بلکه ضمن دادن سرگذشت توپ مرواری به شاه عباس و هم پیمانان انگلیسی او در فتح هرمز نیز از این نمذ کلاهی می دهد.

برخلاف دیگر آثار هدایت، توپ مرواری زیاد با دقت نوشته نشده است، و به نظر می رسد چون کاملاً در آن تجدید نظر نشده است نثر آن زیبایی نثر دیگر نوشته های او را ندارد. لاقلاً سرتاسر داستان یک دست نیست. عقایدی که بیان می کند عقایدی است که خواننده هدایت کم و بیش با آنها آشناست، مخالفت با تسلط اعراب



## ادامه مطلب گاندی کیست؟... از صفحه ۱۰

در جریان این راه پیمایی ۳۸۵ کیلومتری، گاندی و سپاه راه پیمایان او، از ۳۰۰ دهکده در مسیر خود می گذرند و فرمانده این سپاه که در پیشاپیش همه گام بر می دارد، برای دهقانان کشور سخنرانی می کند و آنان را به نافرمانی و سرپیچی از قانون مالیات نمک و انحصار تولید آن فرا می خواند.

راه پیمایی نمک بعد از سپری شدن بیست و چهار روز به پایان می رسد و سپاه راه پیمایان به کرانه اقیانوس می رسد. در سبیده دم بامدادان، به هنگام برآمدن آفتاب، راه پیمایان ابتدا به آب تنی مذهبی در دریا می پردازند و سپس گاندی برخلاف قانون به نمک گیری از دریا می پردازد. زمانی که گاندی خم می شود و از ساحل مشتت نمک بر می دارد، شیپور استقلال هند در دل و جان مبارزان این شبه قاره طنین می افکند و شور و هیجانی بزرگ و شادمانه هند را به لرزه می اندازد و ترس توده های مردم هند می ریزد. همه به کار تولید نمک می پردازند. نافرمانی از قانون و سرپیچی از آن گسترش می یابد. نهر او از این که راه پیمایی نمک را کاری جزئی و بی اثر خوانده بود اظهار شرمندگی می کند. وی می گوید: «گر چه نمکی که ساختیم چندان مرغوب نبود، اما قانون انحصار را شکستیم؛ نمایش های گاندی و شیوه رهبری او بازتاب جهانی می یابد. چیره دستی او در رهبری همه را مات می کند. بازار تولید و خرید و فروش نمک به سختی داغ می شود. مردم گروه گروه به قانون شکنی و سرپیچی از دستور زمامداران انگلیسی پرداخته اند. قطعه نمکی که گاندی از دریا گرفته به بهایی گزاف به فروش می رسد. سرپیچی از قانون غیر مردمی همگانی و توده ای شده است.

**نمک، خون، آزادی:** مقام های دولتی به ناچار دست به واکنش می زنند. با مردم با خشونت رفتار می شود. نهر و بازداشت و به شش ماه زندان محکوم می شود. فرماندار کلکته نیز زندانی می شود. یک ماه پس از راه پیمایی، گاندی نیز به زندان می افتد. روزنامه های هندی و انگلیسی تمام خبرها را پخش می کنند. بیش از ۲۵۰۰ نفر از هواداران گاندی در برابر یکی از کارخانه های نمک گیری دست به تظاهرات آرام می زنند. تظاهر کنندگان می خواهند با روش آرام کارخانه نمک گیری را اشغال کنند. بیش از ۴۰۰ پلیس هندی که به چوب های بلند و دارای نوک فلزی مجهزند آماده اند. تظاهر کنندگان در صف های پشت سر هم به سوی پلیس در حرکتند. هر ردیف صف که به پلیس می رسد با ضربه های سخت و دردناک زخمی و خونین می شود. زخمی ها را مبارزان هندی از میدان نبرد بیرون می برند. نوبت به ردیف بعدی می رسد. آنان نیز زخمی و خونین از صحنه پیکار خارج می شوند. این رفتار وحشیانه و باور نکردنی با تظاهر کنندگان آرام همچنان ادامه می یابد. یکی از رهبران هند به نام «پاتل» می گوید امید کنار آمدن با بریتانیا دیگر بر باد رفت. وی می افزاید این باور نکردنی است. دولتی که خود را متمدن می نامد، تظاهرات آرام را به خاک و خون کشیده است. «تاگور» فیلسوف بزرگ و شاعر نامی می گوید اروپا حیثیت خود را در آسیا از دست داده است، اروپا هوادار برتری نژادی و بهره کشی از مردم سایر کشورهاست.

## ادامه مطلب زندگی و پیدایش... از صفحه ۱۲

بهرام گفت: «مگر من نگفته بودم که بدون نوای موسیقی شراب ننوشید!» سردسته آن مردمان گفت: «ما حاضر بودیم که صد درم به یک نوازنده بدهیم ولی هرچه جستجو کردیم، نوازنده پیدا نکردیم». بهرام به اطرافیانش گفت: «وقتی بازگشتیم نامه ای به پادشاه هند بنویسید و از آنها بخواهید چند تن نوازنده به ایران بفرستند، آنها نامه را نوشتند و برای پادشاه هند فرستادند. پادشاه هند چند صد نفر نوازنده به ایران فرستاد. آنان را به شهرها روانه ساختند تا وسایل سرگرمی و تفریح مردم را فراهم سازند. می گویند اینان موسیقی هندی را به ایران آوردند و با موسیقی یونانی که در زمان استیلیا مقدونیان و سلوکیان به ایران آمده است ترکیب شده و نوعی موسیقی ایرانی در زمان ساسانیان بدین گونه که گذشت از ترکیب موسیقی هندی و یونانی به دست آمده است.

در آنها یک نفر یا گروهی برنده می شوند، به ویژه مسابقه اسب دوانی که در برخی از روستاها معمول است، یادآور کشمکش بین ایزد باران و دیو خشکسالی است و پیروزی یک اسب در مسابقه همانند پیروزی اسب ایزد باران است و شادی ها و رقص ها باقی مانده ای از مراسم تطهیر درونی در سال نو است.

## ادامه مطلب طنز در رمان... از صفحه ۵۸

نسخه ای تایپ شده از «توپ مرواری» با نظارت خود هدایت در کتابخانه زنده یاد صادق چوبک وجود داشت، که اکنون باید پیش دختر روزه یکی از دو پسر چوبک باشد. روزه چوبک در برکلی خودکشی کرد چون سرطان داشت. این نسخه تاکنون چاپ نشده است. نسخه دیگری هم در ۲۰۰۸ در استکهلم چاپ شده است.

۱۸. نگاه کنید به توپ مرواری: بر اساس نسخه دست نویسی شده صادق هدایت توضیحات و مقدمه محمد جعفر محبوب، استکهلم، آرش ۲۰۰۸. همچنین نگاه کنید به

Henri Masse, Croyances et Coutumes Persannes, (Paris, Librairie Orientale et Americaine, 1938) I, pp. 148-9.

۱۹. یا مگس اسپانیایی حشره سبزرنگی است که ماده «کانتاردین» در خود دارد و از آن برای تحریک جنسی استفاده می کردند و صادق هدایت این ماده را جزو ساختار توپ مرواری کرده است.

## ادامه مطلب اسطوره سیزدهم... از صفحه ۴

این ایزد نطفه آب را در بردارد و نژادش به «ایم نیات» (ناف آب ها) می رسد و از این رو می توان دریافت که در سرزمین خشک و کم آب ایران تا چه حد مورد ستایش بوده است. برای این که ایزد باران پیروز شود، لازم بود که همه مردمان در نماز از او نام برند و او را ستایند و از او طلب باران کنند تا به گفته اوستا: «چون نیروی ده اسب، ده شتر، ده گاو، ده کوه و ده رود ناتاک روان شود، و آنگاه که پیروز می شد «آب جوی ها به سوی محصول با دانه های درشت و چراگاه ها با دانه های ریز و به سوی جهان مادی روان می گشت» و باران و تگرگ به سوی کشتزارهای هفت کشور می رسید و فرورهای پاکان آب را به مقدار معین تقسیم می کردند. بنا بر تیریش، هنگامی که سال پایان می یابد، سالاران خردمند و مردمی که از بهره سال زندگی می کنند و جانوران کوهساری همه به انتظار می نشینند تا ایزد باران سال خوب برای سرزمین های آریائی بیاورد. همه او را که آب های ایستاده و جاری و چشمه ها و جویبارها و برف و باران را در اختیار دارد می ستایند تا چشمه ها و جوی ها به سوی کشت زارها و دشت ها روان شوند و ریشه گیاهان را نم ببخشند و ستایش و نیایش او بایستی همراه با مراسم مذهبی و نثار گوسفند بریان یک رنگ باشد. از آنچه گذشت چنین بر می آید که ایرانیان در روز گاران کهن، پس از برگزاری مراسم نوروزی و دمیدن سبزه و گندم و جو و حبوبات، در نخستین روزهای سال و در روزی که متعلق به ستاره باران بود، یعنی در روز سیزدهم فروردین ماه به دشت و صحرا و کنار چشمه و جویبار می رفتند و به هنگام شکست یافتن دیو خشکسالی در نیمروز گوسفند بریان می کردند و این نثاری بود برای فرشته باران تا کشت های نو دمیده را از باران سیراب کند.

در بسیاری از روستاهای ایران هنوز به هنگام تابستان مراسمی برای طلب باران به هنگام خشکسالی برپای می شود که در آن زن و مرد و خرد و کلان شرکت می کنند و روز سیزدهم نوروز گویا روز رسمی همه مردم برای طلب باران برای همه سرزمین های ایران بوده است و خوردن غذای روز در دشت و صحرا نشانه همان فدیة گوسفند بریان است که در اوستا آمده و افکندن سبزه های تازه دمیده نوروزی به آب روان جویبارها تمثیلی است از دادن فدیة به ایزد آب «آناهیتا» و ایزد باران و جویبارها «تیر» و به این طریق تخمه بارور شده ای را که ناهید فرشته موکل آن بوده است به خود ناهید باز می گردانند و گیاهی را که ایزد «تیر» پرورنده است به خود وی باز می سپرند تا موجب برکت و باروری و آب سالی در سال نو باشد. از مراسم قابل ذکر این روز این است که همه مردم روستاها از خرد و کلان و بیشتر مردم شهرها از بامداد تا شامگاه به صحرا و کشتزارها روی می آورند و در کنار چشمه ها و رودها و جویبارها به شادی و بازی و رامش می پردازند. از رسوم دیگر روز سبزه، گره زدن سبزه برای باز شدن بخت دوشیزگان است و این رسمی است از روزگاری که آیین های مذهبی و جادویی بهم آمیخته بود و هر کس آرزوی خود را به نوعی عملاً برای خود برآورده می کرد و می پنداشت که بدین طریق در تحقق آن تسریع خواهد شد و گره زدن دو شاخه سبزه در روزهای پایان زایش کیهانی تمثیلی است از پیوند یک مرد و زن که می بایستی بهم به پیوندند تا تسلسل تولد برقرار گردد و آرزوی گره زدن که طالب همسر است برآورده شود. بازی های گوناگون و آخرین سرود خوانی و دست افشانی پیک نوروزی در روز سبزه یادگاری از آخرین مراسم کارناوالی دوران کهن است و به ویژه اسب رقصان که ذکر آن گذشت نشانه ای از شادی ایزد تیر در پیروزی بر دیو خشکسالی است. و رسم بازی های برد و باختی که در روز سبزه معمول است و



Cinequest, the San Jose Film Festival completed successfully in theaters on March 17 with 217 films from 37 countries including 45 world or U.S. premieres. **CINEJOY** is the online section of the festival featuring the renowned program from Cinequest virtually from March 21 to 31. If you missed movies such as **One Night in Tokyo**, **Dead Man's Switch** or **Day Trippers** that I wrote about in previous issue, you can watch them anytime during the CINEJOY festival.

Here are the synopses for some recommendations for your on-line CINEJOY:

The world premier **The Invisibles** directed by Andrew Currie is about a middle aged man Charlie (Tim Blake Nelson) who is facing a crumbling marriage and a stalled career and feels more and more invisible-until one day he literally disappears



The Invisibles



Bosnian Pot



The Greatest



Single Car Crashes



The Light of Women



Pain and Peace

from the world! As he tries to return to his wife, he is forced to confront the real reason he disappeared in the first place.

The US premier **Bosnian Pot** by Croatian director Pavo Marinkovic is about a Bosnian writer living in Austria who is about to lose his residence permit due to stricter emigration rules and his own negligence. In order to not be deported, he must prove to the authorities that he's of any value to their country and to society. So, he decides to bring to stage a play he wrote many years ago as a young man which now transforms his life and makes him realize what is truly important.

The world premier **The Greatest** set in 1962 directed by Ryan Sarno is about a stereotypical couple who seem perfect but there is a secret that once is revealed by the husband, everything in their world changes. It is an exploration of the challenges that occur when hidden desires clash with societal norms and expectations, and the choices one must make in the face of forbidden love.

The world premier **Single Car Crashes** directed by Brittani

Ward is a portrait of grief and friendship. Ten years after a devastating car crash took his best friend Zach's life, Sean, a one-time promising baseball recruit with a bright future, still lives in the same small town where he grew up. When Zach's sister-and Sean's first love-Kendall returns to town to marry someone else, Sean is forced to confront his failure to launch and the impact it's having not only on his own stunted life but on his now nine-year-old son, Zachary, as well.

Here are two powerful documentaries to watch:

The US premier **The Light of Women** directed by Antoine Depeyre and Elise Darblay is an empowering story of a woman, Néné, in her fifties who lived in the remote villages of Peul Kingdom of Fouta-Toro, on the border between Senegal and Mauritania. These isolated villages subsist without electricity and totally off-grid. At the market, Néné hears about an NGO that trains women to use solar power. But, the NGO has no plans to visit her village. So, she decided to go to their training center and be the first woman who ever left the village.

The world premier **Pain and Peace** directed by Mark Feijó is about Rais Bhuiyan, a survivor of a horrific hate crime in the aftermath of 9/11 when a white supremacist shot him in his face

at a 7-Eleven. Bhuiyan chose to openly forgive his assailant, and his extraordinary act of forgiveness propelled him into the spotlight when he initiated a remarkable campaign aimed at reversing his attacker's death penalty sentence. Two decades later, Bhuiyan embarks on a profound journey in US and Canada to the places of mass shootings and hate crimes to understand the roots of hatred by interviewing both victims and perpetrators alike. This very powerful and timely documentary is not to be missed.

**CINEJOY** is much more than streaming movies. Not only it provides showcase films that you can watch anytime during the festival. It also provides Spotlight live events where you can engage with friends, family or colleagues during some of the premieres like **The Invisibles** on March 23rd at 5:15PM. Individual Spotlight event tickets and showcase films are available at:

<https://creatics.org/cinejoy>



# Ryan 藍可嘉

## KHOJASTEH

### for District Attorney



**Ryan Khojasteh is running to protect all San Francisco communities with a better way on public safety. Ryan is proud of his Persian heritage and will serve as one of only a handful of Persian District Attorneys in the entire country. As we celebrate the start of a new year, we invite you to join Team Khojasteh and help us build a safer San Francisco for all. Nowruz Mobarak!**

**JOIN OUR TEAM AT**  
**[www.RYANFORSFDA.COM](http://www.RYANFORSFDA.COM)**

If you'd like to make a contribution to our grassroots campaign, please visit  
**[WWW.RYANFORSFDA.COM/DONATE](http://WWW.RYANFORSFDA.COM/DONATE)**

PAID FOR BY RYAN KHOJASTEH FOR SF DISTRICT ATTORNEY 2024. FPPC# 1466416.  
FINANCIAL DISCLOSURES ARE AVAILABLE AT SFETHICS.ORG



**Caroline Nasserri**  
Attorney at Law

# کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا  
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

**(408)298-1500**

دسترسی به معالجات پزشکی،  
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت  
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،  
از شما دریافت نخواهد شد!

**Tel:(408)298-1500**

e-mail: [cnasserri62@yahoo.com](mailto:cnasserri62@yahoo.com)

**Fax:(408)278-0488**

Website: [carolinenasserilaw.com](http://carolinenasserilaw.com)

**675 North First Street, San Jose, CA 95112**